حقیقت

نقدی بر کتاب
راهی دیگر برای کشف حقیقت

م.خراسانی

بسم الله الرحمن الرحیم

حقیقت غدیر

نویسنده:

محمد خراسانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حقیقت غدیر

مشخصات کتاب

نام کتاب:حقیقت غدیر

نویسنده: م خراسانی

نشر : مشعر

ص:۱

مقدمه

اشاره

ص:2

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

کتاب حاضر، پاسخی است به شبهات کتاب «راهی دیگر برای کشف حقیقت» ، نوشته «محمدباقر سجودی» ؛ به این بیان که نویسنده شبهاتی را درباره جریان غدیر و ولایت حضرت علی (علیه السلام) ، مطرح می‌کند تا اعتقادات شیعه را خدشه‌دار کند. گفتنی است، این کتاب، تنها کتاب موجود در زمینه شبهات غدیر، و ایجاد تردید در عقاید شیعه نیست. بلکه دانشمندان بزرگ شیعه همواره در طول تاریخ، با تبیین مبانی اصیل شیعی، پاسخ شبهه افکنان را داده، و القاهای تردیدآمیزشان را خنثا کرده‌اند.

برخی از علمایی که از حریم عقاید شیعه دفاع منطقی کرده‌اند، عبارت‌اند از: سید مرتضی، علامه حلی، قاضی نورالله شوشتری، علامه میرحامدحسین هندی و علامه امینی در کتب معروف خود:

الشافی، الفین، کشف الحق و نهج الصدق، احقاق الحق، عبقات‌الانوار و الغدیر. اما در این میان، دشمنانی که خود را در برابر مطالب کتاب «احقاق الحق» عاجز و درمانده می‌دیدند، دست به شهادت رساندن

ص:۱۰

نویسنده‌اش زدند.(۱)

نویسنده کتاب در آغاز کلام می گوید:

توهین در استدلال و بحث مناسب نیست و کسی را به هدف نزدیک نمی کند؛ چرا که در مسائل اختلافی، یا سخن و استدلال مورد پذیرش و قبول است و خواننده آن را می‌پذیرد، یا قانع کننده نبوده که در آن صورت، تحمیل آن به خواننده شایسته نیست.

اما ایشان بر خلاف ادعای مذکور، کتاب را در فضایی بسیار توهین‌آمیز نوشته است. استناد بعضی تعابیر به شیعیان، نظیر حشرات(۲)، پیروان باطل(۳)، شیطان‌سرایان بی‌شرم و حیا(۴)، افراد جاهل(۵)و نادان (۶)و. . . برای رد عقاید آنان، راه به جایی ندارد و به یقین جوینده حق، به دنبال استدلال قوی است، نه ناسزا؛ چنین شیوه‌ای تنها بی‌منطقی نویسنده را می‌رساند؛ زیرا اگر برای اثبات مدعای خود، استدلالی می‌داشت، به ناسزاگویی رو نمی‌آورد. روشن است که خوانندگان چنین کتابی، پوچی مطالب نویسنده را به‌خوبی درک می کنند و به‌جای تأثیرپذیری از آن، به اهمیت مسئله ولایت و امامت حضرت علی (علیه السلام) ، و ضرورت آشنایی بیشتر با واقعه غدیر پی می‌برند.

۱- الفوائد الرضویهٔ فی احوال علماء المذهب الجعفریهٔ، سرگذشت عالمان شیعه، محدث قمی، ص۶۹۷. برای مطالعه بیشتر درباره عالمان شهید شیعه ر. ك: شهداء الفضیلهٔ شهدای راه فضیلت ، علامه امینی.

۲- راهی دیگر برای کشف حقیقت، محمد باقر سجودی، ص ۳۱.

۳- همان، ص ۳.

۴- همان، ص ۲۶.

۵- همان، صص۳ و ۲۶.

۶- همان، ص۳.

ص:۱۱

مطالب این کتاب، از توهین به مخالفان خالی است و فقط به سؤالات، پاسخ‌های منطقی داده شده است. شایسته است در قضاوت‌های علمی پیش از بررسی اصل موضوع، به نکاتی توجه شود که برخی از آنها را بیان کنیم:

۱. داشتن انصاف در بحث؛ عبارت «یک‌طرفه به قاضی رفتن» را بسیار شنیده‌ایم؛ این عبارت جایی به کار می‌رود که فردی در غیاب دیگری سعی می‌کند رأی قاضی را به نفع خود جلب کند. مسلم است که این‌کار در نگاه هیچ‌کس پسندیده نیست. اما متأسفانه نویسنده کتاب یک‌طرفه به قاضی رفته است. شایان ذکر است ما با بیان شبهه و پاسخ آن، نتیجه را به خواننده واگذار کرده‌ایم تا براساس وجدان و عقل، بدانچه حق است، برسد.

۲. نباید هر ادعایی را بی‌سند و مدرک پذیرفت و اصول ارائه دلیل باید به‌درستی رعایت شود تا آن دلیل در محکمه پذیرفته شود.

۳. صرف ادعای وکیل از داشتن سابقه درخشان موکل، ملاک پذیرش دلیل نیست و باید این سابقه پاک، برای خود قاضی ثابت شود؛ به‌ویژه وقتی که طرف مقابل برای اثبات سوء سابقه، مدارک صحیح و موثقی داشته باشد.

۴. متهم هرگز به حقیقت اشاره نمی‌کند و حتی می‌کوشد تا توجه قاضی را از آن باز دارد.

حقیقت پنهان

از شیوه‌های رایج میان بازپرسان برای کشف حقایق، این است که ضمن توجه به اظهارات متهم، به آنچه سعی می‌کند از آن بگذرد وآن را

ص:۱۲

نگویـد نیز دقت می کننـد. برای نمونه در بررسـی خانه مظنون تنها به محل مورد نظر او نمی‌روند، بلکه محل‌هایی را نیز که مظنون به آن اشاره نمی کند، به خوبی بررسی می کنند.

بنـابراین سؤال این است که چرا بـا وجود این همه روایـاتی که از پیـامبراکرم (صـلی الله علیه و آله) دربـاره ولاـیت امیرمؤمنان، علی (علیه السـلام) ، و فضایل بی کران ایشان نقل شـده است، باز هم بعضـی افراد تمامی این فضایل را نادیـده می گیرنـد و نه تنها درباره جانشین حقیقی پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) اختلاف می کنند، بلکه مدعی می‌شوند که حق خلفا پایمال شده است.

آیا همیشه مـدعی، صاحب حق است؟ ! ما معتقـدیم که همیشه مـدعی، صاحب حق نیست! بسـیار اتفاق می‌افتـد که فردی به دیگری ظلمی می کند و برای کتمان حقیقت، خودش شاکی می‌شود.

برای مثال در داسـتان حضـرت یوسف (علیه السـلام) ، هر چنـد زلیخا با نیرنگ ایشان را به کار خلاف دعوت می کنـد، اما حضـرت یوسف (علیه السـلام) قبول نمی کنـد و هنگام فرار، پیراهنش نیز پاره می‌شود. همان لحظه عزیز مصـر با همراهانش از راه می‌رسـند و زلیخا و حضـرت یوسف (علیه السـلام) را با هم می‌بیننـد. اما زلیخا پیش‌دستی می کند و می گوید: «کیفر کسـی که بخواهد نسـبت به خانواده تو خیانت کند، جز زندان یا عذاب دردناک، چیست؟ !» (یوسف:۲۵)

در اینجا زلیخا با اطلاع از ظلم خود، مدعی حق می‌شود و به ظاهر نیز همه چیز به نفع زلیخاست. اما از آنجا که خداوند داد مظلوم را از ظالم می گیرد، این‌بار نیز شاهدی از زنان مصر، حقیقت را افشا می کند؛ همان‌گونه که خداوند در قرآن چنین می‌فرماید:

ص:۱۳

و در ایـن هنگـام، شاهـدی از خـانواده آن زن شـهادت داد کـه اگر پیراهنش از پیش رو پـاره شـده، آن زن راست می‌گویـد و او از دروغگویان است و اگر پیراهنش از پشت پاره شـده، آن زن دروغ می‌گوید، و او از راسـتگویان است. هنگامی‌که [عزیز مصـر] دید پیراهن او از پشت پاره شده، گفت: «این از مکر و حیله شما زنان است؛ که مکر و حیله شما زنان، عظیم است» . (یوسف: ۲۶– ۲۸) ما معتقـدیم که درباره جریان غدیر و امامت حضـرت علی (علیه السـلام) ، برخی، از جمله نویسـنده کتاب مذکور، بر خلاف حقایق مسـلم تاریخی و حـدیثی سـخن گفته و مـدعی مطالبی شده‌انـد که عقل سـلیم و وجـدان بیدار، آنها را نمی‌پذیرد و در واقع می‌توان گفت که این سـخنان را فقط برای پوشیده‌ماندن حقایق بیان کرده‌اند. ازاین‌رو در آغاز بحث برای یافتن حقیقت، جریان غدیر را هم از دیدگاه شیعیان و هم از دیدگاه نویسندهٔ کتاب بیان می‌کنیم.

ص:۱۴

ص:۱۵

واقعه غدیر

ماجرای غدیر به روایت نویسنده کتاب

(۱)

نویسنده کتاب خلاصه این واقعه را چنین نقل کرده است:

سال دهم هجری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای انجام دادن و تعلیم حج اسلامی عازم بیت‌الله‌الحرام بود، نامه‌هایی به رؤسای قبایل عرب و بلاد مسلمانان، از جمله امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که در یمن مشغول جمع زکات بود، ارسال فرمود. علی (علیه السلام) اموال را به برخی از همراهان خود سپرد و با سرعت روانه مکه شد و در روز هفتم یا هشتم ذی‌الحجه خود را به رسول‌خدا رسانید. پس از انجام دادن مناسک حج، به‌سوی مأموریت خود، که حمل اموال بیت‌المال بود، برگشت. حضرت امیر (علیه السلام) در بازگشت مشاهده کرد آن افراد در برخی اموال که جزء بیت‌المال بود، تصرف کرده‌اند. لذا با آنها تندی و عتاب فرمود که برآنان گران آمد و پس از ملحق شدن به سایر مسلمانان، شروع به بدگویی از امیرمؤمنان (علیه السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سایران کردند. رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) که این

۱- راهی دیگر برای کشف حقیقت.

ص:۱۶

وضعیت را مشاهده کرد برای اینکه علی (علیه السلام) به بدی شناخته نشود، بر خود لازم دید قبل از آنکه مسلمانان متفرق شوند و پیش از آنکه امواج این واقعه به مکه و مدینه برسد و مردم تحت تأثیر قرار گیرند، از شخصیت بارز و ممتاز علی (علیه السلام) دفاع کند. [ازاین‌رو] حضرت را با فضایل عالی به مسلمانان معرفی کرد و قضیه را در همان‌جا حل و فصل داد. لذا در اجتماع غدیرخم به معرفی آن‌جناب، و وجوب دوستی او بر جمیع مسلمانان پرداخت.

بنابر آنچه گذشت، نویسنده کتاب معتقد است که خطبه غدیر، واکنش پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) به شکایت همراهان حضرت علی (علیه السلام) در سفر یمن از ایشان بوده است و مقصود پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) از خطبه غدیر و جمله « من کنت مولاه فهذا علی مولاه » این بود که اعلام کند: «هرکس دوست من است، با علی نیز دوستی کند» .

حقیقت ماجرای غدیر به روایت شیعیان

شیعیان می‌گویند در سال دهم هجرت از طرف خداوند به پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داده شد تا دو مسئله مهم از دین اسلام را به‌طور مفصل و رسمی به مردم ابلاغ کند: یکی «حج» و دیگری «ولایت و خلافت دوازده امام (علیهم السلام)» .

اعلام عمومی برای سفر حج داده شد و جمعیتی بیش از ۱۲۰/۰۰۰ نفر از هر سو عازم مکه شدند. با رسیدن ایام حج، پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) به عرفات، مشعر و منا رفت و اعمال حج را یکی پس از دیگری با تمام واجبات و مستحباتش به مردم آموخت. در عرفات دستور الهی نازل شد و رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) ، علم و ودایع انبیا (علیهم السلام) را به حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ،

ص:۱۷

تحویل داد و به آن حضرت منتقل کرد. بلافاصله پس از اتمام حج، بلال، منادی پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) ، از طرف آن حضرت اعلام کرد: «فردا کسی نباید باقی بماند و همه باید حرکت کنند تا در وقت معین در غدیر خم حاضر شوند» .

صبح آن روز این جمعیت به غدیرخم رسیدند و پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) دستور توقف در این منطقه را صادرکرد. سپس با آماده‌شدن مردم، آن حضرت سخنرانی تاریخی و آخرین خطابه رسمی خود را که حدود یک ساعت طول کشید، آغاز کرد. این خطابه گران‌قدر را می‌توان به یازده بخش تقسیم کرد.(۱)

نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) در بخش اول، به حمد و ثنای الهی می‌پردازد. در بخش دوم، با اشاره به آیه تبلیغ(۲)، می‌فرماید: «اگر فرمان مهم الهی درباره امیرمؤمنان را به شما ابلاغ نکنم، رسالتم را انجام نداده‌ام» . در بخش سوم به امامت ائمه دوازده‌گانه (علیهم السلام) اشاره می‌کند. در بخش چهارم، این جمله معروف را می‌فرماید: « من کنت مولاه فهذا علی مولاه » ؛ «هرکس من سرپرست (صاحب اختیار) اویم، این علی هم سرپرست اوست» .

همچنین پیامبر، کمال دین و تمام نعمت را به ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام) می‌داند. در بخش پنجم، رویگردانان از ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام) را جهنمی معرفی، و برخی از فضایل امیرمؤمنان (علیه السلام) را بیان می‌کند. در بخش ششم، به عده‌ای از اصحابشان اشاره می‌کند که خلافت را پس از ایشان غصب،

۱- ر. ك: اسرار غدیر، محمدباقر انصاری، صص ۵۰ -۵۲.

۲- یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ مائده: ۶۷

ص:۱۸

و مردم را به جهنم می‌کشانند. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) تأکید فرمود که چون خداوند به افشانکردن نام آنها دستور داده است، من نیز مأمور به معرفی آنان نیستم. ولی این امر مانع از عذاب آخرت آنان نیست.

در بخش هفتم، ثمره ولایت و محبت اهل‌بیت (علیهم السلام) را بهشت، و روی‌تافتن از آن را جهنم معرفی می‌کند. در بخش هشتم، اوصاف و شئون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بیان می‌کند. در بخش نهم، مردم را به بیعت با خویش و حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) دعوت می‌کند. در بخش دهم، بیعت با ائمه اطهار (علیهم السلام) را مقدمه‌ای برای فهم تمام حلال‌ها و حرام‌ها تا روز قیامت می‌داند؛ زیرا تمام حلال‌ها و حرام‌ها به صورت تفصیلی در زمان ایشان مطرح نشده بود. در ضمن، بالاترین امر به معروف و نهی از منکر را امر به اطاعت از ائمه اطهار (علیهم السلام) و نهی از مخالفت با ایشان معرفی می‌کند. در بخش یازدهم، از مردم بیعت زبانی می‌گیرد و دوباره بر اطاعت از ائمه اطهار (علیهم السلام) تأکید می‌کند.

گفتنی است در بخشی از این خطابه گران‌قدر، نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) به حاضران چنین فرمود: «ای مردم چه کسی سزاوارتر از شما به شماست؟» گفتند: «خداوند و پیامبر او» .

سپس پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) پس از گرفتن اقرار از مردم و یادآوری چنین منصبی درباره حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.

هرکس که من مولای اویم، علی هم مولای اوست. خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی می‌کند.

ص:۱۹

آن‌گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

همانا خداونـد مرا به رسالت مبعوث کرد. این مطلب برای من سـنگین بود و می‌دانسـتم که مردم مرا با ابلاغ این امر تکذیب خواهند کرد. خداونـد مرا بیم داد که باید این مطلب را ابلاغ کنی یا اینکه عذاب خواهی شد. سپس این آیه را نازل فرمود: (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ) .

سپس پیـامبر از حاضـران خواسـتند که این پیـام مهم را به غایبـان، نسل در نسل، تا روز قیامت برساننـد و امر کردنـدکه همه با ایشان بیعت کنند و این مقام و منصب بزرگ را به امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) ، تبریک گویند.(۱)

بنـابراین شـیعه مـاجرای غـدیر و خطـابه پیـامبراکرم (صـلی الله علیه و آله) را بیان امر مهم جانشـینی، و واگـذاری امامت و خلافت به مولای متقیان علی (علیه السلام) می‌داند. گفتنی است که شیعیان انحصار خطابه غدیر به چند عبارت کوتاه را نمی‌پذیرند و استناد به موارد منقول اهـل تسـنن را فقـط برای احتجاج با آنان بیان می‌کننـد. شـیعیان با ارجاع به کتاب‌هایی نظیر الغـدیر، که از شـیعه و اهل تسنن نقل کرده است، از جامعیت خطابه غدیر و اعتبار سند آن دفاع می‌کنند.

۱- الغدیر، ج۱ ص ۲۸۲؛ بحارالانوار، ج۲۱، ص۳۸۷ و ج ۳۷، ص۱۱۱. مدارک اصـلی خطابهٔ غدیر: روضهٔ الواعظین، ج۱، ص۸۹؛ الاحتجاج، ج۱، ص۶۶؛ الیقیـن، ص۳۴۳؛ نزهـهٔ الکرام، ج۱، ص۱۸۶؛ الاقبال، صص۴۵۴ و۴۵۶ و. . . ر. ک: خطابـهٔ غـدیر در آینه اسناد، محمدباقر انصاری.

ص:۲۰

قضاوتی درباره نقل ماجرای غدیر

همان‌طورکه دیـدیم، هر دو طرف ادعا ماجرای غدیر را بیان کرده‌اند. با این تفاوت که شیعه آن را در ارتباط با موضوع جانشینی و ولایت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) ، می‌داند و برای ادعای خود، ادله‌ای را مطرح می کند. ولی نویسنده کتاب آن را در ارتباط با واقعه یمن و موضوع شکایت از حضرت علی (علیه السلام) می‌داند. البته درخور ذکر است که نویسنده کتاب هیچ سندی را برای گفته‌هایش بیان نکرده است و می‌دانیم در قضاوت، ادعای بی‌سند پذیرفته نمی‌شود. با این همه، وی از اعتقاد شیعه انتقاد می کند و آن را به چند دلیل، باطل می‌داند که اینک به بررسی آنها می‌پردازیم تا ببینیم کدام ادعا با منطق و عقل سازگارتر است.

قبل از بررسی ادله نویسنده کتاب، نکته بسیار مهم دیگر این است که گویا نویسنده هیچ اطلاعی از مدارك اهل تسنن ندارد؛ زیرا ۱۱۰ نفر از صحابه و ۸۹ نفر از تابعان که حدیث غدیر را نقل کرده‌اند، در کتب دانشمندان اهل تسنن به چشم می‌خورد. در قرن سوم ۹۲ دانشمند، در قرن هفتم ۲۱، در قرن هشتم هیجده و. . . و در قرن چهاردهم بیست دانشمند این حدیث را، البته نه به صورت کامل، نقل کرده‌اند و هیچ‌کدام ادعای نویسنده را بیان نکرده‌اند.(۱)

گروهی تنها به نقل حدیث اکتفا نکرده، بلکه درباره اسناد و مفاد آن به‌طور مستقل کتاب‌هایی نوشته‌اند. «طبری» از مورخان بزرگ اهل تسنن، کتابی به نام «الولایة فی طرق حدیث الغدیر» نوشته، و این حدیث

۱- الغدیر، امینی، ج ۱، صص ۱۴- ۱۵۹.

ص:۲۱

شریف را از ۷۵ طریق از پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.(۱)

«احمدبن‌حنبل» ، از محدثان بزرگ اهل تسنن، به چهل سند(۲)، «ابن‌حجر عسقلانی» به ۲۵ سند و «نسائی» به ۲۵۰ سند، حدیث غدیر را نقل کرده‌اند.

۱- الغدیر، ج۱، ص۱۵۲.

۲- مسند احمد، ج۴، ص۲۸۱: عن عدی‌بن‌ثابت عن براءبن عازب قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی سفر فنزلنا بغدیر خم فنودی فینا الصلاهٔ جامعهٔ وکسح لرسول‌الله صلی الله علیه و آله تحت شجرتین فصلی الظهر وأخذ بید علی رضی الله تعالی عنه فقال ألستم تعلمون انی أولی بالمؤمنین من أنفسهم قالوا بلی قال ألستم تعلمون انی أولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال فأخذ بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فلقیه عمر بعد ذلک فقال له هنیئا یابن‌أبی‌طالب أصبحت وأمسیت مولی کل مؤمن و مؤمنهٔ.

ص:۲۲

ص:۲۳

شبهه اول:

اشاره

بی ارتباطی حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) با واقعه غدیر

نویسنده کتاب، اعتقاد شیعیان درباره غدیر را به چند علت مردود می‌داند که اینک به بررسی آنها می‌پردازیم. ایشان در نخستین دلیلِ خود می گوید:

اولاً رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) جمله « من کنت مولاه فعلی مولاه » را نگفت، مگر آنکه یک اعتراض را رد کند و به لشکر علی [(علیه السلام)] بفهماند که بر صواب نبوده‌اند و این عکس‌العملی درباره عمل سربازان علی [(علیه السلام)] بود.

برای پاسخ به این شبهه، باید گفت بر طبق مدارک شیعه و اهل تسنن، ماجرای یمن و غدیر، دو واقعه تاریخی متفاوت و مستقل از هم، در زمان رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) بوده است. سخنان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در دو واقعه، متفاوت و مستقل از هم بوده است. ولی نویسنده کتاب، سخنان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) ، درباره یمن را با جریان غدیر خَلط کرده است.

برای روشن‌ترشدن حقیقت، ماجرای یمن را به‌طور کامل بیان می کنیم

ص:۲۴

تا علت ادعای شیعیان درباره اینکه پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) ، دو خطبه تاریخی مجزا از هم، که یکی را در غدیر و دیگری را در ماجرای یمن ایراد کرده است، واضح شود.

یمن و غدیر دو واقعه تاریخی مستقل

واقعه یمن، واقعه مسلم تاریخی است که بزرگان شیعه آن را در جای خود به دقت نقل کرده‌اند. اما مسئله اصلی این است که این واقعه نه تنها با استدلال شیعه درباره واقعه غدیر خم و اعلام جانشینی امیرمؤمنان (علیه السلام) منافاتی ندارد، بلکه مؤید آن است. شیعه طبق مدارک صحیح معتقد است که این واقعه در یکی از سفرهای حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) به یمن، و قبل از انجام دادن مراسم حج اتفاق افتاده است.(۱)

طبق مدارک اهل تسنن، امیرمؤمنان (علیه السلام) سه بار به یمن سفر کردند: نخستین سفر برای دعوت به اسلام، و دو سال قبل از حجهٔالوداع انجام شد که شکایات و جریان خالد در آن اتفاق افتاد. در سفر دوم هیچ شکایتی نقل نشده است. این سفر برای قضاوت انجام شد. سفر سوم نیز قبل از حجهٔالوداع واقع شد که نبی اکرم در دفاع از امیرمؤمنان (علیه السلام) سخن گفت. درحالی‌که واقعه غدیر بعد از حجهٔالوداع است. بنابراین طبق مدارک اهل سنت، هیچ‌یک از سفرهای یمن ربطی به ماجرای غدیر خم ندارد. گفتنی است سفر اول در سال هشتم هجری واقع شد؛ درحالی‌که واقعه غدیر در سال دهم اتفاق افتاد. پس سفر اول هیچ ربطی به غدیر ندارد. در سفر دوم هم که هیچ شکایتی

۱- الارشاد، ج۱، صص ۱۷۰ - ۱۷۴.

ص:۲۵

واقع نشده است.(۱)پس از نظر زمانی، تنها می‌توان در مورد سفر سوم بحث و بررسی کرد که نزدیک مراسم حج بوده است.

جالب توجه آنکه نقل نویسنده کتاب با هیچ‌یک از مدارک معتبر اهل تسنن سازگاری ندارد. جریان خالد و استفاده سپاهیان از اموال زکات بدون اجازه امیرمؤمنان (علیه السلام) و شکایت مردم به نبی اکرم، در روایات سفر اول آمده است. درحالی‌که هیچ سخنی از حجةالوداع در این روایات نیست. بسیار تعجب‌آور است که نویسنده کتاب چگونه ماجرای خالد را در سال دهم هجری و واقعه حجةالوداع نقل کرده است. ضمن آنکه این روایات نیز بر امامت و خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) دلالت دارد(۲)که در آینده از آن سخن می‌گوییم.

طبق مدارک معتبر اهل تسنن، نویسنده کتاب، بین روایات سفر اول و سوم و ماجرای غدیر خلط کرده است. ما در ادامه توضیح خواهیم داد:

اولاً اگر منظور نویسنده، سفر سوم یمن است، هیچ ارتباطی با واقعه غدیر ندارد و قبل از انجام دادن مراسم حج، پیامبر به شکایات جواب داده است.

ثانیاً اگر منظور، سفر اول است، مدارک معتبر اهل تسنن هیچ ردپایی

۱- حدیث الغدیر و شبهة شکوی جیش یمن، سید محمد حسینی قزوینی، به نقل از صحیح بخاری، ج۳، صص۹۸، ۴۲۵۶ و ۴۲۵۷؛ مسند احمد، ج۵، صص ۳۵۰ و ۳۵۶؛ البدایة و النهایة، ج۵، ص۱۲۲و. . . .

۲- عباراتی نظیر عبارت‌های زیر از زبان مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله ، به‌طور کامل بیانگر خلافت و امامت امیرمؤمنان علیه السلام است: «فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی» ، «من کنت ولیه فعلی ولیه» : مسند احمد، ج۵، صص ۳۵۰ – ۳۵۶، «انه ولیکم بعدی» : المعجم الاوسط، الطبرانی، ج۶، ص۱۶۳، «علی منی و انا من علی و علی ولی کل مؤمن بعدی» : مصنف ابن ابی‌شیبه، ج۷، ص۵۰۴؛ معجم الکبیر، ج۱۸، ص۱۲۸.

ص:۲۶

از حجةالوداع و واقعه غدیر در خود به‌جای نگذاشته است. بنابراین استقلال دو واقعه به روشنی مشهود است. نکته مهم دیگر آنکه، این روایات اتفاقا اثبات‌کنندهٔ خلافت و امامت امیرمؤمنان است.

ثالثاً اگر نویسنده روایاتی را ساخته و پرداخته است، نیازی به بررسی ندارد؛ زیرا ما بدون مدرک و سند، هیچ سخن و استدلالی را قبول نخواهیم کرد.

استقلال دو واقعه یمن و غدیر در سفر سوم امیرمؤمنان (علیه السلام) به یمن

«ابن‌هشام» در کتاب سیره خود به نقل از «سیره ابن‌اسحاق» ، ماجرای شکایت همراهان خالد بن ولید را از حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) که پس از بازگشت از یمن نزد رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) انجام شد، چنین ثبت کرده است:(۱)

زمانی که حضرت علی (علیه السلام) برای دیدار رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) از یمن به‌سوی مکه حرکت کرد، به‌سوی رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) شتافت و یکی از اصحاب را بر سپاهی که همراه ایشان بود، جانشین قرار داد. آن شخص عجله کرد و از منسوجاتی که [به‌عنوان زکات یا غنیمت، همراه کاروان و] در اختیار حضرت علی (علیه السلام) بود بر سپاهیان پوشاند.

زمانی که سپاه به مکه نزدیک شد، حضرت از شهر بیرون آمد تا آنان را ملاقات نماید که ناگاه لباس‌ها را به تن آنها دید و [به فرمانده‌ای که گمارده بود] فرمود: «وای بر تو! این چه وضعی است؟» او گفت: «افراد را پوشاندم تا وقتی در میان مردم وارد می‌شوند، برازنده باشند» .

۱- سیرة النبویة، ج۴، ص۱۰۲۲.

ص:۲۷

حضرت فرمود: «وای بر تو، پیش از آنکه به رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) برسیم این لباس‌ها را درآور» . پس او لباس‌ها را درآورد و به‌جای خود برگرداند. سپاهیان به‌دلیل این کار، اظهار شکایت نمودند.

«ابن‌اسحاق» از «ابوسعید خدری» چنین نقل می‌کند:

مردم از علی (علیه السلام) شکایت کردند. پس رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می‌فرمود: «ای مردم! از علی شکایت نکنید که او در امور الهی جدی‌تر از آن است که مورد شکایت قرار گیرد» .

ابن‌اسحاق گوید: «سپس رسول‌خدا از این موضوع درگذشت و به حج خویش مشغول شد. پس مناسک را به مردم آموخت و سنت‌های حج را به آنان تعلیم داد» .

چنان‌که ملاحظه می‌شود ابن‌هشام تصریح کرده است افراد اعزامی به یمن از حضرت علی (علیه السلام) به رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) شکایت کردند. پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در واکنش به شکایات، سخنرانی فرمود و از امیرمؤمنان (علیه السلام) دفاع کرد. سپس به مناسک حج مشغول شد و اعمال حج را به مسلمانان آموخت.

براساس این نقل، ماجرای شکایت از حضرت علی (علیه السلام) و واکنش رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) به آن، در حد ایراد خطابه در دفاع از امام (علیه السلام) ، قبل از اعمال حج، یعنی دست‌کم ده روز قبل از غدیر خ--م، انجام شده است. این در حالی است که ماجرای غدیر هنگام بازگشت از سفر حج رخ داده است و این دو واقعه ربطی به هم ندارند!

گفتنی است که نویسنده کتاب در نوشته خود، برخلاف این حقیقت، چنین وانمود می‌کند که امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از انجام دادن مناسک حج

ص:۲۸

به‌سوی گروه اعزامی به یمن بازگشته، و از آنها بازخواست کرده است. بنابراین بعد از آن، افراد به رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) مراجعه، و از حضرت علی (علیه السلام) شکایت کردند. نویسنده فاصله زمانی میان خطابه غدیر و ماجرای شکایت را کم کرده تا این دو موضوع را به هم ارتباط دهد و این تحریف طبیعی‌تر جلوه داده شود.

البته شاید نویسنده کتاب یا کسانی که این شبهه را مطرح می‌کنند، این شیوه را از «ابن‌کثیر» آموخته‌باشند؛ زیرا او همانند «ابن‌هشام» ماجرای فوق را ابتدا از سیره ابن‌اسحاق نقل می‌کند. ولی جملات پایانی، یعنی «ثم مضی رسول‌الله۹ علی حجه، فأری الناس مناسکهم و أعلمهم سنن حجهم» ، را حذف می‌کند تا معلوم نشود شکایت مردم از علی (علیه السلام) و پاسخ پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) مربوط به قبل از مراسم حج بوده است تا خطابه پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) در غدیر را به این ماجرا مربوط کند و حتی بر این حقیقت که «خطبه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در سفر اول به یمن نشانی دیگر از ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام)» است، سرپوش گذارد.

ما معتقدیم که دفاع پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) از حضرت علی (علیه السلام) در سفر اول ایشان به یمن نیز، جانشینی و وصایت حضرت را ثابت می‌کند و سخنان پیامبر تنها به منزله دفاع معمولی از حضرت علی (علیه السلام) برابر عصبانیت مردم نبوده است. در ضمن، این واقعه، دو سال قبل از حجهٔ‌الوداع، یعنی سال هشتم هجری، به وقوع پیوسته است.(۱)بنابراین هیچ ربطی به واقعه غدیر ندارد.

«احمد بن حنبل» در «مسند» خود و «نسائی» در «خصائص امیرالمؤمنین» ماجرای شکایت «بریده» را این طور نقل می‌کنند:

۱- ر. ك: حدیث الغدیر و شبهۀ شکوی جیش یمن.

ص:۲۹

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دو سپاه به‌سوی یمن فرستادند. بر یکی از آنها علی بن ابی‌طالب و بر دیگری خالدبن‌ولید را فرماندهی داده و فرمودند: «اگر شما دو گروه با هم جمع شدید، فرمانده کل هر دو گروه علی بن ابی‌طالب است. اما اگر از هم جدا بودید، فرماندهی یکی از آن دو گروه با علی و دیگری با خالد است» . [اما چون در یمن همه در قالب یک سپاه درآمدند، فرماندهی سپاه را علی [(علیه السلام)] به عهده گرفت].

سپاه اسلام در نقطه‌ای از یمن با قبیله بنی‌زید به نبرد پرداخت و بر مشرکان پیروز شد و غنایمی به‌دست آورد. در این میان علی بن ابی‌طالب از غنایم جنگی، جاریه‌ای را برای خود برداشت. بریده می‌گوید: «خالد بن ولید درباره این ماجرا نامه‌ای به رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) نوشت و به من داد. نزد پیامبر رفتم، نامه را تسلیم ایشان کردم. یکی از یاران پیامبر نامه را برای ایشان خواند. دیدم که آثار خشم در چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) ظاهر شد» بریده می‌گوید: «[برای تبرئه خود گفتم] ای رسول‌خدا! مرا به همراه خالد فرستادی و دستور دادی از او اطاعت کنم. به فرمان خالد به چنین کاری اقدام کرده‌ام» . نبی‌خدا فرمود: «درباره علی بدگویی مکنید. او از من است و من از او هستم و او ولی شما پس از من است» . [و دوباره این جمله را تکرار فرمودند].

در این شکایت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به بریده، که لب به شکایت گشوده بود، فرمود که «آیا نمی‌دانی علی پس از من ولی شماست؟ !(۱)

چرا پیامبر در فرمایش خود از واژه «بعدی» استفاده کرده‌است؟ گروهی می‌گویند که واژه «ولی» افزون بر معنای سرپرستی، که لازمه‌اش

۱- مسند احمد، ج۵، ص ۳۵۶؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام ، ص ۹۸: «اما علمت. . . انّه ولیکم بعدی! ؟» .

ص:۳۰

حکومت و حق امر و نهی است، به معنای دوستی و نیز نصرت است. آنان مدعی‌انـد که مقصود رسول‌خدا از ولایت امام علی (علیه السلام) دو معنای اخیر است. اما پیامبر در این حدیث فرمود که علی (علیه السلام) ، ولی و سرپرست مردم پس از رسول‌خداست.

در نتیجه: از نظر زمانی، این دو واقعه مسـتقل از هم است. همچنین هر دو واقعه نشان‌دهنـده و اثبات‌کننده ولایت حضـرت علی (علیه السلام) است.

شواهد استقلال دو خطبه غدیر و یمن

اشاره

قراین و شواهد دیگری نیز وجود دارد که اثبات می‌کند پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) برای مردم مکه دو خطابه ایراد فرمود: اولی قبل از انجام دادن مناسک حج، و برای رد شـکایت از حضـرت علی (علیه السلام) ایراد شد. دومی، خطابه غدیر بود که بعد از اتمام حج و در بازگشت از مکه برای اعلام جانشـینی امیرمؤمنان، علی (علیه السـلام) بیان شد. شواهد و قراینِ اثبات‌کننده استقلال این دو خطابه بدین شرح است:

۱. بیان عبارات متفاوت در متن این دو خطابه

عبـاراتی که برای نقل این دو واقعه ذکر شـده، با هم متفاوت است. در عباراتی که از پیامبراکرم (صـلی الله علیه و آله) در واکنش به شکایت از حضـرت علی (علیه السـلام) در منابع شـیعه و اهل تسـنن ذکر شده است، جملاتی مانند «لا تشکّوا علیاً» ، «إرفعوا ألسنتکم عن علی» و. . . به چشم می‌خورد؛ بـدین معنا که از «علی (علیه السـلام) شـکایت نکنیـد» ، «زبان از ملامت علی (علیه السـلام) کوتاه کنید» . اما در آنچه از خطبه غدیر نقل شده است، نه تنها هیچ قرینه‌ای در ارتباط سـخن با شکایت از امیرمؤمنان (علیه السلام) وجود ندارد، بلکه عباراتی نظیر « عاد من عاداه » و « واخذل من

ص:۳۱

خذله » با این معنا که «خدایا! دشمن بدار هرکه علی (علیه السلام) را دشمن می‌دارد» و «خدایا! رها کن هرکه علی (علیه السلام) را رها می‌کند» ، ولایت حضرت علی (علیه السلام) را ثابت می‌کند و استقلال دو واقعه یمن و غدیر را نشان می‌دهد.

۲. اقرار گرفتن پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) از مردم در غدیر با جمله «مَن اولی بکم مِن أنفسکم»

ولایت به معنای صاحب‌اختیار است. ولیّ الهی حق امر و نهی بر مردم دارد و بر جان، مال و هرآنچه مردم به آن اختیار دارند، اولویت دارد. ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر مردم، بالاترین منصب الهی است.

روز غدیر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مردم بر ولایت خویش اقرار گرفت و فرمود: « من اولی بکم من انفسکم؟ » ؛ «چه کسی از شما به خودتان سزاوارتر است؟» مردم پاسخ دادند: «خدا و رسول (صلی الله علیه و آله)» . سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: « من کنت مولاه فهذا علی مولاه » ؛ «هرکس که من بر او ولایت داشتم، بعد از من علی (علیه السلام) بر او ولایت دارد» . این عبارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقام ولایت حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) را بر مردم روشن می‌کند.

در نتیجه شکایت از کسی که صاحب اختیار مردم است و بر آنان حق امر و نهی دارد، به‌طور کلی منتفی می‌شود؛ زیرا مقام ولایت بسیار بالاتر از شکایت عادی است.

۳. خبر دادن پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) از مرگ خویش، بیان وصیت به امامت و خلافت

پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) قبل از عبارت « من کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه » خبر از امر وصایت علی (علیه السلام) بعد از مرگ خویش می‌دهد و

ص:۳۲

می‌فرمایـد: « ألا لا تحلّ امرة المؤمنین بعـدی لأحـد غیره » .(۱)این بـدان معناست که ایشان در صدد بیان وصـیتی مهم برای جمعیت ده‌هـا هزار نفری مسـلمانان در غـدیرخم بوده‌است و این بیان، به جز با تعیین جانشـین برای خود در امر امامت و خلافت و سـرپرستی سازگاری ندارد!

۴. دستور به تبریک گفتن حاضران به امیرمؤمنان (علیه السلام)

مطابق برخی روایات، پیامبراکرم (صـلی الله علیه و آله) بعد از پایان خطبه خویش در غدیر، به مردم امر کرد تا به علی (علیه السـلام) تبریك و تهنیت بگوینـد. (۲)«عمر» و «ابوبکر» نیز جزء نخستین کسـانی بودنـد که به امـام تبریـك گفتنـد. دوست‌داشـتن علی (علیه السلام) تبریك می‌خواهد، یا مقام جانشینی؟ !

متأسـفانه نویسـنده کتـاب این گونه واقعیت‌های تاریخی را که هم شـیعیان و هم اهل تسـنن ذکر کرده‌انـد، نادیـده گرفته، و در کتاب خود هیـچ اشـاره‌ای به آنهـا نکرده است. درحـالی که همین تبریـك و تهنیتی که حاضـران بعـد از ایراد خطابه به حضـرت علی (علیه السلام) گفتند، ثابت کننده مقام جانشینی و ولایت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) است.

۵. تصریح پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) به ترس از تکذیب مردم در خطبه غدیر

پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر پس از بیان آیه تبلیغ، فرمود: «خداوند

۱- «هشدار که پس از من امارت مؤمنان بر کسی جز او روا نباشد» . خطابه غدیر، بخش سوم.

۲- حافظ ابوسـعید نیشابوری م ۴۰۷ در شـرف المصـطفی از احمـدبن‌حنبل بـه دو سـند: یکی از براءبن‌عـازب و دیگری از ابوسـعید خدری نقل می‌کند که رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «هنّئونی هنّئونی ان الله تعالی خصّـنی بالنبوة و خصّ اهل بیتی بالإمامة» ؛ «به من تبریـک بگوییـد. به من تبریک بگوییـد؛ زیرا خداونـد متعال نبوت را مخصوص من و امامت را مخصوص اهل‌بیتم قرار داد. عمربن‌خطاب در همین وقت جلو آمـد و به حضـرت علی علیه السـلام گفت: «ای اباالحسن! بر تو مبارك باد. مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی» : الغدیر، ج ۱، ص ۲۷۴.

ص:۳۳

امنیت از آزار مردم را برایم تضمین کرده است» . سپس نگرانی خود را از کارشکنی‌های امت برای تبلیغ این امر مهم، چنین ابراز فرمود:

فَسَأَلْتُ جِبْرِئِيلَ أنْ يَسْتَعْفِى لِى عَنْ تَبْلِيْغِ ذلك إلَيْكُمْ، أَيُّها الناسُ، لِعِلْمِى بِقِلَّةِ الْمُتَقِين وَكَثْرَةِ المُنافِقِين وَادِّعاءِ اللآئِمِينَ وَحِيَلِ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِالإسلام.(۱)

من از جبرئیل خواستم که از خداوند اجازه خواهد تا مرا از مأموریت تبلیغ به شما معاف دارد؛ زیرا کمی پرهیزکاران و فزونی منافقان و دسیسه ملامتگران و مکر مسخره‌کنندگان اسلام را می‌دانم.

«سیوطی» از دانشمندان اهل تسنن نیز ماجرا را این‌گونه نقل کرده است:(۲)

رسول خدا فرمود: همانا خداوند مرا مبعوث به رسالتی نمود؛ این مطلب برای من سنگین بود و می‌دانستم که مردم مرا با ابلاغ این امر تکذیب خواهند کرد. خداوند مرا بیم داد که باید این مطلب را ابلاغ کنی یا اینکه عذاب خواهی شد. آن‌گاه این آیه را نازل فرمود: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْكافِرِينَ) (مائده:۶۷)

پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) از چه چیزی می‌ترسید؟ آیا ابلاغ این مطلب که حضرت علی (علیه السلام) دوست و یاور شماست، ترسی دارد؟ هرگز! بلکه ایشان تنها از ابلاغ ولایت و خلافت حضرت علی (علیه السلام) بر مردم خوف داشت؛ زیرا می‌دانست قریش با علی (علیه السلام) دشمنی دارد؛ چون او همان کسی است که در جنگ‌ها پدران و اقوام آنها را کشته است!

۱- الیقین، ص۳۴۹.

۲- الدر المنثور، ج۲، ص۲۹۸.

ص:۳۴

نتیجه‌گیری

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دو سال قبل از حجهٔالوداع، در ماجرای یمن، خطابه‌ای در رد شکایت از حضرت علی (علیه السلام) ایراد، و سفارش کرد که ایشان بعد از من سرپرست امور شماست (۱)و پس از آن نیز پیش از مراسم حجهٔالوداع به شکایت مردم ضمن خطبه‌ای پاسخ داد و در زمان دیگری، یعنی در بازگشت از حجهٔالوداع، در روز هجدهم ذی‌الحجهٔ با ایراد خطابه غدیر، ایشان را به‌طور رسمی جانشین خود کرد. بنابراین میان دو ماجرا (آنچه قبل از حجهٔالوداع تحقق یافته، و آنچه پس از آن واقع شده است) در شبهه نویسنده خلط شده است.

۱- انّه ولیکم بعدی.

ص:۳۵

شبهه دوم: استفاده پیامبر از جملات دوپهلو

اشاره

نویسنده کتاب، دلیل دوم را در رد اعتقاد شیعیان به غدیر، چنین بیان می کند: «درباره چنین امر مهمی چرا باید رسول‌الله از جمله دوپهلو یا سه‌پهلو استفاده کنند و توضیح بیشتری ندهند! باید واضح می گفتند که علی خلیفه من است و شرح مفصلی می‌دادند» .

در ابتدای سخن، نویسنده معتقد بود که واقعه غدیر مربوط به یمن است و پیامبر تنها می‌خواست دیدگاه منفی بعضی از مردم را درباره حضرت علی (علیه السلام) برگرداند. این ادعای نویسنده نشان می‌دهد که کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) به هیچ وجه دوپهلو یا سه‌پهلو نیست.

حال اگر در ادامه می گوید جملات پیامبر دوپهلو یا سه‌پهلو است، دیگر نمی‌تواند ادعا کند که واقعه غدیر مربوط به یمن است! به بیان دیگر، دوپهلو یا سه‌پهلو بودن کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، ادعای اول او را باطل می کند.

ص:۳۶

وضوح خطبه غدیر

پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) برای بیان حق امیرمؤمنان (علیه السلام) ، هرگز از جملات چندپهلو استفاده نکرده است. ما معتقدیم پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خطبه مفصلی خوانده است. درحالی‌که بیشتر اهل تسنن عبارات خطابه را بسیار مختصر آورده‌اند. پیامبر در روز غدیر، نه تنها علی (علیه السلام) را به‌طور رسمی با لفظ، خلیفه و وصی پس از خود معرفی کرد، بلکه برای آنکه برای کسی جای تردیدی باقی نماند، بر بالای جهاز شتران دست حضرت علی (علیه السلام) را بالا برد و فرمود: «هرکس من مولای اویم، بعد از من، این علی مولای اوست» . سپس فرمود:

ای مردم! همانا من نبی‌ام و علی وصی پس از من است. صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی از آن امر فرموده، و پس از من علی است که به‌درستی و راستی راهنمای آن است و به آن حکم و دعوت می‌کند. فرمان او را بشنوید و گردن نهید و پیروی‌اش کنید و از آنچه بازتان دارد، خودداری کنید تا راه یابید. به‌سوی هدف او حرکت کنید و راه‌های گوناگون، شما را از راه باز ندارد! علی، برادر و وصی و نگهبان دانش من است. علی، یاور دین خدا و دفاع‌کننده از رسول اوست.

در آن روز، رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) نکات بسیاری درباره ولایت علی (علیه السلام) بیان فرمود؛ به‌گونه‌ای که همه منظور ایشان را دانستند و در نهایت نیز با امیرمؤمنان (علیه السلام) بیعت کردند و به ایشان تبریک گفتند. متن خطابه نشان می‌دهد که این جملات به‌طور کامل مقام جانشینی امام را تفهیم می‌کند و همگی مسلمانان نیز بدون هیچ‌گونه پرسشی با حضرت بیعت کردند.

بنابراین:

اولاً: اگر واقعه غدیر بنابر ادعای شبهه‌کننده، به‌طور روشن در ارتباط

ص:۳۷

با یمن می‌بود، صرف این ادعا، چندپهلو بودن خطبهٔ غدیر را باطل می کند. گویا شبهه کننده توجه نداشته است که دلیل دومش نقض دلیل نخست اوست.

ثانیاً: خطابه غدیر، مطابق نقل شیعه، کلامی واضح است و به هیچ‌وجه چندپهلو نیست؛ همان‌طور که در بالا به آن اشاره کردیم.

ثالثاً: ما در ادامه توضیح می‌دهیم که واقعه غدیر حتی مطابق آنچه اهل تسنن به اجمال نقل کرده‌اند، نه تنها کلامی چندپهلو نیست، بلکه قراین روشن نشان می‌دهد که در خصوص ولایت حضرت علی (علیه السلام) است. البته باید گفت فراوانی نکاتی که پیامبر در موقعیت‌های مختلف، غیر از غدیر، درباره امیرمؤمنان (علیه السلام) فرموده‌است و اهل تسنن نیز نقل کرده‌اند، قرینه است که این عبارات خطابه، درباره ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام) باشد.

چرا اهل تسنن نیز باید غدیر را به جانشینی حضرت علی (علیه السلام) ارتباط دهند؟

بسیاری از اهل تسنن خطبه غدیریه پیامبر را به صورت خیلی مختصر و در قالب حدیث آورده‌اند. اما درخور توجه است که آنان تقریباً تمامی قطعات خطبه شیعی غدیر را در کتاب‌های خود به صورت جداگانه آورده‌اند؛ برای مثال، ما معتقدیم که پیامبراکرم در خطبه غدیر چنین فرمایش‌هایی داشته‌اند: «علی‌بن‌ابی‌طالب، برادر، وصی و جانشین من میان امت، و امام پس از من است» ، «هرکه با او مخالفت کند ملعون است و هرکه پیرو و تصدیق کننده‌اش باشد، در مهر و رحمت است» ، «آگاه باشید که جز این برادرم (علی) کسی نباید امیرمؤمنان خوانده شود، هشدار که پس از من سرپرستی مؤمنان برای کسی جز او روا نباشد!»

ص:۳۸

اهل تسنن نیز این سخنان را به‌طور جداگانه آورده‌اند که در اینجا تنها به چند نمونه از آنها بسنده می‌کنیم:

از «براءبن‌عازب» نقل شده است که گفت:

ما با رسول‌خدا [(صلی الله علیه و آله)] در سفر بودیم. به غدیر خم رسیدیم. ندا داده شد برای نماز، و زیر درختان را برای رسول‌خدا رفت و روب کردند. نماز ظهر را خواندند و دست علی [(علیه السلام)] را گرفتند و فرمودند: «آیا نمی‌دانید که من بر مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟» مردم گفتند: «آری» . فرمودند: «آیا نمی‌دانید که همانا من از هر مؤمن بر خودش سزاوارترم؟» مردم گفتند: «آری» . پس دست علی را گرفت و فرمود: «هرکس من مولای او هستم، پس علی هم مولای اوست. خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنانش را دشمن باش» . [براء بن عازب] گفت: «بعد از این عمر جلو آمد و [به علی (علیه السلام)] گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابی‌طالب! تو مولای هر زن و مرد مؤمن شده‌ای» .(۱)

همچنین پیامبر فرمود: «برای هر نبی، وصی و وارثی است و همانا علی، وصی و وارث من است» .(۲)همچنین پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) به حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود:

ای فاطمه! همانا کرامت [خاص] خداوند عزوجل به تو این است که تو را به اولین اسلام‌آورندگان و داناترین و بردبارترین تزویج کرد.

۱- مسند احمد، ج۴، ص ۲۸۱؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۰۹؛ المعجم الکبیر، ج۵، ص۱۶۶؛ شواهد التنزیل، ج۱، ص۲۰۳ و ج۲، صص۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۱ و ۳۹۲؛ تفسیر ابن‌کثیر، ج۲، ص۱۵؛ التاریخ الکبیر، ج۴، ص ۱۹۳؛ تاریخ بغداد، ج۸، ص۲۸۴؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ابن‌عساکر، ج ۴۲، صص۱۱۴و ۱۱۷ و. . . .

۲- تاریخ مدینهٔ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۲ و ج۳، ص ۵؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۲۰؛ الریاض النضرهٔ، ج ۲، ص۲۳۴؛ اسنی المطالب، ص ۸۹؛ المناقب، خوارزمی، ص ۸۵.

ص:۳۹

همانا خدای بلندمرتبه به اهل زمین نظری فرمود و مرا از میان ایشان انتخاب کرد و به نبوت و رسالت مبعوث کرد و سپس نظری فرمود و از میان ایشان، همسر تو را برگزید و به من وحی فرمود که تو را به همسری او درآورم و او را به‌عنوان وصی برگزینم.(۱)

و نیز پیامبر فرمود: «همانا این (علی) برادر من، وصی من و جانشین من میان شماست. پس [فرمان] او را بشنوید و از او اطاعت کنید» (۲).

در روایتی آمده است:

«ام‌سلمه» خطاب به «عایشه» گفت: «شنیدم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی جانشین من میان شما در زمان حیات و مرگ من است. پس هرکه او را عصیان کند مرا عصیان کرده است. ای عایشه! آیا تو [به این سخن] گواهی می‌دهی؟» عایشه گفت: «به خدا قسم بله» . (۳)

در روز خیبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «پس از من، تو امام و ولی هر زن و مرد مؤمنی» .(۴)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «علی باب حطه است. هرکس از آن وارد شود، مؤمن، و هرکس از آن خارج شود، کافر است» (۵).

همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

هرکس بعد از من از علی جدا گردد، روز قیامت هرگز مرا نخواهد

۱- کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۱، ص ۶۰۴؛ منتخب کنزالعمال، ج۴، ص ۶۴۱.

۲- کنز العمال، ج ۱۳، صص ۱۱۴ و ۱۳۳؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین، محمدبن‌سلیمان الکوفی، ج۱، ص۳۷۶؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۴۲، ص۴۸ و ج۱، صص۱۰۱ و ۱۰۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج۱۷، صص ۳۱۰ و ۳۱۱.

۳- الفتوح، ج ۲، ص ۴۵۵.

۴- المناقب، خوارزمی، ص ۶۱.

۵- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۶؛ جامع الاحادیث، ج ۶، ص ۱۹۸.

ص:۴۰

دیـد و من نیز او را نخواهم دیـد و هرکه با علی مخالفت ورزد، خدا بهشت را بر او حرام می‌کند و جایگاه او را آتش قرار می‌دهد و هرکس علی را رهـا کنـد، خداونـد، روزی که اعمال بر او عرضه می‌شود، خوارش می‌کنـد. هرکس علی را یاری کنـد، آن روز که خدا را ملاقات کند، خداوند یاری‌اش کند. . . .(۱)

ابوذر روایت می‌کند که رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

هرکس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده، و هرکه مرا عصیان کند، خدا را عصیان کرده است و هرکه علی را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده، و هرکه علی را عصیان کند، مرا عصیان کرده است.(۲)

گفتنی است برخی منابع اهل تسنن تصریح می‌کند که خود رسول‌خدا لقب «امیرالمؤمنین» را بر ایشان نهاده است.(۳)

بنـابراین حتی اگر اهـل تسـنن از آن همه خطبه طولانـی غـدیر، تنهـا به بخشـی از آن اشاره کرده باشـند، احادیث فراوان آنان درباره امیرمؤمنان نشان می‌دهد که معنای ولایت در حدیث غدیر به معنای خلافت و جانشینی است، نه صرف دوستی.

۱- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۵۴.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۰۹؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۴۲، صص ۳۰۶ و ۳۰۷ و ج۲، ص ۲۶۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۷۶.

۳- تاریـخ مدینـهٔ دمشق، ج ۴۲، صـص ۳۲۶ - ۳۲۸ و ج ۲، صـص ۳۳۳ - ۳۳۶؛ مختصـر تاریـخ دمشق، ج ۱۷، ص۳۸۲؛ المناقب، خوارزمی، ص ۳۲۲.

ص:۴۱

شبهه سوم: دلالت‌نکردن حدیث غدیر بر خلافت

اشاره

از دیدگاه اصحاب

نویسنده کتاب، دلیل سوم را در رد اعتقاد شیعه به غدیر، چنین بیان می‌کند:

حاضران از حرف رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) این [جانشینی] را نفهمیدند و بعد از مرگ رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) از بین انصار و مهاجر حتی یک‌نفر نیز غدیر را به یاد نیاورد و آن چیزی را که امروز شیعه از حرف رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) می‌فهمد، هیچ‌کس دیگر نفهمید!

طبق مدارک اهل تسنن و شیعه، مردم در همان روز غدیر و بعد از آن، با گفتار و کردارشان، معنای سخن پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) را فهمیدند و ولایت و سرپرستی امیرمؤمنان (علیه السلام) ، و ائمه دوازده‌گانه (علیهم السلام) را تنها پیام مهم غدیر دانستند. در ضمن، بیعت‌کردن و تبریک‌گفتنشان به امیرمؤمنان (علیه السلام) ، نشانی دیگر از همین حقیقت است.

ص:۴۲

شعرهایی که شعرا در غدیر سرودند و احتجاج صحابه به غدیر، نشانه‌های دیگری است که مردم، پیام نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) را فهمیدند و به مرور زمان نیز از یاد نبردند.

بیعت در روز غدیر، نشانی از فهم جانشینی

همان‌طور که می‌دانیم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از ایراد خطبه غدیر و اعلام جانشینی علی (علیه السلام) ، از تمامی حاضران بدین صورت اقرار گرفت: «ای پیامبر! ما سخن تو را شنیدیم و اطاعت می کنیم» . سپس امر فرمود که همگی با حضرت علی (علیه السلام) بیعت کنند و این مقام بزرگ را به ایشان تبریک گویند. نخستین کسانی که دست خود را برای اطاعت و بیعت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) رسانیدند، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر بودند و آن گاه دیگر افراد از مهاجر و انصار، و سایر مردم تا هنگامی که نماز ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد. این جریان ادامه یافت تا اینکه نماز مغرب و عشاء نیز در یک وقت خوانده شد. دست‌دادن وبیعت کردن همه مردم نیز تا سه روز پیوسته ادامه داشت.(۱)

این گونه بیعت کردن و تبریک گفتن حاضران که در تاریخ ذکر شده است، نشان از آن دارد که همه، جانشینی علی (علیه السلام) را فهمیدند؛ زیرا بیعت گرفتن پیامبر از مردم و امر ایشان به تبریک گفتن به امیرمؤمنان (علیه السلام) بی‌شک به علت تأکید به دوست‌داشتن و شکایت‌نکردن از ایشان نبوده است. همچنین ذکر شده است که خلیفه اول و دوم بعد از سخنان پیامبر برای تبریک نزد حضرت علی (علیه السلام) رفتند. خلیفه دوم خطاب به حضرت

۱- بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۱۷؛ الیقین، ص ۳۶۰؛ الغدیر، ج ۱، صص ۲۷۰ و ۲۷۱.

ص:۴۳

علی (علیه السلام) گفت: «گوارا باد تو را ای پسر ابی‌طالب! مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی» . (۱)

شعر شعرا، نشانی دیگر از فهم جانشینی

پس از آن هم نه تنها حاضـران در غدیر، بلکه تمام مردم این واقعه بزرگ را به یاد داشـتند. شاعران بسیاری همچون «حسان‌بن‌ثابت» و دیگر شعرا درباره امامت و جانشینی امیرمؤمنان (علیه السلام) شعرها سرودند:

یناديهم يوم الغدير نبيّهم

بخمّ، فأسمع بالرسول مناديا

يقول فمن مولاكم و وليّكم

فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و انت ولينا

ولا تجدن فی الخلق للأمر عاصيا

فقال له قم ياعلی فانّنی

رضيتك من بعدی اماما و هاديا

فمن كنت مولاه، فهذا وليّه

فكونوا له انصار صدق مواليا

هناك دعا اللهم وال وليّه

وكن للذی عادا عليّا معاديا (۲)

در روز غدیر پیامبرشان به بانگ بلند ندایشان داد، غدیری که در سرزمینی خم قرار داشت، بشنو به ندای پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: چه کسی سرپرست و ولی شماست؟ آنان بدون پرده پوشی و درنگ گفتند: معبود تو مولای ما و خود تو ولی ما هستی و تو میان آنان کسی نمی‌یابی که

۱- تفسیر الثعلبی، ج۴، ص۹۲؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۴۲، صص۲۲۰ و ۲۲۱؛ البدایـهٔ و النهایهٔ، ج۷، ص۳۸۶؛ شواهـد التنزیل، ج۱، ص۲۰۰ و ج۲، ص۳۹۰؛ تفسیر الرازی، ج۱۲، ص۵۰؛ تاریـخ بغداد، ج۸، ص۲۸۴؛ منـاقب علی‌بن‌ابی‌طـالب و ما نزل من القرآن فی علی، پاورقی ص۲۳۱؛ مسند احمد، ج۴، ص۲۸۱ برای منابع بیشتر تهنیت شـیخین ر. ک: به الغدیر، ج۱، صص۵۱۰ – ۵۲۷؛ الامالی، شیخ صدوق، ص۵۰؛ کتاب سـلیم‌بن‌قیس هلالی، ص ۳۵۶؛ الارشاد، ج۱، ص۱۷۷؛ الصراط المستقیم، ج۱، ص۳۰۴؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۸.

۲- شواهد التنزیل، ج۱، پاورقی ص۲۰۱؛ مناقب علی‌بن‌ابی‌طالب و ما نزل من القرآن فی علی، ص۱۲۱؛ المناقب، خوارزمی، ص۱۳۶.

ص:۴۴

مخالت نماید. در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! برخیز که من تو را برای امامت و هدایت این خلق برای بعد از خویش شایسته دیدم. پس هر کس که من در زندگی مولای او بودم این علی سرپرست اوست. پس ای مردم. یاران و دوستدارن او را دوست باشید و یاران راستین برای او گردید. آن‌گاه فرمود: بارالها! دوستدارانش را دوست بدار و برای هر کس که علی را دشمن دارد دشمن باش.

پس می‌بینیم که طبق مدارک اهل تسنن، اصحاب نیز همین مطلب را از کلام پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) فهمیدند.

احتجاج صحابه با غدیر، نشانی دیگر از فهم جانشینی

بسیاری از صحابه پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) ، پس از واقعه غدیر با مردم درباره پیام اصلی خطابه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) احتجاج کردند. ابوذر(۱)، عمار یاسر (۲)، مالک‌بن‌نویره(۳)، حذیفهٔبن‌یمان(۴)، بلال حبشی(۵)، اصبغ‌بن‌نباته(۶)، ابوایوب انصاری(۷)و قیس‌بن‌سعدبن‌عباده (۸)و. . . افرادی‌اند که در شرایط گوناگون با غدیر بر مردم اتمام حجت کردند.(۹)در اینجا برای اختصار تنها به احتجاج «قیس‌بن‌عباده» اشاره می‌کنیم:

۱- بحارالانوار، ج ۳۷، ص۱۹۳.

۲- همان، ص ۳۰.

۳- نزههٔ الکرام، ج ۱، صص۳۰۱ و ۳۰۲.

۴- بحار الانوار، ج ۳۷، صص۱۹۳ و ۱۹۴و ج ۲۸، ص ۹۸؛ اثبات الهداهٔ، ج ۲، ص ۱۵۹.

۵- مثالب النواصب [نسخه خطی]، ص ۱۳۴.

۶- الغدیر، ج ۱، ص ۲۰۳.

۷- همان، ص ۱۸۸.

۸- همان، ص۲۰۷.

۹- همان، صص۱۹۹- ۲۱۰؛ اسرار غدیر، صص۲۸۳ - ۲۹۸.

ص:۴۵

معاویه پس از صلح با امام حسن مجتبی (علیه السلام) برای سفر حج وارد مدینه شد. انصار به او بی‌اعتنایی کردند و معاویه در این‌باره به قیس اعتراض کرد. قیس در پاسخ، فضایل امیرمؤمنان (علیه السلام) و مظلومیت ایشان را یادآور شد. معاویه پرسید: «این مطالب را از چه کسی آموخته‌ای؟» قیس گفت: «از امیرمؤمنان، علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه السلام) ، که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) او را در روز غدیر منصوب کرد و فرمود: « من کنت مولاه فعلی مولاه » .(۱)

نتیجه‌گیری

بنابراین برخلاف آنچه نویسنده در کتاب خود ادعا کرده است، افراد بسیاری از شاعران و تاریخ‌نویسان و یاران واقعی حضرت علی (علیه السلام) این واقعه را به یاد داشته، و نقل کرده‌اند.

البته بعضی مهاجر و انصار هم پس از آنکه شورایِ تعیین حکومت ابوبکر را برای خلافت معرفی کرد، مصلحت را در فراموشی غدیر دیدند. ولی بسیاری افراد هم، مثل ابوذر غفاری، عمار یاسر(۲)، مالک بن‌نویره، حذیفهٔ بن یمان، بلال حبشی، اصبغ بن‌نباته(۳)، قیس‌بن سعد بن عباده، جابربن‌عبدالله انصاری، ابن‌عباس، ام‌سلمه همسر پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) و. . . . (۴)تا آخرین لحظه عمرشان، غدیر و جانشین پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) را از یاد نبردند!

۱- الغدیر، ج۱، ص۲۰۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ج۸، ص۲۱.

۳- المناقب، خوارزمی، ص۲۰۵.

۴- شرح برخی مناشدات و احتجاجات به حدیث شریف غدیر خم: الغدیر، ج۱، صص۱۹۹- ۲۱۰؛ اسرار غدیر، صص۲۸۳ - ۲۹۸.

ص:۴۶

ص:۴۷

شبهه چهارم: عرفات بهترین مکان برای معرفی جانشین

اشاره

نویسنده کتاب، دلیل چهارم را در رد اعتقاد شیعیان به غدیر، چنین بیان می کند: «اگر رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) می‌خواست در حج چنین چیز مهمی را اعلام کند، مناسب‌ترین مکان، عرفه بود. در غدیر اهل مکه حضور نداشتند و خیلی از افراد قبایل عرب نیز نبودند» .

اعلام جانشینی در عرفه، منا و غدیر

پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) در عرفه نیز طبق اسناد روایی و تاریخی، برای چندمین بار به مسئله جانشینی حضرت علی (علیه السلام) تأکید کرد. در عرفات دستور الهی نازل شد که علم و ودایع انبیا (علیهم السلام) را به حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه السلام) منتقل، و ایشان را خلیفه و جانشین خود معرفی کند.(۱)

در منا نیز که بسیاری از افراد قبایل عرب حضور داشتند، پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۱- بحارالانوار، ج۳۷، ص۱۱۳ و ج۲۱، ص ۳۸۰.

ص:۴۸

خطابه خود را، که در واقع نوعی زمینه‌سازی برای خطبه غدیر بود، بیان کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این خطبه، ابتدا به امنیت اجتماعی مسلمانان از نظر جان، مال وآبروی مردم اشاره کرد. سپس خون‌های به‌ناحق ریخته‌شده، و اموال به‌ناحق گرفته‌شده در جاهلیت را به‌طور رسمی عفو کرد تا کینه‌توزی‌ها از میان برداشته شود و امنیت جامعه تأمین شود. سپس پیامبر مردم را از اختلاف بعد از ایشان و کشیدن شمشیر روی یکدیگر برحذر داشت و فرمود که اگر من نباشم، علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه السلام) مقابل نافرمانان خواهد ایستاد.

سپس نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث ثقلین را چنین فرمود: «من دو چیز گرانبها میان شما باقی می‌گذارم که اگر به این دو تمسک کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، یعنی اهل بیتم» .

با توجه به اهمیت مسئله وصایت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) ، پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور شد تا در مراسم ویژه‌ای مستقل از حج، آن را اعلام کند. ازاین‌رو بعد از اتمام حج دستور داد تا اهل مکه نیز در غدیر خم حاضر شوند که به شهادت اسناد تاریخی، پنج هزار نفر از اهل مکه نیز در غدیر حضور داشتند. (۱)

بنابراین اعلام جانشینی حضرت علی (علیه السلام) تنها منحصر در غدیر نبود و در عرفه و منا نیز، که همه حاضر بودند، این امر به مردم ابلاغ شد. همچنین اهل مکه موظف شدند در غدیر حضور یابند.

۱- تفسیر العیاشی، ج۱، ص۳۳۲؛ بحارالانوار، ج۳۷، صص ۱۱۳- ۱۱۵؛ غایة المرام، ج۳، ص۳۲۶.

ص:۴۹

شبهه پنجم: ناسازگاری سفر علی (علیه السلام) به یمن با مسئله

اشاره

معرفی جانشین

نویسنده کتاب، دلیل پنجم را در رد اعتقاد شیعیان به غدیر، چنین بیان‌می کند:

اگر رسول‌الله می‌خواست علی را در مراسم حج جانشین معرفی کند، او را در آخرین ماه‌های عمر به یمن نمی‌فرستاد تا کاری را که خالد در شش ماه تکمیل نکرده بود، تکمیل کند! آن وقت‌ها که مثل امروز تلفن نبود. حتی پیداکردن خالد می‌توانست دو ماه طول بکشد، یا اگر حادثه‌ای رخ می‌داد شاید برگشت علی ماه‌ها به تعویق می‌افتاد. فراموش نکنید که یمن در آخرین سال حیات پیامبر یک استان آشوب‌زده بود! پس رسول‌الله برای اعلام جانشینی علی مقدمه‌چینی نکردند و این بهترین دلیل ماست!

پاسخ به بهترین دلیل نویسنده

یکی از دلایل بطلان این سخن، وقوع آن است. تاریخ نشان می‌دهد که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ، به یمن رفت و آنچه بر عهده داشت، انجام داد!

ص:۵۰

اگر واقعاً چنین کاری را خالد نتوانست ظرف شش ماه انجام دهد و امیرمؤمنان (علیه السلام) آن را در مدت کوتاهی به انجام رسانید، چیزی جز نشانه ضعف خالد نیست.

نویسنده می‌گوید: «شاید امام نمی‌توانست طی دو ماه خالد را بیابد» . در پاسخ باید گفت: پیامبرالهی (صلی الله علیه و آله) ، همان که امیرمؤمنان (علیه السلام) را انتخاب کرد، بهتر می‌داند که چه کسی را به کجا بفرستد تا ضعف افرادی مانند خالد را جبران کند و به موقع به او ملحق شود. در هر صورت، آثار ضعف در بهترین دلیل نویسنده، به ادعای خودش، به‌طور کامل پیداست.

ص:۵۱

شبهه ششم: ناسازگاری اقدامات پیامبر بعد از واقعه غدیر با موضوع جانشینی

اشاره

نویسنده کتاب، درباره دلیل ششم در رد اعتقاد شیعیان به غدیر، می‌گوید: «بعد از غدیر تا لحظه وفات نیز رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) اعمالی که دال بر خلافت علی داشته باشد، از خود نشان ندادند. کلیدهای فرمانده‌ی را به دست او ندادند و رقبا را دور نکردند» .

پیش از پرداختن به پاسخ اصلی، طرح چند سؤال ضروری است:

آیا نویسنده در آن تاریخ حضور داشته است؟ آیا تمامی آنچه در طول تاریخ روی‌داده، نگاشته شده است؟ آیا هر حدیثی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سفارش اهل‌بیت (علیهم السلام) فرموده‌است، از جمله احادیث ثقلین، سفینه، قلم و دوات و ده‌ها موارد نانوشته، بیان شده است؟

با وجود کتمان بسیاری از حقایق در طول تاریخ، علمای شیعه بلکه برخی از علمای اهل تسنن نیز مطالب فوق را در کتاب‌هایشان مطرح کرده‌اند.

ص:۵۲

اقدامات پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) در دورکردن رقبا

اشاره

پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) اقدامات بسیاری را برای دورکردن رقبا و اثبات جانشینی حضرت علی (علیه السلام) انجام داد که به بیان دو نمونه از آنها بسنده می کنیم:

۱. امر به تجهیز لشکر اسامه

ایشان با دستور به تجهیز لشکر اسامه در آخرین روزهای عمر شریفشان (۱)و تأکید فراوان به شرکت رقبا، قصد دورکردن آنان را داشت. (۲)اما آنان که اجتهاد خویش را مقدم بر فرمان خدا و رسول او میدانستند، مانند همیشه نافرمانی کردند.

۲. امر به آوردن قلم و دوات

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در لحظات آخر عمر شریفش، برای اینکه برای آخرین بار، امر جانشینی حضرت علی (علیه السلام) را تثبیت کند و آخرین اقدام را برای دورکردن رقبا انجام دهد، دستور داد که اطرافیان کاغذ و قلم بیاورندکه این مطلب را بنویسد. اما خلیفه دوم، که به اعتراف خود (۳)، این

۱- الملل والنحل، ج۱، ص۲۳؛ المواقف، ج۳، ص ۶۵۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج۶، ص۳۴.
۲- السیرهٔ الحلبیهٔ، ج۳، ص۲۲۷؛ الطبقات الکبری، ج۲، ص ۹۰؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۲، ص۵۵؛ عمدهٔ القاری فی شرح صحیح البخاری، ج۱۸، ص۷۶؛ إمتاع الأسماع، المقریزی، ج۲، ص۱۲۴ و ج۱۴، ص ۵۲۰.
۳- ترجمه فارسی تاریخ الطبری، ج۴، ص ۱۳۲۰؛ و همچنین ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، ج۱۲، ص ۲۱ می‌نویسد: عمربن خطاب در توجیه مخالفت با پیامبراکرم صلی الله علیه و آله در نوشتن وصیت‌نامه می گوید: «من می‌دانستم که پیامبر خدا چه چیزی را قصد داشت بنویسد. او اراده نموده بود تا به اسم علی تصریح کند. ولی من به جهت مهربانی و احتیاط بر اسلام از آن امتناع نمودم» .

ص:۵۳

مطلب را می‌دانست، مانع از خواست رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) و اقدام ایشان شد.(۱)

پس اعتقاد شیعیان درباره غدیر مردود نیست؛ زیرا روشن شد که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) اقدامات دیگری نیز برای تثبیت امر جانشینی حضرت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) ، و دورکردن رقبا انجام داده بود.

۱- صحیح البخاری، ج۴، ص۱۶۱۲ و ج۵، ص۲۱۴۶ و ج۶، ص ۲۶۸۰.

ص:۵۴

ص:۵۵

شبهه هفتم: مقایسه فضایل خلفا

اشاره

نویسنده کتاب می گوید:

اگر قرار باشد یک حدیث را بگیریم و یک صحابی را جانشین پیامبر اعلام کنیم، پس خلفای پیامبر زیاد بودند! مثلًا درباره ابوبکر فرمودند که در ترازوی قیامت اعمال نیک او از وزن اعمال تمام امت سنگین تر است! این حدیث می گوید ابوبکر از علی برتر است، یا در وقت مریضی فرمودند که ابوبکر امام و پیش‌نماز باشد، این را هم می‌توان دلیل برتری ابوبکر بر علی بدانیم. یا درباره عمر فرمودند اگر بعد از من نبی‌ای می‌آمد، حتماً عمر می‌بود! یا فرمودند ابوبکر و عمر سروَر بزرگسالان در بهشت هستند. [غیر از انبیاء!].

در پاسخ به این سؤال، اولًا: باید گفت این روایات از نظر شیعه ضعیف است و ارزشی ندارد؛ ثانیاً: محدثان سنی‌مذهب نیز این روایات را موضوع و جعلی دانستهاند؛ ثالثاً: در تعیین جانشین پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ، تنها فضیلت افراد ملاک نیست. بلکه افزون بر برخورداری از فضایل،

ص:۵۶

می‌بایست به خلافت نیز نصب شـده باشد. در اینجا نیز دلیل اصـلی، غیر از ویژگی‌های امیرمؤمنان (علیه السـلام) ، دسـتور پیامبراکرم (صـلی الله علیه و آله) بر جانشـینی حضـرت علی (علیه السـلام) است نه ابوبکر و عمر؛ حتی اگر تمـام فضایـل خلفـا صـحیح، و تمام فضایل حضـرت علی (علیه السـلام) باطل باشـد. افزون بر این، فضایل امیرمؤمنان (علیه السـلام) و احادیث راجع به آن، به قـدری در کتاب‌های مسـلمانان ذکر شده است که کسـی نمی‌تواند ادعا کند فضایل ایشان و علت ادعای شیعیان به جانشینی ایشان، فقط منوط به همین حدیث است. ما در اینجا، پس از بیان احادیثی در فضیلت و مقام امیرمؤمنان (علیه السلام) ، ثابت می کنیم که فضایلی را که نویسنده کتاب برای خلفا ذکر کرده، نامعتبر است.

فضایل بیکران حضرت علی (علیه السلام)

باتوجه به آنچه در کتاب‌های مسلمانان، اعم از شیعیان و اهل تسنن(۱)، آمده است، پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) در سرتاسر عمر مبارکش، به مناسبت‌های مختلف، فضایل بیکران حضرت علی (علیه السـلام) را برای مردم بیان می‌فرمود. هیچ مسـلمانی نیست که این فضایـل را ندانـد یـا آن را کتمان کنـد. حتی غیر مسـلمانان نیز در فضـیلت حضـرت علی (علیه السـلام) کتاب نوشـته‌اند. بنابراین فضـیلت و برتری حضـرت امیرمؤمنـان، علی (علیـه السـلام) ، تنهـا برای یـک حـدیث نیست. حـتی اگر این حـدیث هم نبـود، مسـئله جانشینی حضرت علی (علیه السلام) مشخص شده بود.

برخی از فضایلی را که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) در شأن حضرت علی (علیه السلام) بیان کرده‌اند، عبارت است از:

۱- ر. ک: خصائص، نسائی.

ص:۵۷

– هر پیامبری را وصی و وارثی است و همانا وصی و وارث من علی‌بن ابی‌طالب است.(۱)

– ضربه علی در روز خندق از اعمال امت من تا روز قیامت برتر است.(۲)

– علی از من است و من از علی.(۳)

– علی بهترین آفریدگان است.(۴)

– دوستی علی ایمان است و دشمنی با او کفر.(۵)

– اگر جنگل‌ها قلم، و دریاها مرکّب، و جنیان شمارشگر، و انسان‌ها کاتب شوند، فضیلت‌های علی بن ابی‌طالب را نتوانند به آمار آورند.(۶)

پس فرمایش پیامبر که در روز غدیر فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» ، نه تنها بیان فضیلت حضرت علی (علیه السلام) است، بلکه در واقع به مقام و جایگاه امامت و وصایت ایشان اشاره دارد.

فضایل ساختگی خلفا

اشاره

اما درباره فضیلت‌هایی که نویسنده برای خلفا ادعا کرده است، باید گفت شیعیان چنین احادیثی را معتبر نمی‌دانند. اینک فضایل ادعایی گفته شده را بررسی می‌کنیم:

۱– المناقب، ابن‌المغازلی، ص۲۰۱؛ المناقب، الخوارزمی، ص۴۲.

۲– شواهد التنزیل، ج۲، صص ۵ و ۱۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۳۷؛ غایهٔ المرام، ج۱، صص ۱۷۰– ۴۲۰؛ تفسیرالقمی، ج۲، ص۱۸۳؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج۳، ص ۱۳۴.

۳– المناقب، ابن المغازلی، صص ۹۲ و ۹۳؛ ذخایر العقبی، ص۶۳؛ ینابیع المودة، صص ۱۸۵و ۲۸۴.

۴– شواهد التنزیل، ج۲، ص ۴۷۱.

۵– ینابیع المودهٔ، ص۵۵.

۶– المناقب، الخوارزمی، ص۲۳۵.

ص:۵۸

۱. پیش‌نمازی ابوبکر

نویسنده کتاب در بیان فضایل ابوبکر، به پیش‌نمازی او به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده است. اما درخور توجه است که حتی نزد اهل تسنن، چنین سخنی اعتبار ندارد؛ زیرا این خبر دو نقل دارد: یکی که سخن عمر است و حدیث پیامبر نیست و دیگری ضعیف است و امثال «ابن‌عدی» آن را درخور توجه و پیروی نمی‌دانند.(۱)

گفتنی است «مالک» در «موطأ» درباره پیش‌نمازی ابوبکر چنین نقل می‌کند: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حال مریضی از منزل به مسجد آمد و ابوبکر را دید که به نماز ایستاده» .(۲)

با توجه به این روایت، اصلاً ابوبکر برای نماز امر نشده بود تا بخواهد به‌جای رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) به نماز بایستد. بلکه بعد از آنکه حضرت به مسجد آمد، ابوبکر را دید که به‌جای ایشان به نماز ایستاده است.

آیا با قبول این روایت، به‌طور کلی صورت مسئله عوض نخواهد شد و نتیجه معکوس نخواهد داد؟ یعنی آیا ممکن نیست کسی بگوید با توجه به آیه اول سوره حجرات که خداوند می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر خدا و رسولش پیشی مگیرید» ، چرا ابوبکر بدون اجازه و امر رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) به‌جای ایشان به نماز ایستاده است؟ ! چرا پیامبر

۱- میزان الاعتدال، ج۴، ص۱۳.

۲- الموطّأ، مالک، ج ۱، ص۱۳۶ وحدثنی عن مالک، عن هشام بن عروه، عن أبیه: أن رسول‌الله صلی الله علیه و آله خرج فی مرضه فأتی فوجد أبابکر و هو قائم یصلی بالناس فاستأخر أبوبکر فأشار إلیه رسول الله صلی الله علیه و آله أن کما أنت فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله إلی جنب أبی‌بکر فکان أبوبکر یصلی بصلاهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و هو جالس و کان الناس یصلون بصلاهٔ أبی‌بکر. أخرجه البخاری فی: ۱۰ - کتاب الأذان، ص۴۷، باب من قام إلی جنب الإمام لعلّهٔ ومسلم فی: ۴. کتاب الصلاهٔ، ص۲۱، باب استخلاف الامام إذا عرض له عذر من مرض وسفر وغیرهما، ح ۹۷ .

ص:۵۹

اکرم (صلی الله علیه و آله) در حال بیماری و با سختی به مسجد می‌آیند؟ !

اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به‌علت شدت بیماری و ضعف، توانایی حضور در مسجد را نداشته است و امر کرده تا شخص دیگری به‌جایش نماز بخواند، چه اتفاقی باعث می‌شود که حضرت با وجود آن‌همه ضعف و درحالی‌که دو نفر زیر بغل‌های آن حضرت را گرفته‌اند و پاهای حضرت روی زمین کشیده می‌شود، خود را به‌مسجد برساند؟ !(۱)اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابوبکر برای اقامه جماعت امر می‌کند، چرا خودش به مسجد می‌آید و در حین نماز خواندن ابوبکر، نماز دیگری را شروع می‌کند؟ (۲)!

اینها سؤال‌هایی در ذهن شیعیان است که پاسخی برای آنها نمی‌یابند!

۲. ابوبکر و عمر سید پیران بهشت!

صرف‌نظر از بحث سندی(۳)، حتی اگر این روایت صحیح نیز باشد، نمی‌توان آن را پذیرفت؛ زیرا سازنده آن فراموش کرده است که بهشتیان هنگام ورود به بهشت، جوانی خود را به دست می‌آورند و کسی در سن پیری وارد بهشت نخواهد شد. محال است که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) چنین سخنی فرموده باشد؛ زیرا خود ایشان خلاف آن را در روایات متعددی(۴)فرموده‌است که بهشتیان همگی جوان‌اند و اصلاً میان آنها پیری وجود ندارد. در برخی روایات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید اهل بهشت وقتی وارد

۱- صحیح البخاری، ج۱، ص۱۶۲؛ عمدة القاری، ج۵، ص۱۸۶؛ تنویر الحوالک، جلال الدین سیوطی، ص۵۹؛ امتاع‌الاسماع، مقریزی، ج۱۴، ص۴۵۲.

۲- برای مطالعه بیشتر ر. ک: رسالهٔ فی صلاهٔ ابی‌بکر، سید علی میلانی.

۳- این خبر اسناد متعددی دارد که همگی ضعیف است؛ برای مثال خطیب پس از نقل یکی از آن اخبار می‌گوید این حدیث را داستان‌سرایان ساخته‌اند: تاریخ بغداد، ج۱۰، ص۳۵۷.

۴- این روایات به حد تواتر نیز می‌رسد.

ص:۶۰

بهشت می‌شوند، به شکل انسان‌های سی ساله‌اند. «سیوطی» مفسر معروف اهل تسنن در «الدرالمنثور» می‌نویسد: «رسول خدا فرمود: اهل بهشت، داخل بهشت می‌شوند درحالی که صورتشان نورانی، موی سرشان پیچیده و چشم‌هایشان سرمه کشیده و همه آنها ۳۳ ساله‌اند» .(۱)

با این حال، چگونه می‌شود که ابوبکر و عمر، سروَر پیرمردان اهل بهشت باشند، وقتی هیچ پیرمردی در بهشت نیست؟ !

۳. اگر بعد از من پیامبری می‌آمد، «عمر» بود!

(۲)

عمر کسی بود که پیش از اسلام بت می‌پرستید. آیا بت‌پرست می‌تواند لیاقت نبوت داشته باشد؟ ! وی همچنین در جریان صلح حدیبیه در نبوت پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) شک کرد.(۳)کسی که به پیامبری رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) ، به اعتراف خودش، شک دارد، آیا لایق پیامبری است؟

از سوی دیگر سند حدیث ضعیف است؛ زیرا از روایاتی است که فقط «مشرح بن هاعان» آن را نقل کرده است. «ذهبی» از «ابن‌حبان» نقل کرده است: «روایاتی که وی از عقبه نقل می‌کند، منکر است و صواب،

۱- الدر المنثور، ج۱، ص ۴۸؛ سنن الترمذی، ج۴، ص۸۸؛ مجمع الزوائد، ج۱۰، صص ۳۹۸ و ۳۹۹.

۲- ابن‌عدی برای این خبر دو سند ذکر می‌کند و هر دو را ضعیف می‌داند. در یکی از اسناد «زکریابن‌یحیی» است که دروغگوی حدیث‌ساز معرفی شده، و در دیگری ابن‌هاعان است که احادیثش را بزرگان کنار می‌گذارند و غیر قابل احتجاج است و به اصطلاح متروک‌الحدیث است.

۳- المصنف، ج۵، ص۳۳۹؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج، ص ۱۰۰؛ تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام، ج ۲، ص۳۷۱؛ صحیح ابن‌حبان بترتیب ابن بلبان، ج۱۱، ص۲۲۴: فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: مَا شَکَکْتُ مُنْذُ أَسْلَمْتُ إلا یوْمَئِذٍ فَأَتَیتُ النَّبِی [صلی الله علیه و آله] فَقُلْتُ أَلَسْتَ رَسُولَ اللهِ حَقًّا قَالَ بَلَی قُلْتُ أَلَسْنَا عَلَی الْحَقِّ وَعَدُوُّنَا عَلَی الْبَاطِلِ قَالَ بَلَی.

ص:۶۱

ترک منفردات مشرح است» .(۱)این روایت نیز از انفرادات مشرح از عقبه است.

بنابراین روایات بیان کننده جایگاه امامت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) ، منحصر در حدیث « من کنت مولاه فعلی مولاه » نیست؛ هرچند همین یک فضیلت هم، می‌تواند بیان‌کننده برتری آن حضرت بر دیگران باشد.

۱- میزان الاعتدال، ج۴، ص۱۱۷.

ص:۶۲

ص:۶۳

شبهه هشتم:

اشاره

ضرورت معرفی جانشین در آغاز رسالت

دلیل هشتم نویسنده کتاب در رد اعتقاد شیعیان به غدیر، چنین است:

اگر واقعاً رسول‌الله می‌خواست علی را جانشین خود اعلام کند، باید از روز اول چنین می‌کرد. مردمی که به رسالت رسول‌الله ایمان آوردند، به خلافت علی هم ایمان می‌آوردند؛ مثل کاری که موسی کرد: از روز اول هارون را جانشین خود و همدست و یار خود اعلام کرد و بنی‌اسرائیل مخالفتی نکردند!

گوساله‌پرستی و مخالفت قوم بنی‌اسرائیل

گویا نویسنده کتاب، تا به‌حال سوره اعراف را نخوانده است! براساس سوره اعراف مستند تاریخی نویسنده، درباره قوم بنی‌اسرائیل، خلاف قرآن و خلاف حقیقت است؛ زیرا بنی‌اسرائیل در غیاب حضرت موسی (علیه السلام) با جانشین وی مخالفت کردند. درحالی که حضرت موسی (علیه السلام)

ص:۶۴

قبل از رفتن به کوه طور، به صراحت حضرت هارون (علیه السلام) را جانشین خود اعلام کرد. اما قوم بنی‌اسرائیل برای پرستیدن مجسمه گوساله‌ای که از طلا و زیورآلات ساخته بودند، با جانشین حضرت موسی (علیه السلام) مخالفت کردند و نزدیک بود او را بکشند.(۱)

خداوند در سوره اعراف می‌فرماید:

قوم موسی بعد از [رفتن] او [به میعادگاه الهی]، از زیورهای خود مجسمه گوساله‌ای ساختند که صدایی همچون صدای گوساله داشت. آیا آنها نمی‌دیدند که با آنان سخن نمی‌گوید، و به راه [راست] هدایتشان نمی‌کند؟ آن را [خدای خود] انتخاب کردند و ستمکار بودند و هنگامی که حقیقت در دسترسشان قرار گرفت و دیدند گمراه شده‌اند، گفتند: «اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، به‌طور قطع از زیانکاران خواهیم بود» . و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به‌سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید! [و آیین الهی را ضایع کردید] آیا در مورد فرمان پروردگارتان [و تمدید مدت میعاد او] عجله نمودید [و زود قضاوت کردید؟ !] سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت و [با عصبانیت] به‌سوی خود کشید. [برادرش] گفت: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا

۱- وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسی مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَداً لَهُ خُوارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لا يُكَلِّمُهُمْ وَ لا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَ كانُوا ظالِمِينَ * وَ لَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنا رَبُّنا وَ يَغْفِرْ لَنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ * وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسى إِلى قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً قالَ بِئْسَما خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَ عَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْداءَ وَ لا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ اعراف: ۱۴۸-۱۵۰

ص:۶۵

بکشند. پس کاری نکن که دشمنان مرا سرزنش کنند و مرا در زمره ستمکاران قرار مده.

پس وقتی مقدمات استدلال نویسنده خلاف قرآن است، به صورت منطقی، از مقدمه اشتباه، جز نتیجه اشتباه حاصل نمی‌شود!

معرفی جانشینی حضرت علی (علیه السلام) از ابتدای رسالت

شیعیان معتقدند که پیامبر اکرم از همان ابتدای رسالت، نه فقط در ماه‌های آخر عمر، با عمل به دستور خداوند، بر بحث جانشینی اهتمام داشت.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) هنگامی که آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ) بر او نازل شد و خاندان خویش را به اسلام دعوت کرد، جانشینی علی (علیه السلام) را نیز بیان نمود و در «حدیث دار» ، که بزرگان حدیث اهل تسنن نیز از راویان آن بوده‌اند، به صراحت و نه دوپهلو، جانشین خود را تعیین کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از هر فرصتی برای بیان جانشینی حضرت علی (علیه السلام) استفاده می کرد. (۱)در زمان‌های مهمی، همچون هنگام عقد اخوت (۲)، هنگام سد

۱- تاریخ الطبری، ج۲، ص۶۳؛ الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۶۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج۴۲، ص۴۹؛ جامع البیان، ج۱۹، ص۱۴۹؛ شواهد التنزیل، ج۱، ص۴۸۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج۳، ص۳۶۴: تکلم رسول‌الله صلی الله علیه و آله ، فقال: یا بنی‌عبدالمطلب إنی والله ما أعلم شاباً فی العرب جاء قومه بأفضل مما قد جئتکم به إنی قد جئتکم بخیر الدنیا والآخرة وقد أمرنی الله تعالی أن أدعوکم إلیه فأیکم یوازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصیی وخلیفتی فیکم؟ قال: فأحجم القوم عنها جمیعاً وقلت وإنی لأحدثهم سناً وأرمصهم عیناً وأعظمهم بطناً وأحمشهم ساقاً: أنا یا نبی الله أکون وزیرک علیه فأخذ برقبتی ثم قال: إن هذا أخی ووصیی وخلیفتی فیکم، فاسمعوا له وأطیعوا قال: فقام القوم یضحکون.

۲- کنز العمال، ج۵، صص ۴۰ و ۴۱ و ج۶، ص ۳۹۰؛ تذکرةالخواص، ص۲۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ترجمة الامام علی‌بن‌ابی‌طالب، ج۱، ص۱۰۷؛ ینابیع المودة، صص۵۶ و ۵۷؛ فرائد السمطین، ج۱، صص۱۱۵- ۱۲۱.

ص:۶۶

ابواب(۱)، و در زمان‌های دیگر، با بیان حدیث منزلت(۲)، ثقلین و سفینه(۳)به مقام جانشینی حضرت علی (علیه السلام) تصریح می کرد.

اما با این همه تأکید پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) ، امت ناسپاس، همچون امت حضرت موسی (علیه السلام) ، جانشینی هارون را به سامری و گوساله‌اش فروختند(۴)، و همچون پیروان حضرت داوود از پذیرش طالوت سر باز زدند.(۵)

پس رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) از همان ابتدای رسالت، جانشینی حضرت علی (علیه السلام) را بیان، و در آخر عمر شریفشان در روز غدیر بر این امر مهم تأکید کرد. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر، به‌طور رسمی و برای آخرین بار، خلافت، امامت و جانشینی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را دوباره اعلام کرد. بنابراین واقعه غدیر، در واقع، اعلام فراگیر و رسمی جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود، تا بار دیگر در حضور جمع بسیاری از مسلمانان، ابلاغ همگانی صورت گیرد و از همه آنان در این مسئله مهم بیعت گرفته شود.

۱- ینابیع المودة، باب۱۷، ص۸۸؛ مناقب علی بن ابی‌طالب، ص۲۵۵؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ترجمهٔ الامام علی بن ابی‌طالب، ج۱، ص۲۶۶.

۲- «انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی» . برای نقل دانشمندان اهل تسنن در این حدیث ر. ك: خلاصه عبقات الانوار، ج۷، حدیث منزلت.

۳- ر. ك: عبقات الانوار، حدیث ثقلین [خلاصه عبقات، ج۷ و ۸] و سفینه [خلاصه عبقات، ج۴].

۴- اعراف: ۱۵۰ .

۵- بقره: ۲۴۷ .

ص:۶۷

شبهه نهم: اشاره‌نشدن به مسئله جانشینی در قرآن و سکوت پیامبر در این زمینه

اشاره

از ادعاهای بزرگ نویسنده کتاب این است که تمامی طرف‌های مؤثر در واقعه غدیر، درباره حق امیرمؤمنان (علیه السلام) سکوت کرده‌اند. از الله گرفته تا خود حضرت علی [(علیه السلام)]، همه به خلافت خلفا راضی شدند. پس چرا شیعیان ساکت نمی‌نشینند؟ !

برای یافتن پاسخ این سؤال، بهتر است ما نیز به بررسی طرف‌های مؤثر در ماجرای غدیر بپردازیم.

ابتدا از خداوند آغاز می‌کنیم تا ببینیم آیا خدا در بیان حق امیرمؤمنان (علیه السلام) سکوت کرده است یا خیر؟ نویسنده کتاب با بیان چند سؤال، قائل به این مطلب است که خداوند چون در قرآن کریم نامی از علی (علیه السلام) به میان نیاورده، پس درباره او سکوت کرده، و حقی برای او در نظر نگرفته است. وی می گوید:

چرا رب‌العالمین در کلام خود، در قرآن، ذکر صریحی از این مسئله

ص:۶۸

مهم به میان نیاورده است. چرا از تقسیم ارث گرفته تا داستان اصحاب کهف، تا داستان تولد بچه حضرت زکریا، تا صدها موضوع دیگر همه در قرآن پرداخته شده، اما به مسئله امامت علی پرداخته نشده است؟

صراحت نصوص امامت در قرآن کریم

اشاره

کسی که ادعای بطلان طرف مقابل را می‌کند، باید حداقل خود برای دفاع از عقیده‌اش بتواند پاسخگوی همان ادعا بشود. سؤال‌های بی‌پاسخ متقابلی نظیر سؤال‌های زیر، نشان از بی‌معنابودن این‌گونه سؤال‌های مغلطه‌آمیز دارد؛ برای مثال:

- چرا از صحابه عشره مبشره که مخالفان، معتقد به عدالت آنهایند، اسمی در قرآن نیامده است؟

- چرا در قرآن از عایشه، که به اعتقادشان ام‌المؤمنین است، اسمی نیامده است؟

- چرا درباره عدالت تمامی صحابه، نصی در قرآن نیامده است؟

- چرا تمامی فروعات فقهی در قرآن نیامده است؟

- چرا بر برتری خلفای سه‌گانه بر علی (علیه السلام) ، که مخالفان به آن معتقدند، نصی نیامده است؟

با اینکه اهل تسنن پاسخی برای این پرسش‌ها پیدا نمی‌کنند، شیعیان آیات فراوانی را در قرآن کریم، نشان دهنده امامت ائمه اطهار (علیهم السلام) می‌دانند و این موضوع را به روشنی آفتاب می‌بینند.

باید از نویسنده کتاب پرسید: منظور شما از «ذکر صریح» چیست؟ به نظر می‌رسد در اینجا، صراحت فقط به معرفی لفظی منحصر شده است.

ص:۶۹

درحالی‌که این ادعا را هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد. همه قبول دارند که معرفی صریحِ یک شیء یا یک شخص، فقط محدود به یک نوع نیست، بلکه می‌تواند به روش‌های مختلفی انجام شود. برای روشن‌شدن بحث به مثال زیر توجه کنید:

فرض کنید در مدرسه‌ای بخواهند بهترین دانش‌آموز را از نظر علمی و اخلاقی معرفی کنند. مدیر مدرسه می‌تواند در حضور تمام دانش‌آموزان به چند گونه این کار را انجام دهد. ممکن است بگوید «حسن» عالم‌ترین و خوش‌اخلاق‌ترین شاگرد مدرسه ماست. یا به «حسن» اشاره کند و بگوید آن که «پیراهن سبز به تن دارد و کنار درختِ در حیاط ایستاده است» بهترین شاگرد است. مسلّم است که معرفی به روش دوم، هیچ‌گونه تردیدی را برای افراد، در شناختن آن شاگرد، باقی نمی‌گذارد؛ زیرا آن فرد با نشانه‌ای منحصر به فرد، شناسانده شده است. درحالی‌که اگر فقط نام «حسن» گفته شود، ممکن است چند نفر به این نام باشند که از نظر ادب و علم، وضعیت مشابهی داشته باشند و افراد نتوانند تشخیص دهند کدام‌یک مورد نظر مدیر مدرسه‌اند؟

بنابراین همان سؤال، به خود نویسنده باز می‌گردد که چرا در قرآن به لزوم تعیین خلیفه، طبق مبنای اهل سنت، به صراحت چیزی ذکر نشده است؟ چرا نامی از خلیفه بلافصل پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیامده است؟ چرا در قرآن نام خلفا، بلکه نحوه تعیین خلیفه نیامده است؟

همچنین با توجه به حساسیت قبایل صدر اسلام به یکدیگر و وجود درگیری‌های فراوان، چنانچه نام امام ذکر می‌شد، بر این حساسیت‌ها افزوده می‌گشت و زمینه‌های تبلیغ علیه پیامبر و به‌ویژه آن شخصی که نام

ص:۷۰

او آمده است، شدت می‌یافت. بیان‌نشدن نام افراد در قرآن بر اساس مصلحت بوده است که برای ما روشن نیست. پس روا نیست که بگوییم چرا خداوند نام آن را بیان نکرده است. بنابراین اگر نام ۲۵ تن از انبیا در قرآن آمده است، روشن می‌شود که در نام پیامبران هیچ‌گونه حساسیتی وجود نداشته است.

شایان ذکر است شیعیان معتقدند امامان (علیهم السلام) از جانب خداوند عزوجل، به‌طور صریح معرفی شده‌اند. این معرفی در قرآن کریم با نصوص امامت و در سنت نبوی با نصوص روایی، به روشنی مشاهده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که هیچ جای تردیدی در آن نیست. در قرآن مجید، معرفی به صورت وصفی انجام شده است. ولی در سنت، هم به ویژگی اشاره شده، و هم به نام تصریح شده است.

اینک به بررسی مختصر چند نص امامت در قرآن کریم می‌پردازیم:(۱)

۱. آیه ولایت

(إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ) (مائده: ۵۵)

سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ آنها که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

این آیه به اتفاق شیعیان و بیشتر علمای اهل تسنن، درباره حضرت

۱- ر. ک: الشافی فی الامامهٔ، سید مرتضی؛ خلاصه عبقات الانوار فی امامهٔ ائمهٔ الاطهار علیهم السلام ؛ احقاق الحق؛ الغدیر؛ امام‌شناسی، تهرانی؛ پیشوایی در اسلام، آیهٔالله جعفر سبحانی.

ص:۷۱

علی (علیه السلام) است.(۱)از صحابه پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) ، ابوذر، ابن‌عباس، عمار یاسر، مقداد، ابورافع، عمروبن‌عاص، جابربن‌عبدالله انصاری، انس‌بن‌مالک، عبدالله‌بن‌سلام و خود امیرمؤمنان (علیه السلام) ، حدیث شأن نزول این آیه را نقل کرده‌اند. از تابعان نیز سلمهٔ‌بن‌کهیل، عبایهٔ‌بن‌ربعی، محمدبن‌حنفیه، سعیدبن‌جبیر، عطاءبن‌سائب و سلیمان‌بن‌مهران الأعمش را می‌توان نام برد. برخی از دانشمندان اهل سنتی که حدیث شأن نزول این آیه را نقل کرده‌اند، عبارت‌اند از: نسائی در جامع الاصول، طبری در تفسیرش، بلاذری در انساب الاشراف، ابن‌مردویه اصفهانی در تفسیرش، علاءالدین قوشجی در شرح التجرید، سیوطی در الدر المنثور و آلوسی در روح المعانی.

طبق آیه، «ولی» منحصر در خدا، رسول و گروه خاصی از مؤمنان است. پس باید این گروه خاص شناخته شوند. همان‌گونه که توضیح دادیم، شیعیان معتقدند که خداوند امامان را در این آیه با بیان یک ویژگی به مؤمنان شناسانده است. البته این ویژگی به‌گونه‌ای نیست که هرکس

۱- ر. ک: احقاق الحق، قاضی نور الله شوشتری، ج۲، صص۳۹۹- ۴۰۸ و ج۳، صص۵۰۲ - ۵۱۲ و ج۱۴، صص۲- ۳۱ و ج۲۰، صص۲- ۲۲؛ الغدیر، ج۳، صص۱۵۶-۱۶۲؛ فضائل الخمسهٔ، ج۲، صص۱۳ - ۱۸؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ابن‌جریر طبری، ج ۶، صص۳۸۸ - ۳۹۰ و ج۲۶، ص۶۱؛ روح المعانی، آلوسی، ج۶، صص۹۳ و ۱۶۷؛ شواهد التنزیل، ج۱، صص۲۰۹ - ۲۲۵؛ انساب الأشراف، ص۱۵۰؛ تفسیر الثعلبی، ج۴، صص۷۵ و ۷۹ و ۸۰ و۸۱؛ مناقب علی‌بن‌ابی‌طالب و ما نزل من القرآن فی علی، ابن‌مردویه اصفهانی، صص۲۳۳ و ۲۳۴؛ المواقف فی علم الکلام، ص۴۰۵؛ شرح‌المواقف، ج۸، ص ۳۰۸؛ شرح‌المقاصد، ج۵، ص ۱۷۰؛ شرح‌التجرید، ص ۳۶۸؛ تفسیر الرازی، الرازی، ج۱۲، ص۲۶، الدر المنثور، ج۲، صص۲۹۱ و ۲۹۳ و ۲۹۴؛ تفسیر الآلوسی، ج۶، صص۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۸۶؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۷، ص۱۳ و ج۹، ص۱۳۴؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۱، ص۳۲۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج۱۳، صص۲۷۶ و ۲۷۷.

ص:۷۲

چنین کاری را انجام دهد، در زمره ولی مؤمنان قرار بگیرد؛ زیرا آیه دلیلِ ولایتِ شخص را بیان نکرده، بلکه مصداق «ولی» را معرفی کرده است.(۱)«پرداخت زکات در حال رکوعِ نماز» ، ویژگی‌ای است که خداوند به آن اشاره فرموده است تا مؤمنان، مصداق «ولی» را بشناسند.

به بیان دیگر، وصفِ (یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ) ، به صفتی اشاره می‌کند که مؤمنان برای تعیین مصداقش باید به خارج از قرآن، یعنی سنت نبوی(۲)یا شأن نزول مراجعه کنند. بنابراین مؤمنانِ مورد نظر خداوند متعال که دارای مقام ولایت‌اند، از پیش معین بوده‌اند و خداوند آنان را با نشانه «پرداخت زکات در حال رکوع» به مردم معرفی می‌کند.

شأن نزول آیه نیز چنین است:

روزی سائلی وارد مسجد پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) شد و درخواست کمک کرد. امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) ، در حال رکوع انگشتر خود را به سائل بخشید. در این هنگام، پیامبر (صلی الله علیه و آله) رو به آسمان کرد و چنین دعا فرمود: «خدایا! همان‌طورکه برای موسی از اهل بیتش وزیری معین کردی، برای من نیز از اهل بیتم وزیری معین فرما» . در این لحظه، جبرئیل امین این آیه را نازل کرد.(۳)

۱- بنابراین اگر کسی هزار بار هم در حال رکوع نماز، صدقه دهد، هرگز ولی مؤمنان نخواهد شد؛ زیرا ولی مؤمنان از پیش تعیین شده‌است و در این آیه تنها با اشاره به یک صفت خاص، مصداق آن معرفی شده است. بنابراین صفت بیان‌شده در این آیه، صفتی نیست که دلیلی برای ولایتِ شخص بر مؤمنان باشد.

۲- تبیین آیه به عهده مبیّن آن است. ظاهر آیه وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ به‌روشنی می‌رساند که مبیّن قرآن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

۳- مناقب ابن‌شهرآشوب، ج۲، ص۲۰۹؛ الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ثعلبی، ج۴، صص ۷۸ و۷۹.

ص:۷۳

۲. آیه تبلیغ

(یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ) (مائده:۶۷)

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به‌طور کامل [به مردم] ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از [خطرات احتمالی] مردم حفظ می‌کند و خداوند گروه کافران [لجوج] را هدایت نمی‌کند.

به یقین این همه تأکید برای ابلاغ این پیام، بیانگر مسئله‌ای مهم است که می‌رساند بیانش همچون بیان احکام قبل نیست؛ زیرا این آیه در سوره مائده است و می‌دانیم سوره مائده آخرین سوره‌ای (۱)است که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل شده است. بنابراین این آیه، در اواخر عمر پربار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بوده است که تمام ارکان مهم اسلام در آن دوره پی‌ریزی شد.(۲)

بنابر تفاسیر شیعه و بسیاری از تفاسیر اهل سنت، این آیه درباره حضرت علی (علیه السلام) ، و برای ابلاغ جانشینی ایشان نازل شده است. سی نفر از محدثان اهل سنت(۳)از جمله طبری، ابونعیم اصفهانی، ابن‌عساکر، ابواسحاق حموینی و جلال‌الدین سیوطی گفته‌اند: «آیه تبلیغ در روز

۱- دست‌کم از آخرین سوره‌هاست.

۲- فخر رازی در ذیل این آیه می‌گوید: اصحاب آثار، راویان حدیث و سیره‌نویسان، نوشته‌اند هنگامی که آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزولش بیش از روز یا روز در حیات نبود. التفسیر الکبیر، الرازی، ج، ص۹. در تفسیرالمنار و بعضی کتب دیگر نیز آمده است که تمام سوره مائده در حجةالوداع نازل شده است: المنار، ج، ص. البته بعضی تعداد روزهای مذکور را کمتر نیز نقل کرده‌اند.

۳- الغدیر، ج ۱، صص ۲۱۴- ۲۲۳.

ص:۷۴

غدیر خم نازل شد؛ روزی که خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأموریت داد که علی (علیه السلام) را مولای مؤمنان معرفی کند» . پس خداونـد عزوجل در واقعه غـدیر با نزول آیه تبلیغ، ابلاغ نکردن ولایت امیرمؤمنان (علیه السـلام) را ناتمامی رسالت می‌داند و به پیامبر خویش وعده می‌دهد که او را از شر مردمان حفظ می‌کند.

۳. سایر نصوص امامت در قرآن کریم

آیات دیگری نیز با توجه به کتب تفسیری شیعیان و اهل تسـنن، به صـراحت در شأن جانشـینی و امامت حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است که به‌دلیل اختصار، فقط به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- (یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا) (نساء:۵۹)
- (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً) (مائده:۳)
- (وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ) (شعراء:۲۱۴)
- (سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ * لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ) (معارج:۱– ۲)

نتیجه‌گیری

پس روشـن شـد، خداونـد در این مـاجرا سـکوت نکرده است. بلکه به صـراحت، در آیـات متعـددی دربـاره امیرمؤمنـان، علی (علیه السـلام) ، و مقام امامت و ولایت ایشان سخن گفته و مؤمنان را برای شناخت مصداق، به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) ارجاع داده است.

ص:۷۵

همچنین بایـد در این مـاجرا نقش پیـامبراکرم (صـلی الله علیه و آله) را در بیـان حق امیرمؤمنـان بررسـی کرد. آیا ایشان در طول عمر شریفش ساکت نشسته و چیزی از حق حضرت علی (علیه السلام) بیان نکرده است؟

نقش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در واقعه غدیر خم

اشاره

شیعیان معتقدند پیامبرخدا (صـلی الله علیه و آله) از ابتدای رسالت تا آخرین لحظه حیات، بر وصایت و ولایت امیرمؤمنان، علی (علیه السـلام) ، بسـیار تأکیـد فرموده و در هر مکان و زمان مناسب، این امر مهم را برای مردم بیان کرده و جایی برای تردیـد مردمان باقی نگذاشته است.(۱)در اینجا به اختصار به دو نص درباره امامت اهل‌بیت (علیهم السلام) اشاره می‌کنیم:

۱. حدیث ثقلین

یکی از احادیث معروفی که فریقین نقل کرده‌انـد، «حـدیث ثقلین» است. این حـدیث در منابع بسـیاری نقل شـده است. «تِرمذی» در کتاب صحیح خود از «جابربن‌عبدالله انصاری» نقل می‌کند که رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

یا أیهَا النَّاسُ! إنّی تَرَکتُ فیکُم ما إن أخَذتُم بِهِ لَن تَضِلّوا: کِتابَ اللهِ وَ عِترَتی أهلَ بَیتِی.(۲)

ای مردم! من میان شما چیزی گذاشتم که اگر بدان تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: «کتاب خدا و عترتم که خاندان من‌اند»

.

همچنین تِرمذی به سند دیگری، از «زیدبن‌ارقم» نقل می‌کند که

۱- ر. ک: نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی، صص ۱۷۱- ۲۵۱.

۲- صحیح الترمذی، ج ۶، ص ۱۲۴.

ص:۷۶

رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إنّی تارِکٌ فِیکُم ما إن تَمَسَّکتُم بِهِ لَن تَضِلُّوا بَعدی، أحَدُهُما أعظَمُ مِنَ الآخَرِ: کِتابَ اللهِ حَبلٌ ممدودٌ مِنَ السَّماءِ إلَی الأرضِ وَ عِترَتی أهلَ بَیتِی وَ لَن یفتَرِقَا حَتّی یرِدَا عَلَیَّ الحَوضَ فَانظُرُوا کَیفَ تَخلُفُونی فِیهِما.(۱)

به‌راستی که من میان شما چیزی را به‌جا می‌گذارم که اگر بدان چنگ بزنید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد. یکی از آن دو از دیگری با عظمت‌تر است: کتاب خدا که ریسمانی آویخته از آسمان به زمین است، و عترت و خاندان من، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس دقت کنید که بعد از من در حق آن دو چگونه رفتار خواهید داشت.

به‌راستی اگر به حدیث ثقلین عمل می‌شد و با مصادیق صحیحش تطبیق می‌یافت، هرگز چنین اختلافی بین امت اسلام واقع نمی‌شد.

۲. حدیث سفینه

این حدیث از جمله احادیثی است که مسلمانان را به‌سوی اهل‌بیت پیامبر (علیهم السلام) فرامی‌خواند و ایشان را همچون کشتی نوح، سبب نجات مسلمانان می‌داند. در این حدیث پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

مَثَلُ أهل بیتی فیکم کَمَثِلِ سَفینةِ نُوح فی قَومِ نُوحٍ، مَن رکِبَها نَجا و مَن تَخَلَّفَ عَنها هَلَکَ.(۲)

مثل اهل‌بیت من میان شما همچون کشتی نوح میان قوم اوست. کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و آن کس که تخلف ورزید هلاک شد.

۱- صحیح الترمذی، ج ۶، ص ۱۲۵.

۲- با اندکی تغییر الفاظ: المستدرک علی الصحیحین، حاکم، ج۳، ص ۱۵۱ و ج۲، ص ۳۴۳؛ الدرالمنثور، ج۳، ص۳۳۴، برای اطلاع بیشتر ر. ک: خلاصه عبقات الانوار.

ص:۷۷

حدیث سفینه شواهد فراوانی دارد که گواه بر صحت آن است؛ حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «همانا مثال ما بین این امت، مثال کشتی نوح و دروازه حطه بنی‌اسرائیل است» . این روایت را «جلال‌الدین سیوطی» در تفسیر آیه (وَ ادْخُلُوا الْبابَ) (بقره:۵۸) آورده است.(۱)

این حدیث بر وجوب پیروی مطلق از اهل‌بیت (علیهم السلام) دلالت دارد. کلمات و عبارات عده‌ای از دانشمندان اهل سنت مانند عجیلی شافعی و دیگران بر این وجوب صحه می گذارد.(۲)

بنابراین حدیث سفینه، هم بر وجوب پیروی از اهل‌بیت (علیهم السلام) دلالت دارد و هم نشان می‌دهد که پیروی از آنان موجب نجات و رهایی است.

۱- الدرالمنثور، ج ۱، ص ۷۱.

۲- ترجمه خلاصه عبقات الأنوار، علامه میرحامدحسین هندی، صص ۱۱۵ - ۱۱۹.

ص:۷۸

ص:۷۹

شبهه دهم: آیا وصلت‌های نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) ، دلیلی بر مخالفت با امیرمؤمنان (علیه السلام) و سکوت درباره خلافت ایشان است؟

اشاره

نویسنده کتاب، وصلت‌های پیامبراکرم را به معنای سکوت ایشان درباره حضرت علی (علیه السلام) ، و مسئله ولایت ایشان می‌داند و می گوید:

دلیل وصلت‌های متعدد رسول‌الله با شیخین چیست؟ چرا حضرت محمد با به زنی گرفتن دختران دشمنان علی، پایه‌های حکومت او را سست کردند؟ آیا با این کار دختران خلفا رازها را به بیرون نمی‌بردند و با پدرشان در توطئه شریک نمی‌شدند؟ پس آیا آن حضرت نیز در پایمال‌شدن حق علی مقصر بوده‌اند؟ !

هر ازدواجی نشانگر رضایت نیست

برای پی‌بردن به پاسخ این سؤال، که معلوم نیست چرا کلید حل معمای غدیر شده است، می‌پرسیم که آیا هر وصلتی که در خانواده‌ای

ص:۸۰

اتفاق می‌افتـد، با رضایت کامل است یا بعضـی افراد گاهی برای فرار از ضـرر بزرگ‌تر و مفسده بیشتر یا برای جلب رضایت دیگری یا با تهدید و زور مجبور به ازدواج می‌شوند.

برای مثـال، دختری که خـانواده‌اش را از دست داده است و پنـاهی نـدارد مجبور می‌شود با کسـی ازدواج کنـد که ایـده‌آل و مطابق میلش نیست یـا پسری برای جلب رضـایت خانواده، با یکی از دختران فامیل ازدواج می‌کنـد که مورد رضایتش نیست یا مادری که همسرش را از دست داده است، برای حفظ نظام خانواده، با مردی ازدواج می‌کند که همتای خود و خانواده‌اش نیست.

نمونه‌هایی نیز در قرآن کریم، از ازدواج‌پیامبران بیان شـده است که مؤیـد همین مطلب است. انسان‌های بزرگ و برگزیـده از جانب خدا به فرمان و مطابق میل خداوند متعال ازدواج می‌کنند، نه میل خود؛ مثل ازدواج نوح نبی و همسـر خطاکارش و ازدواج حضـرت لوط و همسر زشت‌کردارش. حضرت لوط نیز دختران خود را به گروهی بدکار پیشنهاد می‌دهد؛ همان‌گونه که قرآن می‌فرماید:

و هنگامی که فرسـتادگان ما (فرشـتگان عذاب) به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت امروز، روز سـختی است. قوم او [به قصد مزاحمت میهمانان] به سرعت به سراغ او آمدند، و قبلاً کارهای بد و زشتی انجام می‌دادند. گفت: ای قوم من! اینها دختران من‌اند که برای شـما پاکیزه‌ترند [با آنها ازدواج کنید و از زشـتکاری چشم بپوشید]. از خدا بترسید و مرا در مورد مهمانانم رسوا نسازید. آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد. (هود:۷۷ و ۷۸)

ص:۸۱

به یقین این پیشنهاد حضرت لوط (علیه السلام) از روی محبت و صمیمیت نبوده، بلکه براساس حکمت و مصلحت بوده است. بدون شک اگر این ازدواج صورت می گرفت، به هیچ وجه نشان‌دهنده صلاحیت و شایستگی کافران نبود!

نویسنده ادعا می کند که اگر پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) با خلفا (ابوبکر و عمر) دشمن بود، آن وقت دختران آن دو، یعنی عایشه و حفصه، که زنان رسول‌الله شدند، اسرار را از پیامبر اسلام می گرفتند و به پدرانشان می‌رساندند. پس می‌فهمیم که همه با هم دوست بودند.

پاسخ این ادعا در قرآن کریم ذکر شده است. فقط کافی است آیات ۳ تا ۵ سوره تحریم را به همراه شأن نزول این آیات مطالعه کنیم. خداوند در این سوره می‌فرماید:

[به خاطر بیاورید] هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت. ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد، خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت. [پیامبر] قسمتی از آن را بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود [تا او شرمنده نشود] ولی هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، او گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟ فرمود: خداوند دانا و آگاه مرا با خبر ساخت. اگر شما (دو همسر پیامبر) (۱)از کار خود توبه کنید [به نفع شماست؛

۱- شیعیان و اهل‌تسنن شک ندارند که مراد از صیغه تثنیه در قُلُوبُکُما و تَظاهَرا عایشه و حفصه است: صحیح‌البخاری، ج۳، ص۱۰۳؛ مسند احمد، ج۱، ص۳۳؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۹۲؛ صحیح الترمذی، ج۵، ص۹۳؛ السنن‌الکبری، ج۷، ص۳۷؛ جامع البیان، ج۲۸، ص۲۰۵؛ امالی شیخ طوسی، ص۱۵۱؛ سعد السعود، ص۱۸۰؛ تفسیر صافی، ج۵، ص۱۹۵؛ تفسیر نورالثقلین، ج۵، ص ۳۷۱.

ص:۸۲

زیرا] دل‌های شما [از حق] منحرف شده و اگر شما بر ضد او دست‌به دست هم دهید [کاری از پیش نخواهید برد]؛ زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند. [ای همسران پیامبر!] اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش به‌جای شما، همسرانی بهتر برای او قرار دهد؛ همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کننده، عبادت‌کار، هجرت کننده، زنانی غیر باکره و باکره.

اما دلیل بر اینکه این آیات درباره عایشه و حفصه نازل شده، روایاتی است که در کتاب‌های معتبر اهل‌سنت آمده است. در صحیح بخاری و مسلم از «ابن‌عباس» نقل شده است:

قصد داشتم از آیه (تَبْتَغِی مَرْضاتَ أَزْواجِکَ) از عمر بپرسم که درباره چه کسی نازل شده است. یک سال صبر کردم و به‌خاطر هیبت وی نمی‌توانستم از وی بپرسم تا اینکه با وی به حج رفتم. هنگام بازگشت از حج موقعیتی پیش آمد. از وی پرسیدم مراد از آیه (وَ إِنْ تَظاهَرا. . .) چه کسی است و کدام‌یک از زنان بودند؟ گفت: «آنان حفصه و عایشه بودند». (۱)

حالا بیندیشید که آیا این وصلت‌ها که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) را آزرده می‌ساخت، از روی محبت و دوستی بوده است یا خیر؟ به یقین رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) به علت حکمت‌هایی، با همسرانش ازدواج کرده است و برای مصلحت اسلام، اذیت‌همسران خود را تحمل، و به بهترین شکل تدبیر می‌کرد.

۱- صحیح البخاری، ج۶، ص۶۹؛ صحیح المسلم، ج۴، ص۱۹۰.

ص:۸۳

ازدواج مصلحتی

برای پی‌بردن به حقیقت، سخنانِ نویسنده کتاب، و نظر شیعیان را درباره ازدواج‌های پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) کنار هم مقایسه می کنیم تا به نتیجه عادلانه‌تری برسیم:

شیعیان می گویند ازدواج‌های پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) بنابر مصلحت انجام شده، و به‌معنای دوستی و محبت به آنان یا خاندانشان نبوده است.

نویسنده کتاب برخلاف ادعای شیعیان می گوید:

ازدواج‌های پیامبر و دختران ایشان به‌خاطر مصلحت‌های سیاسی و پیشرفت اسلام نبوده است؛ زیرا حضرت محمد فقط چهار دختر داشتند و اگر می‌خواستند آنها را قربانی پیشرفت اسلام کنند، باید به حضرت علی زن نمی‌دادند؛ زیرا علی [(علیه السلام)] در هر حال مطیع و پیرو ایشان بودند.

اما اعتقاد شیعیان این نیست که تمامی ازدواج‌های پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) و دختران ایشان بنابر مصالح سیاسی بوده است. تمامی مصلحت‌ها در مصالح سیاسی خلاصه نمی‌شود و نباید تمامی ازدواج‌ها، برای به راه‌آوردن قبایل مختلف باشد یا همه افعال رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) در یک شکل به پیشرفت اسلام کمک کند. در ازدواج حضرت زهرا (علیها السلام) ، تنها دختر پیامبر، مصلحت‌اندیشی صورت گرفته و مصلحت اسلام هم مد نظر بوده است؛ به این معنا که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) با توجه به شأن و مقام دخترش فاطمه زهرا (علیها السلام) و آنچه قرار بود پیش آید، تنها امیرمؤمنان، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) ، را هم‌شأن، همتا و شایسته ازدواج با ایشان دانست.(۱)

همان‌طورکه بیان شد، برخی از ازدواج‌های پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) بنابر مصالح

۱- بحارالانوار، ج۴۳، ص۱۰۱.

ص:۸۴

سیاسی، به امر خداوند انجام می‌شد و برخی نیز بنابر مصلحت‌های دیگری بوده است.

در واقع، حکمت اصلی هر یک از ازدواج‌های پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) را جز خداوند، کسی نمی‌داند. اما به نظر می‌رسد که یکی از حکمت‌ها و مصلحت‌های ازدواج با ایشان در همین مصالح سیاسی- تبلیغی جهان اسلام بوده است؛ یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای دستیابی به موقعیت‌های بهتر در تبلیغ دین خدا و استحکام آن، پیوند با قبایل بزرگ عرب، جلوگیری از کارشکنی‌های آنان، حفظ سیاست داخلی و ایجاد زمینه مساعد برای مسلمان‌شدن قبایل عرب، به برخی‌ازدواج‌ها رو آورد. ازدواج، مهم‌ترین پیوند و میثاق اجتماعی است؛ به‌ویژه در آن فرهنگ، تأثیر بسیاری داشت.

در آن محیطی که به تعبیر ابن‌خلدون، «جنگ، خونریزی و غارتگری جزء خصلت ثانوی آنان شده بود»(۱)، بهترین عامل بازدارنده از جنگ و عامل وحدت و اُلفت، پیوند زناشویی بود. ازاین‌رو پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) با قبایل بزرگ قریش، به‌ویژه با قبایلی که بیش از دیگران با پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) دشمن بودند، مانند بنی‌امیه و بنی‌اسرائیل، ازدواج کرد. اما با قبایل انصار که از سوی آنان هیچ خطری احساس نمی‌شد و آنان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) دشمنی نداشتند، ازدواج نکرد.

«گیورگیو» ، نویسنده مسیحی، می‌نویسد:

محمد (صلی الله علیه و آله) «ام‌حبیبه» را به ازدواج خود درآورد تا بدین ترتیب داماد «ابوسفیان» شود و از دشمنی قریش نسبت به خود بکاهد. در نتیجه پیامبر با خاندان بنی‌امیه و هند، زن ابوسفیان، و سایر دشمنان خونین

۱- مقدمه ابن‌خلدون، ج ۱، ص۲۸۶.

ص:۸۵

خود خویشاوند شد و ام‌حبیبه عامل بسیار مؤثری برای تبلیغ اسلام در خانواده‌های مکه شد.(۱)

نویسنده کتاب می گوید:

پس پیامبر به عثمان باید دختر نمی‌دادند! عثمان رییس قبیله بنی‌امیه که نبود، و همین بس بود. دختر ابوسفیان، دختر رییس قبیله بنی‌امیه، زن پیامبر بود. اگر ازدواج‌های مصلحتی، قبیله بنی‌امیه را به راه می‌آورد، همین بس بود و نیازی نبود که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به یک فرد غیر مؤثر از همان قبیله، یعنی به عثمان، زن بدهد! آن هم دو دختر خود را به عقد عثمان درآورد که عثمان از موقعیت خود استفاده عکس کرد و حق علی را خورد و گفت تو بر من چه امتیازی داری؟ ! اگر یک دختر پیامبر زن توست، دو تا را به من داده. پس خواهش می کنم که در صف خلافت نوبت را رعایت کن و بعد از من بایست!

اما شیعیان معتقدند:

اولاً: پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) ، بنابر قولی، دو تا از ربیبه‌های خود را به ازدواج عثمان درآورد که یکی از آنان «رقیه» و دیگری «ام کلثوم» بود. در واقع آنها دختران پیامبر نبودند. بلکه از خواهرزادگان حضرت خدیجه بودند که پس از وفات مادرشان، هاله، نزد خاله خویش (خدیجه) بزرگ شدند و به دختران وی معروف شدند و ربیبه‌های پیامبر به حساب آمدند.(۲)پس در واقع تنها دختر پیامبر، فاطمه زهرا (علیها السلام) بود که رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) او را به

۱- محمد پیامبری که از نو باید شناخت، گیورگیو، ص ۲۰۷.

۲- بنات النبی أم ربائبه، جعفر مرتضی عاملی، ص ۲۰، به نقل از عدة الرسائل للشیخ مفید، ص۲۲۹ و المسائل السرویه، المسألة العاشرة؛ الاستغاثه، ج ۱، ص۶۸؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص۱۵۹.

ص:۸۶

ازدواج علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در آورد و حضرت علی (علیه السلام) تنها داماد واقعی پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) بود. همین مطلب از بخاری نیز به دست می‌آید که در مقام قیاس بین حضرت علی (علیه السلام) و عثمان می گوید: «عبدالله‌بن‌عمر، حضرت علی (علیه السلام) را داماد پیامبر معرفی می کند» . بنابراین اگر عثمان هم داماد پیامبراکرم بود دیگر این مقایسه معنا نداشت.

ثانیاً: اگر عثمان به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ، جسارت کرده و گفته است: «تو چه امتیازی بر من داری؟ اگر یک دختر رسول‌خدا زن توست، دو تا را به من داده. پس خواهش می‌کنم که در صف خلافت نوبت را رعایت کن و بعد از من بایست» ، نشان دهنده کوته‌بینی اوست که دختر گرامی پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) را، که بارها پیامبر درباره او فرمود: «فاطمه پاره تن من است»(۱)، «فاطمه سرور زنان جهان است»(۲)، «فاطمه محبوب‌ترین مردم در نظر من است»(۳)و. . . با رقیه، و خود را با حضرت علی (علیه السلام) مقایسه کرده است!

سؤال دیگر شبهه کننده در این‌باره چنین است: «جدای از پیامبر، حضرت علی (علیه السلام) هم موافق با حکومت خلفا بوده است؛ زیرا دخترش ام کلثوم را به عمر داد. چرا؟»

۱- الغدیر، ج ۷، صص ۲۳۱ و ۲۳۲؛ علل‌الشرایع، باب ۱۴۸، ص۱۸۷؛ ملتقی‌البحرین، مرندی، ص۱۴۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۹، ص۱۹۳؛ روح المعانی، ج۳، ص۱۵۵؛ زین الفتی، به نقل از کتاب فاطمهٔ الزهراء، علامه امینی، ص۴۳؛ خوارزمی، المقتل، ص۶۷؛ المجال السنیه، ج ۲، ص۶۳؛ شرف الموید، علامه نبهانی، ص۵۹.

۳- منتخب کنز العمال، در حاشیه «المسند» ، ج۵، ص۱۲۹؛ احقاق الحق، قاضی نور الله شوشتری، ج ۱۰، صص ۱۸۰و ۱۸۱.

ص:۸۷

البته شیعیان معتقدند که در اصل این ازدواج و روایات آن به حدی اختلاف نظر وجود دارد که موجب بی‌اعتباری آن احادیث می‌شود و نمی‌تواند مبنای استدلال باشد.

طبق مدارک شیعه(۱)، بر فرض هم که ازدواجی صورت گرفته باشد، با اجبار و تهدید بوده است. بنابراین هیچ نشانی از رضایت وجود ندارد. البته درخور توجه است بعضی از اهل‌تسنن که قائل به این حکایت‌اند، آن را متفاوت بیان کرده‌اند؛ برخی از مورخان مانند طبری، مادر «زیدبن‌عمربن‌خطاب» را ام‌کلثوم، دختر «جرول» ، دانسته‌اند. بنابراین ممکن است تشابه اسمی باعث شده باشد که آن را دختر امیرمؤمنان (علیه السلام) بدانند.(۲)

از برخی تواریخ نیز استفاده می‌شود که حضرت علی (علیه السلام) دختری دیگر به نام «ام‌کلثوم» از غیر حضرت زهرا (علیها السلام) داشته است. برخی از مورخان در این‌باره می‌گویند: «علی (علیه السلام) دو دختر به نام زینب صغرا و ام‌کلثوم صغرا داشته که هر دوی آنها از امّ‌ولد (کنیز) بوده‌اند» .(۳)

بنابر آنچه ذکر شد، دلیل وصلت‌های پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) با دختران خلفا، هرچه باشد، ملاک رضایت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) از آنها و رضایت به خلافتشان نیست. اگر هم ازدواج، مبنا و ملاک لیاقت در جانشینی رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) باشد، هیچ‌کس شکی به علاقه فراوان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به دخترش حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) نداشته و ندارد که رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) ایشان را به ازدواج حضرت علی (علیه السلام) درآورد.

۱- الکافی، ج۵، ص۳۴۶.

۲- تاریخ الطبری، ج۳، ص۲۶۹؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج۳، ص۲۸.

۳- تاریخ موالید الائمهٔ، ص۱۶؛ نور الابصار، ص۱۰۳؛ نهایهٔ الارب، ج۲۰، ص۲۲۳.

ص:۸۸

ص:۸۹

شبهه یازدهم: آیا رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) مصلحت‌گرا بود؟

اشاره

نویسنده کتاب، طی ادعایی عجیب می‌نویسد:

پیامبر مصلحت‌گرا نبودند که بخواهند در زمینه مسئله مهم جانشینی حضرت علی سکوت کنند. همچنان‌که در طول تاریخ در مبارزه با افکار غلط مردم نظیر ماجرای شکستن بت‌ها، خراب کردن مسجد ضرار منافقان، تغییر قبله و. . . سازش و سکوت نکردند. پس پیامبر مصلحت‌گرا و اهل سازش نبودند. اما اهل تشیع چنین پیامبری را مصلحت‌گرا می‌نامد و به سازشکاری متهم می‌کند.

سازش نداشتن پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) با مردم در اعلام جانشینی

اولاً: باید از نویسنده کتاب پرسید که از نظر شما مصلحت‌گرایی به چه معناست؟ گاهی مصلحت، به سود و منفعت شخصی اطلاق می‌شود و گاهی پای جامعه اسلامی در میان است. در هر صورت، مصلحت حقیقی آن است که رضایت خداوند را در پی داشته باشد. اگر مصلحت

ص:۹۰

به معنای صحیحش به‌کار رود، باید هر انسان عاقلی مصلحت‌گرا باشد؛ چه رسد به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) که برترین انبیای الهی است.

ثانیاً: رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) درباره جانشینی حضرت علی (علیه السلام) نیز سازش نکرد. ایشان بارها بر خلاف میل بسیاری افراد، مسئله امامت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) ، و فضایل ایشان را بیان کرد. در روز غدیر هم خداوند متعال به سازش نکردن پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) امر کرد و فرمود که نترس و آنچه را نزد توست، در زمینه امامت و جانشینی امیرمؤمنان، به مردم ابلاغ کن که من تو را از شر مردم حفظ خواهم کرد(۱)؛ یعنی از مخالفان نگران نباش و نترس؛ زیرا خداوند تو را از گزند آنان حفظ خواهد کرد.

انتقال به بدترین یا بهترین روش؟

آیا انتقال قدرت از پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) ، طبق عقیده شیعه، بهترین روش بوده است یا بدترین روش؟ ! شبهه‌کننده معتقد است:

در افسانه‌هایی که شیعه ساخته، پیامبراکرم به صورت غیرمسقیم متهم می‌شوند که بدترین راه را برای انتقال قدرت انتخاب کرده‌اند؛ زیرا آنها می‌گویند که ایشان تمام عمر چیزی نفرمودند و منتظر دو ماه آخر عمر خود شدند؛ یعنی وقتی که فرصت کم بود، مسئله را به صورت یک جمله دوپهلو عنوان کردند.

پس اگر داستان ریسمان‌انداختن به گردن حضرت علی و شکسته‌شدن پهلوی حضرت فاطمه حقیقت داشته باشد، یک عامل همانا همین بال و پَرگرفتن و میدان‌یافتن ابوبکر و عمر در زمان رسول‌الله است. سؤال

۱- یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ مائده:۶۷ .

ص:۹۱

اینجاست که [چه کسی] به ابوبکر و عمر فرصت و میدان داد و آنها را در پست‌های حساس، تا آخرین لحظه ابقا کرد؟ ! چرا آنها در موقعیتی قرارداده شدند که پس از وفات پیامبر، جانشین رسمی ایشان را آن‌قدر بی‌قدرت یافتند که در گردنش طناب انداخته و این‌سو و آن‌سو کشیدند و زنش را زخمی کردند و آب از آب تکان نخورد؟ ! شیعه جواب دهد که مسبب اصلی [چه کسی] بود؟

ابتدا باید یادآور شویم که عقیده اهل تسنن موجب اتهام است؛ زیرا آنها معتقدند پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) در حالی از دنیا رفت که جانشینی برای خود معرفی نکرد و جامعه را به حال خود رها کرد. از طرفی آنها ابوبکر را می‌ستایند که عمر را به جانشینی انتخاب کرد؛ یعنی ابوبکر را داناتر و دوراندیش‌تر از رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) معرفی می‌کنند. اما برای دانستن عقیده شیعیان باید دید چه چیزی عامل این همه ظلم به حضرت علی (علیه السلام) شده است. آیا شیعه معتقد است که رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) فقط در دو ماه آخر به فکر انتخاب جانشین افتاده است؟ !

در واقع بعد از رسالت پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) ، حضرت علی (علیه السلام) نخستین مردِ مسلمانی بود که به پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و پشت سر ایشان نماز خواند. همچنین در واقعه «یوم الدار» ، در سال سوم بعثت، رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) مکلف به اعلام رسالت میان نزدیکان شد که آن روز، مولای موحدان، امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) ، تنها تصدیق‌کننده پیامبر در آن جمع بود و پیامبر نیز ایشان را برای جانشینی خویش معرفی کرد. از آن زمان به بعد پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله) به هر مناسبتی و در هر مکان و زمانی، به امر خدا، درباره فضایل و مقامات امیرمؤمنان (علیه السلام) صحبت می‌کرد. نمونه‌ای از این فضایل

ص:۹۲

عبارت است از: «امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) ، تنها کسی است که در خانه کعبه متولد شده است» . (۱)«علی (علیه السلام) سَرور دنیا و آخرت است» .(۲)«علی (علیه السلام) آقای مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران است» .(۳)«علی تنها خلیفه و جانشین پس از من است» . (۴)«خون او خون من، و گوشت او گوشت من است» .(۵)«هر که او را یاری کند، خدا یاری‌اش می‌کند و هر که او را یاری نکند، خوار گردد» .(۶)

این همه تعریف و فضایل کافی بود تا بیماردلانِ جویای جاه و مقام، که برای نشستن بر صندلی خلافت برنامه‌ها ریخته بودند، حسادت کنند و مانند بمبی شوند که سال‌هاست انرژی نهفته دارد و آماده انفجار است. آنان رحلت رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) و بی‌حامی‌شدن حضرت علی (علیه السلام) را غنیمت شمردند و کینه خود را با غصب خلافت، و آتش‌زدن در خانه ایشان آشکار ساختند و تا آنجا بی‌حرمتی کردند که برای گرفتن بیعت، ریسمان بر گردن حضرت انداختند.

پس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نبود که به عمر، ابوبکر و دشمنان علی (علیه السلام) فرصت، و میدان این‌گونه جسارت‌ها را داد؛ زیرا برخلاف ادعای نویسنده، رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) تا زنده بود هیچ مسئولیت مهمی را به آنان واگذار نکرد. بلکه بیان مقامات حضرت علی (علیه السلام) توسط رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) ، حسادت آنها را

۱- المستدرک، ج۳، ص ۵۵۰.

۲- البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۷، ص۳۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۸.

۳- حلیهٔ الاولیاء، ابونعیم، ج۱، ص۶۶؛ کنزالعمّال، ج۶، ص۱۵۷.

۴- المناقب، خوارزمی، ص۸۸؛ المناقب، خطیب، ص ۲۴۰؛ حلیهٔ الاولیاء، ج۱، صص۶۶ و ۶۷.

۵- المناقب، خوارزمی، ص۸۷.

۶- المستدرک، ج۳، ص ۴۰.

ص:۹۳

برانگیخت. فراوانی حسادت آنها از این فضایل و ترس‌از دست‌رفتن مقام و دنیاپرستی‌شان، فرصت را به آنها داد. وگرنه ریسمان به گردن ولی خدا انداختن و پهلوی همسرش را شکستن، دلیل چیرگی و غلبه بر فاتح خیبر نیست بلکه سفارش رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) به مولای متقیان (علیه السلام) به صبر، قیام نکردن، حفظ جان در صورت یارنداشتن و تأکید پیامبر بر رحمهٌللعالمین بودن خود و اهلش، باعث جسورشدن آن دو شد!

ص:۹۴

ص:۹۵

شبهه دوازدهم: سکوت علی (علیه السلام) مقابل غصب خلافت

اشاره

نقش حضرت علی (علیه السلام) در واقعه غدیر چیست؟ پس از آنکه ثابت شد نه خدا در اعلام امامت علی (علیه السلام) سکوت کرده است و نه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ، آیا عاقلانه است گفته شود امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از رحلت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) سکوت کرد و از حق خود به آسانی گذشت؟

شبهه‌کننده این‌چنین می‌پرسد:

اگر حضرت علی سکوت نکرد، پس چرا این‌گونه مظلومانه از حق خویش گذشت؟ ! مگر این علی همان فاتح خیبر نبود؟ ! تدبیر علی، مصمم‌بودن و اراده علی، غیرت علی، وقتی عمر به زنش جلوی چشمش حمله کرد، اسدالله بودن علی کجا بود؟ ! وقتی رسول‌الله در دو ماه آخر عمر مصلحت‌گرایی را به‌سویی نهاد و علی را رسماً جانشین خود کرد چرا با آنها بجنگید؟ ! قصدشان حتماً این نبود که علی سکوت کند و حق خود را نگیرد. قصدشان حتماً این نبود که این اعلان روی کاغذ، و برای برافروختن آتش اختلاف بین امت باشد. پس وقتی حضرت محمد [(صلی الله علیه و آله)]

ص:۹۶

مصلحت‌گرایی را کنار گذاشت، باید که حضرت علی هم کنار می‌گذاشت و شمشیر به‌دست، دمار از روزگار کودتاگران درمی‌آورد!

اگر شیعیان معتقدند حضرت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) ، ۲۵ سال سکوت کرده، بدین معناست که دست به قیام مسلحانه نزده است؛ نه آنکه هیچ اعتراضی نکرده باشد و از خلافت دیگران راضی باشد؛ زیرا حضرت علی (علیه السلام) در هر فرصتی به صراحت اعلام می‌کرد که حق الهی‌اش غصب شده است و همواره مخالفت خود را با خلفای غاصب بیان می‌کرد.

ولایت و خلافت، در کلام امیرمؤمنان (علیه السلام)

خطبه دوم نهج‌البلاغه درباره حق ولایت برای خاندان رسالت است. به روایت شیعیان، حضرت علی (علیه السلام) بعد از جنگ صفین، خطبه‌ای خواند که در آن، ضمن بیان فضایل اهل‌بیت (علیهم السلام) ، فرمود:

لا یقَاسُ بآلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) مِن هذه الاُمَّةِ اَحَدٌ. . . لَهُم خَصائِصُ حَقِّ الوِلایةِ وَ فیهم الوَصِیةُ وَ الوِراثَةُ. اَلآنَ إذ رَجَعَ الحَقُّ إلی أَهلِهِ وَ نُقِلَ إلی منتقله.

کسی را با خاندان رسالت نمی‌شود مقایسه کرد. . . ؛ زیرا ویژگی‌های حق ولایت به آنها اختصاص دارد و وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به خلافت مسلمانان و میراث رسالت، به آنها تعلق دارد. هم‌اکنون [که خلافت را به من سپردید] حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، باز گردانده شد.

نمونه‌ای دیگر از سخنان حضرت علی (علیه السلام) در بیان حق الهی خویش و ناحق دانستن خلفای غاصب، خطبه ششم نهج البلاغه است. این خطبه، مربوط به زمان حکومت حضرت علی (علیه السلام) است. ایشان در پاسخ به کسانی که گفتند: «در صدد جنگ با طلحه و زبیر نباشید» چنین فرمود:

ص:۹۷

فَوَاللهِ مَا زِلتُ مَدفُوعاً عَن حَقِّی مُستَأثَراً عَلَی مُنذُ قَبَضَ اللهُ تَعَالی نَبِیهُ (صلی الله علیه و آله) حَتَّی یوم النَّاسِ هَذَا.(۱)

از زمانی که خداوند پیامبرش را قبض روح کرد تا این روز همیشه از حق خود رانده‌شده، و ممنوع از حق خویش بوده‌ام.

این حق اطاعت و بیعت است که در زمان خلفای سه‌گانه از ایشان غصب شده بود و حضرت نیز به وضوح بیان کرد که از آن وضعیت رضایت نداشته است. همچنین حضرت علی (علیه السلام) در خطبه شقشقیه به صراحت انتقاد و نارضایتی خود را از خلفا ابراز کرد و خلافت را حق الهی خود دانست. ایشان در این خطبه فرمود:

آگاه باشید! به خدا سوگند! ابوبکر جامه خلافت را بر تن کرد؛ درحالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند. او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دورپرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. . . تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد.

سپس آن حضرت برای مثال، این شعر «اعشی» را خواند:

مرا با برادر جابر (حیان) چه شباهتی است؟ من همه روز را در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود.

شگفتا! ابوبکر که در حیات خود از مردم می‌خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟ هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره‌مند گردیدند. . .

۱- نهج البلاغه، خطبه ۶.

ص:۹۸

سپس «عمر» خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می‌باشم! پناه بر خدا از این شورا! در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم؟ که هم‌اکنون مرا همانند آنها پندارند و در صف آنها قرارم دهند؟

تا آنکه سومی به خلافت رسید. دو پهلویش از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان پدری او از بنی امیه به‌پا خواستند و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند. چون شتر گرسنه‌ای که به جان گیاه بهاری بیفتد، عثمان آن‌قدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت.(۱)

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۳؛ بحارالانوار، ج۲۹، صص۴۹۷ – ۵۴۸؛ الغدیر، ج۷، صص۸۱ – ۸۵.

ص:۹۹

شبهه سیزدهم: چرا علی (علیه السلام) نجنگید؟

اشاره

شبهه‌کننـده می‌پرسـد: «مگر این علی همـان فاتـح خیـبر نبـود؟ ! تـدبیر علی، مصم‌بودن و اراده علی، غیرت علی، وقـتی عمر به زنش جلوی چشمش حمله کرد، اسدالله بودن علی کجا بود؟ ! چرا با آنها نجنگید؟ !»

تعارض نداشتن شجاعت و سکوت در قرآن کریم

اشاره

همه می‌داننـد که امیرمؤمنان، علی (علیه السـلام) ، در زنـدگی مبارکشان از هیچ چیزی جز خدا نترسـید. هرجا برای پیشـرفت اسـلام جنگ لازم بود، ایشان در صف اول جنگ، برای یاری دین خدا شمشـیر می‌زد و هرجا لازم بود، جان مبارکشان را برای نجات جانِ پیامبر خـدا (صـلی الله علیه و آله) فـدا می‌کرد. هرجا خـدا امر به جنگ می‌کرد، دلیرانه می‌جنگیـد. هرجا خداونـد، امر به سـکوت و نجنگیدن می‌کرد، شـجاعانه خار در چشم و اسـتخوان در گلو سـکوت می‌کرد. درد کشـیدن وسکوت کردن، عین شجاعت است نه متعارض با شجاعت!

قرآن کریم نیز با بیان داستان انبیای الهی، سکوت و شجاعت ر

ص:۱۰۰

متعارض هم نمی‌داند. خداوند بسیاری از انبیای بزرگ الهی را مثال زده است که به علت رعایت مصلحت، حتی از دین الهی دفاع نکرده، یا برای گرفتن حقی اقدام ننمودند. این فرستادگان الهی، با آنکه در راه خدا از هیچ حادثه‌ای ترس نداشتند، اما به اذن خدا و بنابه علت حکمت‌هایی، راه صبر و سکوت، و حتی گریز از دشمن را در پیش گرفتند.

ما در اینجا به دو نمونه از رفتار انبیای الهی اشاره می‌کنیم:

۱. برخورد هارون (علیه السلام) با قوم بنی‌اسرائیل

هارون (علیه السلام) با داشتن قدرت و شجاعت، با سامری نجنگید(۱)و در پاسخ حضرت موسی (علیه السلام) چنین گفت: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند» . (۲)من فکر کردم اگر به مبارزه برخیزم، تفرقه شدیدی میان بنی‌اسرائیل می‌افتد. «ترسیدم بگویی تو میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا مراعات نکردی» .(۳)حضرت موسی (علیه السلام) نیز عذرِ برادر و جانشین خود را پذیرفت و برای او و خودش، از خداوند رحمت و غفران طلب کرد.(۴)

به یقین هارون (علیه السلام) ، دلیر و شجاع بود. اما به‌دلیل سفارش حضرت موسی (علیه السلام) و ترس از تفرقه، مبارزه و جنگ نکرد. پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نیز امیرمؤمنان (علیه السلام) را به صبر و دوری از اختلاف سفارش کرد. این مطلب در گفت‌وگوی میان «اشعث» و حضرت علی (علیه السلام) آمده است که بیانگر

۱- اعراف: ۱۵۰ و ۱۵۱ .

۲- اعراف:۱۵۰ .

۳- طه: ۹۴ .

۴- اعراف: ۱۵۱ .

ص:۱۰۱

مظلومیت آن حضرت است:(۱)

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کوفه مشغول ایراد خطبه‌ای بود که در آخر آن فرمودند: بدانید که من از مردم، به خود مردم اولویت دارم، و من از آن روز که پیامبر (صلی الله علیه و آله) وفات یافت، پیوسته مورد ظلم واقع شده‌ام.

پس اشعث‌بن‌قیس برخاسته و گفت: «ای امیرالمؤمنین! از وقتی به کوفه آمده‌اید در تمام خطبه‌ها این جمله که «من از مردم به خود مردم اولویت دارم، و من از آن روز که پیامبر (صلی الله علیه و آله) وفات یافت، پیوسته مورد ظلم واقع شده‌ام» را فرموده‌اید. پس برای چه ابوبکر و عمر ولایت یافتند، و برای چه با شمشیر خود برای دفاع حقت نبرد نکردی؟

حضرت أمیر (علیه السلام) به او فرمود: ای پسر شرابخوار! سخنی پرسیدی پس جواب آن را بشنو: به خدا سوگند که منع از گرفتن حق من نه ترس بود و نه کراهت از مرگ، و آن نبود جز وفا به عهدی که با رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) داشتم؛ زیرا آن حضرت مرا خبر داده بود که «امت من تو را جفا و مکر روامی‌دارند، و پیمان و وصیت مرا درباره‌ات نقض کنند، و این را بدان که تو نزد من به منزله هارون نسبت به موسی هستی» . پس من عرض کردم: «ای رسول‌خدا! در آن زمان وظیفه من چیست؟» فرمود: «اگر یار و یاوری یافتی با آنان مبارزه کرده و حق خود را بگیر. در غیر این صورت، سکوت کرده و خون خود را حفظ کن، تا هنگامی که مظلومانه به من ملحق گردی» .

پس من نیز بعد از وفات پیامبر سرگرم تجهیز و دفن جسد مبارک آن حضرت، و فراغ از آن شدم. سپس سوگند خوردم که من جز برای نماز از خانه بیرون نروم تا وقتی که قرآن را یک‌جا جمع نمایم و به تصمیم

۱- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۸۰.

ص:۱۰۲

و قصـد خود عمل نمودم و بعـد از آن دست دخت پیامبر و دو فرزندم، حسن و حسـین را گرفته و به خانه‌های اهل بدر و اهل سابقه در اسلام رفته، و تضییع حق خود را به آنان تذکر داده، و یکایک ایشان را به یاری خود دعوت نمودم. ولی از میان ایشان تنها چهار نفر: سـلمان، عمار، أبوذر و مقداد دعوت مرا اجابت نمودند و جز آن چهار تن، کسـی مرا یاری و مساعدت نکرد و از میان اقارب و اقوامم که طرفـدار من بودنـد، تنها عقیل و عباس که نزدیک به عهـد جاهلیت بودنـد در میان اهل بیت من دیده می‌شدند و از ایشان هیچ کاری ساخته نبود.

اشـعث گفت: «ای امیرمؤمنـان! با این اسـتدلال، عثمان هم چون یاوری نیافت، دست‌های خود را جمع کرده و مظلومانه تسـلیم مرگ شد» .

حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: «ای پسر شرابخوار! این‌طور که تو قیاس کردی نیست. عثمان چون در جای دیگری نشست و لباس دیگری را در بر کرد و با حق مخالفت نمود، حق، او را به زمین زد و مقهور و مغلوب شـد. سوگند به آن‌که محمد (صـلی الله علیه و آله) را به حق مبعوث ساخت، اگر در روز بیعت أبوبکر، تنها مرا چهل یار و همراه بود، هرآینه به جنگ برخاسته و در راه خدا جهاد می‌کردم، تا اینکه عذر من در مقابل حقیقت روشن گردد.

ای مردم! بدانید که اشـعث در پیشگاه پروردگار متعال به اندازه پر مگسی ارزش نداشته و در دین خدا پست‌تر از آب بینی گوسفند است.

۲. هجرت پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله)

زمانی‌که آزار و اذیت مشـرکان مکه بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سخت‌تر و سنگین‌تر شد و خداوند متعال ایشان را آگاه کرد که مشرکان قصد کشتن وی را دارند، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شبانه از مکه هجرت کرد و امیرمؤمنان (علیه السلام) در

ص:۱۰۳

بستر ایشان خوابیـد.(۱)طبق اسـتدلال مخالفـان، اگر حق بـا پیامبرخـدا (علیه السـلام) بود، بایـد ایشان در مکه می‌مانـد و از حق الهی خویش دفـاع می‌کرد، نه اینکه از مکه هجرت کنـد و دیگری را در بستر خود بگـذارد! در واقع مخالفان هم اقرار می‌کننـد که چنین عملکردی، نبوت ایشان را زیر سؤال نبرد؛ زیرا به یقین پیامبر اکرم (علیه السلام) ، به امر و تأیید الهی این کار را کرد. ازاین‌رو ممکن است ولی خدا با تمام شـجاعت و دلیری، بنابر حکمتی و در موقعیتی خاص، به اذن خدا از حق الهی یا شخصـی خود دفاع نکند و به دلا-یلی به مبـارزه و جنـگ مبـادرت نورزد و این متنـاقض بـا شـجاعت و دلیری نیست. نمونه‌های دیگری نیز از این‌گونه عملکرد در قرآن هست؛ برای مثال حضـرت نوح (علیه السلام) به درگاه خدا به مغلوب‌شدن برابر قومش اعتراف کرد (۲)؛ حضرت موسی (علیه السلام) از ترس جان از دیار خود گریخت(۳)و حضرت لوط (علیه السلام) خود را برابر قومش ناتوان خواند.(۴)

علت قیام مسلحانه نکردن حضرت علی (علیه السلام)

شبهه کننده درباره قیام مسلحانه نکردن امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین می‌پرسد:

وقتی رسول‌الله در دو ماه آخر عمر مصـلحت‌گرایی را به‌سویی نهادنـد و علی را رسـماً جانشـین خود کردند، قصدشان حتماً این نبود که علی سکوت کند و حق خود را نگیرد. قصدشان حتماً این نبود که این اعلان

۱- انفال: ۳۰ .

۲- قمر: ۱۰ .

۳- شعراء: ۲۱ .

۴- هود:۸۰ .

ص:۱۰۴

روی کاغذ و برای برافروختن آتش اختلاف بین امت باشد. پس وقتی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مصلحت‌گرایی را کنار گذاشت، باید که حضرت علی هم کنار می‌گذاشت و شمشیر در دست، دمار از روزگار کودتاگران درمی‌آورد. پس وقتی رسول‌الله رسماً مابقی عمر خویش را به پیشبردِ این هدف وقف کردند، بر جانشین او لازم بود که سیاست جدید رسول‌الله را مشعل راه خود کند؛ یعنی خود نیز برای کسب حق و اجرای دستور رسول‌الله بکوشد. نه اینکه سیاست قدیم رسول‌الله را مرام خود قرار دهد! اگر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) زنده می‌بودند و عمر و ابوبکر با ایشان مخالفت می‌کردند، بی‌توجه به اینکه قدرت دارد یا ندارد، با آنها مخالفت می‌فرمود. پس بر علی لازم بود که مانند رسول‌الله از مخالفت عمر و ابوبکر نترسد و سکوت نکند.

باید توجه داشت که خداوند عزوجل در هر زمانی، بنابر مصلحت، وظیفه‌ای را بر عهده ولی خویش می‌گذارد. بنابراین دلیلی وجود ندارد که حضرت علی (علیه السلام) در زمان خود همچون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رفتار کند. قرآن کریم گواهی می‌دهد که انبیا و اوصیای پیشین و هر کدام بنابر مقتضای زمان خود، وظایف خاصی داشتند پس هیچ‌کس نمی‌تواند برای حجت الهی تعیین تکلیف کند.

از سویی هیچ‌گاه حجت حق کاری خلاف عقل و رضای خداوند انجام نمی‌دهد و از سوی دیگر، چون تمام افعال الهی حکیمانه است، پس به‌طور قطع، کار ولی خدا هم حکیمانه است. اما برای اعتقاد بیشتر در صحت عملکرد حضرت علی (علیه السلام) ، باید بخشی از وصایای پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) را به دقت مطالعه کنیم؛ پیامبراکرم (علیه السلام) فرمود:

ای علی! اگر یارانی یافتی، با آنها مقابله و جنگ کن و اگر یاورانی را

ص:۱۰۵

نیافتی، دست نگه‌دار و خون خود را حفظ کن تا برای اقامه دین خدا و قرآن و سنت من یارانی پیدا کنی(۱)؛ زیرا که با شهادت تو و خانواده‌ات، رهبری برای اسلام نیست و تازه‌مسلمانانی که هنوز ایمان در دلشان رسوخ نکرده و به آداب جاهلی دیرینه خود مأنوس هستند، اسلام را از بین خواهند برد و دوباره بساط و آیین خود را به پا می‌کنند. پس علی جان! برای از بین‌نرفتن اسلام، خونت را حفظ کن. . . .

بنابراین چون حضرت علی (علیه السلام) یاورانی برای خود نیافت، طبق پیمان با پیامبراکرم (علیه السلام) قیام مسلحانه نکرد. امیرمؤمنان (علیه السلام) در این مورد، در خطبه ۲۱۷ نهج البلاغه فرمود:

خدایا! برای پیروزی بر قریش و یارانشان از تو کمک‌می‌خواهم که پیوند خویشاوندی مرا بریدند و کار مرا دگرگون کردند. . . پس نگریستم و دیدم که نه یاوری دارم، و نه کسی از من دفاع و حمایت می‌کند؛ جز خانواده‌ام که مایل نبودم جانشان به خطر افتد. پس خار در چشم فرو رفته، دیده بر هم نهادم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده، جام تلخ را جرعه جرعه نوشیدم و در فروخوردن خشم، در امری که تلخ‌تر از گیاه حنظل، و دردناک‌تر از فرورفتن تیزی شمشیر در دل بود، شکیبایی کردم.(۲)

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص۲۱۵؛ غیبت طوسی، صص ۱۹۳ و ۳۳۵؛ الصراط المستقیم، عاملی، ج۲، ص۷۹؛ المستدرک الوسائل، محدث نوری، ج۱۱، صص۷۴ - ۷۸؛ احتجاج، ج۱، صص ۷۵ - ۸۴ و ۱۹۰ به نقل از کتاب سلیم بن قیس؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ج۲، ص۳۹۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج۱، ص۳۷۲ و ج۲۰، ص۳۲۶؛ بحار الانوار، ج۲۸، صص۱۸۹ - ۲۷۴ و ج۳۳، ص۱۵۳ و ج۹۰، ص۱۵.

۲- ر. ک: کتاب سلیم بن قیس، صص۲۱۹ و ۳۰۳؛ بحارالانوار، ج۳۳، ص۱۵۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج۲، ص۴۷.

ص:۱۰۶

دگرگونی شرایط بعد از رحلت پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله)

اینک به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم که بیانگر تغییراتی است که موجب خفقان در زمان حضرت علی (علیه السلام) بعد از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) شد:

۱. بیعت سقیفه(۱)؛

۲. قبایل وحشی که بعد از سقیفه به داخل شهر ریختند و از مردم برای خلیفه اول به زور بیعت گرفتند(۲)؛

۳. سوزاندن در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) که نشانه بی‌احترامی به خاندان رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) بود(۳)؛

۴. گرفتن بیعت اجباری از حضرت علی (علیه السلام) .(۴).

گفتنی است با توجه به سخنان پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) ، اگر ایشان هم به‌جای حضرت علی (علیه السلام) می‌بود، به یقین همان رفتار و عملکرد را می‌داشت.

۱- کتاب السقیفه، علامه عسکری.

۲- همان.

۳- احتجاج طبرسی، ج۱، ص۲۱۲ چاپ دارالاسوه؛ کامل بهایی، ج۱، ص۳۱۲؛ بحار الانوار، ج۴۳، ص۱۹۷؛ مدینهٔ المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۳۶۹؛ المصنف ابن‌ابی‌شیبه، ج۷، ص۴۳۲؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ابن‌قتیبه، ج۱، ص۱۲؛ انساب‌الاشراف، بلاذری، ج۱، ص۵۸۶؛ تاریخ الامم و الملوک، طبری، ج۲، ص۴۳۳؛ اثبات‌الوصیهٔ، مسعودی، ص۱۴۲؛ عقد الفرید، ابن‌عبدربه، ج۳، ص۶۴؛ الامامهٔ و الخلافهٔ، مقاتل‌بن عطیه حنفی، ص۱۶۰؛ الملل و النحل، شهرستانی، ج۱، ص۵۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج۲، ص۵۶ و ج۱۶، ص۲۳۴.

۴- احتجاج طبرسی، ج۱، ص۲۱۲؛ الشافی، ابن‌حمزه زیدی، ج۴، ص۱۷۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌میثم بحرانی، ج۲، ص۲۶؛ تلخیص الشافی، شیخ طوسی، ج۳، ص۷۹؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج۱، ص۱۳؛ انساب الاشراف، ج۱، ص۵۸۷؛ اثبات الوصیهٔ، ص۱۴۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج۲، ص۱۲۱؛ سیرهٔ النبویهٔ، ابن کثیر، ج۴، ص۴۹۵؛ السقیفهٔ ابوبکر جوهری.

ص:۱۰۷

شبهه چهاردهم: نقش و عملکرد خلفا

اشاره

نویسنده، خلفای سه گانه را از طرف‌های مؤثر در ماجرای غدیر دانسته است. بنابراین برای بررسی عملکرد خلفا بهتر است شیوه زندگی و سابقه آنها را در دو مرحله قبل و بعد از رحلت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) در نظر بگیریم:

عملکرد خلفا قبل از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)

نویسنده برای اثبات حقانیت خلفا به حسن سابقه آنان استدلال می کند و می گوید:

خلفا در زمان وقوع حادثه غدیر، سابقه پاک و شریفی داشتند. وقتی به پیامبر ایمان آوردند که اسلام‌آوردن، بازی‌کردن با جان بود. اما آنها تمام خطرات را به جان خریدند. مال و خانه و زمین و فامیل و موقعیت اجتماعی و شغل خود را رها کردند و به مدینه رفتند و بعد از آن، از حماسه‌آفرینان حماسه‌های بزرگ بدر و اُحد و خندق، فتح مکه

ص:۱۰۸

و جنگ خیبر و غیره شدند، و خلاصه تا روز غدیر خم سابقه آنها درخشان است. بلکه تا لحظه وفات پیامبراکرم سابقه آنها درخشان است!

در اینجا این سؤال مطرح است که چرا شما برای ادعاهایتان هیچ مدرکی ارائه نکردید؟ درحالی‌که شیعه با استناد به مدارک تاریخی و روایی، نکات دیگری را می‌بینند؛ برای مثال، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جنگ خیبر، ابوبکر را با لشکری برای فتح قلعه فرستاد. ولی او گریخت و برگشت! دفعه دوم، عمر را با لشکری به خیبر فرستاد. ولی او نیز فرار کرد.(۱)شیعیان برای ادعای خود از اهل سنت شاهد می‌آورند؛ برای نمونه «ابن‌ابی‌الحدید» درباره فرار عمر و ابوبکر از جنگ خیبر می‌گوید: «هرچه را فراموش کنم، فراموش نمی‌کنم که آن دو (ابوبکر و عمر) در جنگ تقدم جستند و از جهاد فرار کردند و حال آنکه می‌دانستند فرار از جهاد، از گناهان بزرگ است» .

همچنین به گفته «بخاری» و «ابن‌کثیر» ، عمربن‌خطاب از کسانی بود که در جنگ حنین فرار کرد. فرار ابوبکر و عمر از معرکه اُحد نیز بسیار مشهور است و جمع زیادی از راویان و مورخان به آن تصریح کرده‌اند.(۲)

در تاریخ شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد آنان تا آخرین روزهای حیات پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نیز از فرمان ایشان سرپیچی می‌کردند.

۱- خصائص أمیرالمؤمنین، نسائی، صص۵۲ و ۵۳؛ أسد الغابه، ج۴، ص۲۱؛ مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۲۴؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج۲، ص۳۲۹؛ المواقف، ج۳، ص۶۳۴؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۴۲، ص۱۰۷؛ شرح المواقف، ج۸، ص۳۶۹.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن‌أبی‌الحدید، ج۱۵، صص۲۳ و ۲۴؛ السیرهٔ النبویهٔ، ابن‌کثیر، ج۳، ص۵۸؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج۴، ص۲۹.

ص:۱۰۹

حتی به آخرین فرمایش پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) درباره همراهی کردن لشکر اسامه عمل نکردند و بلافاصله و بدون اجازه به مدینه بازگشتند؛ درحالی‌که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) مکرر می‌فرمود: «لشکر اسامه را تجهیز کنید. خدا لعنت کند کسی را که از آن تخلف ورزد» .(۱)

اگر حسن سابقه در کشف حقیقت، ملاک قضاوت است، پس نویسنده کتاب باید رفتار امیرمؤمنان (علیه السلام) را در زمان رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) بررسی کند.

سابقه و عملکرد حضرت علی (علیه السلام) در طول تاریخ

فضایلی را که شیعه و اهل تسنن، مسلمان و غیر مسلمان، از حضرت علی (علیه السلام) نقل کرده و نوشته‌اند، آن‌قدر زیاد است که شمارش آن آسان نیست. نمونه‌هایی از فضایل امیرمؤمنان (علیه السلام) را ذکر کردیم. اما در اینجا به دلیل اشاره نویسنده کتاب به جنگ‌ها، ما نیز به رشادت‌ها و شجاعت‌های حضرت به اختصار اشاره می‌کنیم:

حضرت علی (علیه السلام) در تمامی جنگ‌ها، یار وفادار پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) بود. هرگز در تاریخ نقل نشده است که امیرمؤمنان (علیه السلام) از جنگی فرار، یا از دستور رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) نافرمانی کرده باشد. در جنگ احد، حنین و خیبر هم که خلفا، هر دو از میدان گریختند، حضرت علی (علیه السلام) شجاعانه جنگید. ایشان بود که قلعه خیبر را فتح کرد. پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) در این ماجرا درباره ایشان فرمود: «فردا مردی را به‌سوی قلعه می‌فرستم که خدا و پیغمبر را دوست دارد و خدا و پیغمبر هم او را دوست دارند و از جنگ روی

۱- الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۳.

ص:۱۱۰

برنمی‌تابد و خداوند قلعه را به دست او بگشاید» .(۱)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ، نه تنها در جنگ‌ها، بلکه در همه جا وفاداری خود را تا سر جان، به رسول‌الله ثابت کرد؛ برای مثال در «لیلهٔ‌المبیت» در بستر پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) خوابید تا جان ایشان از توطئه دشمنان در امان بماند. پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) درباره ایشان فرمود:

علی جان! تو در میان مردم اولین کسی هستی که ایمان آوردی. تو وفادارترین آنان بر عهد و پیمان هستی. تو قوی‌ترین ایشان در اجرای فرمان پروردگار هستی. تو بهترین کسی هستی که بین آنان به مساوات عمل می‌کنی. تو در مردم‌داری از همه آنان عادل‌تری. تو از همه آنان آگاه‌تری و سرانجام، تو به لحاظ مزیت و مرتبت، والاترین آنان نزد خداوندی.(۲)

پس طبق مدارک معتبر از شیعه و اهل سنت، برای خلفا حسن سابقه‌ای در زمان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) ثابت نمی‌شود. از طرف دیگر، طبق مدارک موثق و صحیح، حُسن سابقه امیرمؤمنان (علیه السلام) حقیقتی است که نه تنها شیعیان، بلکه اهل سنت و غیر مسلمانان به آن اعتراف کرده‌اند.

عملکرد خلفا بعد از رحلت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله)

شبهه‌کننده این بار به حسن سلوک و زهد و پارسایی خلفا در طول زندگی‌شان اشاره می‌کند و می‌گوید:

۱- المعجم الصغیر، طبرانی، ج۲، ص۱۱؛ مجمع الزوائد، ج۶، صص ۱۵۰و ۱۵۱؛ المستدرک، حاکم، ج۳، ص۳۸؛ عیون الاثر، ج۲، ص۱۳۵؛ السنن الکبری، نسائی، ج۵، ص۴۶.

۲- حلیهٔ الاولیاء، ج۱، صص۶۵ و ۶۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج۹، ص۱۷۳؛ کنزالعمال، ج۱۱، ص۶۱۷؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۴۲، ص۵۸؛ فضائل الصحابهٔ، ص۱۵.

ص:۱۱۱

خلفا بعد از وفات رسول‌الله، زهد و تقوا پیشه کردند. فرزندان خود را پادشاه و جانشین خود نکردند. انصار، ابوبکر را انتخاب نمودند که از قبیله و قوم و کشور دوری بود. ابوبکر، عمر را خلیفه کرد که هیچ‌گونه رشته فامیلی با او نداشت. عمر شش نفر را نامزد خلافت کرد که در بین آنها حضرت علی و پسرعمه ایشان (زبیر) هم بود و دیگران نیز کوچک‌ترین رشته خویشاوندی با عمر نداشتند. آنها حتی در شورای شش نفره، علی را هم دعوت نمودند.

سیاست تقواپیشگی

در ابتدا باید گفت ما از هیچ‌یک از صحابه حقیقی رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) کینه نداریم و تنها در اینجا عملکرد خلفا را نقل می‌کنیم؛ اقداماتی که در رأس آنها، مخالفت با غدیر و ایجاد بدعت‌های بسیار است.

نکته اینجاست که این مخالفت‌های صریح با قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، با پوشش تقوا و زهد ظاهری انجام می‌گرفت تا صاحبان قدرت و حکومت، به آسانی به اعتقادات مردم راه پیدا کنند.

گفتنی است خلیفه اول و دوم، در مواردی، مخالفت‌های صریحی با احکام نبوی داشتند و حتی آشکارا می‌گفتند: «پیامبر این‌گونه فرمود. ولی من چیز دیگری می‌گویم» ؛ برای نمونه، متعه حج تمتع و متعه زنان، دو متعه‌ای بود که در زمان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) حلال بود. اما عمر آنها را حرام کرد و گفت: «دو متعه (۱)در زمان پیامبراکرم، حلال بود و من امروز آنها را حرام می‌کنم و کسانی که مرتکب این دو شوند، آنها را به کیفر

۱- یکی متعه زنان و دیگری متعه حج.

ص:۱۱۲

می‌رسانم» .(۱)

آیا عمر از خود، حلالی را حرام می‌کرد، یا به او وحی می‌شد؟ ! آیا این کار برای مصلحت مردم بود یا برای تخریب دین؟ !

از دیگر بـدعت‌های خلیفه دوم، نماز تراویـح است. ظاهر برخی نصوص نشان می‌دهد نخستین کسـی که جماعت در نافله رمضان را سنت کرد، عمربن‌خطـاب بود. درحـالی‌که زمان پیغمبر (صـلی الله علیه و آله) و دوره خلافت ابوبکر چنین چیزی وجود نـداشت. اما عمر با استحسان به این امر رأی داد و مردم را بـدان ترغیب کرد و خود معترف بود که این بـدعت است. اما می‌گفت بدعت خوبی است! (۲)

نویسـنده کتاب می‌گویـد: «خلفا به عیش و عشـرت مشـغول نشدند، بلکه زهد و پارسایی پیشه کردند» . ولی می‌دانیم منفعت تنها در سود مالی و عیش و نوش نیست. بلکه لذت ریاست و شهرت، اگر از لذت منفعت مالی بیشتر نباشد، کمتر نیست.

نویسنده در نکته بعدی خود می‌گوید: «خلفا، فرزندان خود را پادشاه و جانشین خود نکردند» .

البته مسلم است که انتخاب نکردن فرزند برای جانشینی، نشانه

۱- تفسیر الرازی، ج۲، ص۱۶۷ و ج ۳، صص ۲۰۱ و ۲۰۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج۱، ص۱۸۲ و ج۱۲، صص ۲۵۱ و ۲۵۲؛ البیان والتبیان، الجاحظ، ج۲، ص۲۲۳، أحکام القرآن، الجصاص، ج۱، صص ۳۴۲ و ۳۴۵ و ج ۲، ص۱۸۴؛ تفسیر القرطبی، ج ۲، ص ۲۷۰؛ المبسوط، السرخسی الحنفی، ج۴، ص۲۷؛ زاد المعاد، ابن‌القیم، ج۱، ص۴۴۴؛ کنز العمال، ج۸، صص ۲۹۳ و ۲۹۴؛ ضوء الشمس، ج ۲، ص۹۴؛ سنن البیهقی، ج ۷، ص۲۰۶؛ الغدیر، ج۶، ص۲۱۱؛ المغنی، ابن‌قدامة، ج ۷، ص۵۲۷؛ المحلی، ابن‌حزم، ج ۷، ص۱۰۷؛ شرح معانی الاثار، الطحاوی، ص ۳۷۴؛ مقدمة مرآة العقول، ج۱، ص ۲۰۰.

۲- صحیح البخاری، ج ۲، ص۲۵۲؛ موطأ، مالک، ج۱، ص۱۱۴؛ الطرائف، ابن‌طاوس، ص۴۴۵.

ص:۱۱۳

مشروعیت حکومتی نیست. اما آنچه در ارتباط میان دو نفر مهم است، دوستی و محبت است نه فقط خویشاوندی. چه بسا خویشاوندی‌هایی که نشانی از محبت و دوستی در آنها نیست؛ برای نمونه می‌توان به رابطه خویشاوندی حضرت نوح (علیه السلام) و فرزندش اشاره کرد.(۱)

از طرفی، ابوبکر به خوبی می‌دانست وقتی عمر به بزرگ انصار، سعدبن‌عباده رحم نکرده است، به فرزند او نیز رحم نمی‌کند. عمر نیز عثمان را می‌شناخت. در واقع خلفا با این کار، جان فرزندان خود را حفظ کردند.

نویسنده در انتها ادعا می‌کند خلفا نه تنها حضرت علی (علیه السلام) را نکشتند، بلکه ایشان را در امور مختلف بر جایگاه مشورت قرار می‌دادند و عزیز می‌داشتند.

ولی باید گفت شیعیان معتقدند که نه تنها خلفا حضرت علی (علیه السلام) را در جایگاه اصلی خویش قرار نداند، بلکه بزرگ‌ترین بی‌احترامی‌ها و اهانت‌ها را به ایشان روا داشتند: ریسمان به گردن ایشان بستند و برای گرفتن بیعت اجباری ایشان را بر زمین کشاندند (۲)و همسرش حضرت زهرا (علیها السلام) را نیز به شهادت رساندند.(۳)

اما علت نکشتن حضرت، و مشاوره گرفتن از ایشان بسیار واضح است؛

۱- وَ نادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمِینَ * قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ هود: ۴۵ و۴۶ .

۲- الامامهٔ والسیاسهٔ با تحقیق الشیری، باب کیف کانت بیعهٔ علی‌بن‌ابی‌طالب؛ اثبات الوصیهٔ، المسعودی، ص۱۴۶؛ الشافی، سید مرتضی، ج۳، ص۲۴۴.

۳- تفسیر العیاشی، ج۲، ص۶۷؛ کتاب سلیم‌بن‌قیس، ص۸۶۴؛ المصنف، ابن‌ابی‌شیبه، ج۸، ص۵۷۲؛ انساب الاشراف، ج۱، ص۵۸۶.

ص:۱۱۴

زیرا آنها به امیرمؤمنان (علیه السلام) محتاج بودند؛ همچنان‌که در کتب اهل‌سنت نیز به آن اشاره شده است. خلیفه دوم در این‌باره گفته است: «لو لا علی لهلک عمر»(۱)؛ «اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد» . در واقع آنان برای حفظ حکومت در تمامی امور قضایی(۲)، نظامی(۳)، علمی و اعتقادی به حضرت علی (علیه السلام) نیاز داشتند. اما اینکه خود امام برای مشورت و یاری خلفا پیش‌قدم شود، ما مورد صحیحی سراغ نداریم. البته حضرت در موارد فراوانی، افراد بی‌گناهی را که از امام استغاثه کرده‌اند، یاری کرده است. اگر به نظر برخی، چنین اموری را نیز از مصادیق مشورت بدانیم، به یقین امام از این مشاوره‌ها داشته‌اند.

برای اثبات این ادعا کافی است تعداد مراجعه‌های خلفا به امیرمؤمنان (علیه السلام) را در تاریخ بررسی کنیم: خلیفه اول در دو سال و سه ماه دوران خلافت خود، چهارده بار به حضرت علی (علیه السلام) مراجعه کرد.(۴)خلیفه دوم در ده سال و پنج ماه خلافت خود ۸۵ بار به حضرت علی (علیه السلام) مراجعه کرد (۵)و خلیفه سوم در دوازده سال خلافت خود، هشت بار به حضرت علی (علیه السلام) مراجعه کرد.(۶)

البته افزون بر این، خلفا از فرموده پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) آگاه بودند که امیرمؤمنان را در نبود یاور، به صبوری توصیه کرده بود؛ به همین علت

۱- الاستیعاب فی معرفهٔ الاصحاب، یوسف بن عبدالله بن محمد بن‌عبدالبر، ج۳، ص۱۱۰۳.

۲- سنن ابی داوود، ج۴، ص۱۴۰؛ صحیح البخاری، ج۶، ص۲۴۹۹؛ تفسیر الکبیر، فخر رازی، ج۲۱، ص۲۲.

۳- کتاب الفتوح، ابی‌محمد احمدبن‌اعثم الکوفی، ج۲، صص۲۹۰ – ۲۹۵.

۴- علی و خلفا، صص۷۳ – ۹۷.

۵- همان، صص۹۹ – ۳۳۳.

۶- همان، صص۳۳۵ – ۳۴۵.

ص:۱۱۵

قدری آسوده‌خاطر بودند.

پس به نظر نمی‌رسد که عملکرد خلفا نیز بتواند افسانه بودن ماجرای غدیر و باطل‌بودن عقاید شیعه را ثابت کند. اما ممکن است کسی سؤال کند یا مدعی شود که در آن زمان، اقدام‌های مثبت نیز انجام شده و نفعی به اسلام رسیده است.

در پاسخ باید گفت: هرچند ممکن است حاکم ظالم نیز به ظاهر فوایدی را به مردم برساند. اما بحث درباره غصب نکردن و به حق‌بودن حکومت است؛ برای مثال تصور کنید شخصی با حیله‌گری، شما را از خانه‌تان بیرون کند و خود را صاحب آن خانه و زندگی معرفی کند و در تمام امور شما تصرف کند و آن‌گاه با تلاش بسیار به توسعه و تعمیر آن خانه بپردازد. آیا شما این‌گونه توسعه و تعمیر و تزیین را خدمت و احسان به خود می‌دانید؟ ! خیر، بلکه تمام اینها را که به دنبال غصب خانه انجام می‌شود، در واقع عملی خائنانه و تصرفی غاصبانه، افزون بر خیانت و ظلم اصلی‌اش، می‌شناسید!

ص:۱۱۶

ص:۱۱۷

شبهه پانزدهم: نقش و عملکرد عامه مردم، یعنی مهاجر و انصار

اشاره

نویسنده در ادامه شبهات خود به بررسی عملکرد مهاجر و انصار در آن زمان پرداخته است تا عقاید شیعه را در واقعه غدیر، دروغ و داستان‌سرایی جلوه دهد. وی می‌نویسد:

عملکرد مهاجر و انصار در زمان رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) نشان می‌دهد که شیعه دروغ می‌گوید و اصلاً غدیر و جانشینی و غصب خلافتی وجود نداشته است؛ چرا که زمان رسول‌الله، پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر فرمانی که می‌دادند، آنها پیروی می‌کردند. می‌فرمود روزه بگیرید، می‌گرفتند. جهاد کنید، می‌جنگیدند. اهالی مدینه (انصار) تا دیروز بچه‌های خود را فدای دین محمد (صلی الله علیه و آله) می‌کردند؛ چرا باید تا دیروز بچه‌های خود را قربان دستورهای رسول‌الله کنند و امروز به‌خاطر هیچ و پوچ، حرف پیامبر را زیر پا بگذارند. دلیلی ندارد که انصار مدینه در توطئه، همدست ابوبکر شوند و زحمات خود را برباد دهند! برای آنها ابوبکر و علی فرقی با هم نداشتند. هر دو مهاجر و قریشی بودند.

ص:۱۱۸

پیمان‌شکنی مهاجر و انصار

افراد بسیاری از مهاجر و انصار، فرمانبردار پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) بودند و حتی مانند «معاذبن‌جبل» با پیامبر پیمان بستند که ایشان و ذریه ایشان را همانند خود و فرزندانشان یاری کنند. اما درست به همین علت، پایه‌گذاران سقیفه تلاش کردند تا با تغییر نگاه مردم، خلافت را به دست خود بگیرند. بنابراین تصمیم گرفتند برای فشار به حضرت علی (علیه السلام) ، فدك را از ایشان بگیرند و خمس را به او ندهند تا ایشان (علیه السلام) نتواند یارانی تهیه کند؛ زیرا خوب می‌دانستند که مردمان، دنیاپرست‌اند و در سایه بذل مال، جانفشانی می‌کنند. در تاریخ آمده است:

حضرت زهرا (علیها السلام) وقتی برای بازپس گرفتن فدك به در خانه مهاجر و انصار رفتند، هیچ‌کس ایشان را یاری نفرمود تا حضرت نزد همان معاذبن‌جبل، یار وفادار پیامبررفت و گفت: «ای معاذبن‌جبل! من نزد تو آمده، یاری می‌جویم. تو با رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) چنین بیعت کردی که او و ذریه‌اش را یاری کنی و همان‌گونه که از خودت و فرزندانت دفاع می‌کنی، از او و ذریه ایشان هم دفاع کنی. ابوبکر، فدك را از من غصب کرده و نماینده مرا از آن سرزمین بیرون رانده است» . معاذ گفت: «آیا کسی دیگر هم با من هست؟» حضرت زهرا (علیها السلام) فرمودند: «نه! هیچ‌کس جواب مثبت به من نداده است» . گفت: «پس از من در یاری تو چه کاری ساخته است؟» حضرت از نزد او خارج شدند درحالی‌که می‌فرمودند: «به خدا سوگند! حتی یک کلمه با تو سخن نخواهم گفت تا اینکه در حضور رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) حاضر شویم» (۱)

۱- بحارالانوار، ج۲۹، ص۱۹۱؛ الغدیر، ج۳، صص۱۰۳ و ۱۰۴.

ص:۱۱۹

و در جایی دیگر چنین می‌خوانیم:

علی شبانگاه، درحالی که فاطمه را بر چهارپایی سوار کرده بود، بیرون آمد و با او در محافل انصار می‌آمد و فاطمه از آنها یاری می‌طلبید. اما آنها می‌گفتند: «ای دختر پیامبر خدا! بیعت ما برای این مرد، ابوبکر، انجام شد و اگرهمسر و پسرعموی تو، قبل از ابوبکر نزد ما می‌شتافت، ما به‌سوی ابوبکر مایل نمی‌شدیم» . پس علی می‌گفت: «آیا من [جنازه] پیامبر خدا را در خانه‌اش رها می‌کردم و او را دفن نمی‌کردم و [از خانه] بیرون می‌آمدم تا با مردم بر سر حکومتش کشمکش کنم؟ !» پس فاطمه گفت: «علی جز آنچه شایسته او بود، انجام نداد و آنها کاری کردند که خداوند از آنها حساب خواهد کشید و در پی آنهاست» .(۱)

بنابراین مهاجر و انصار، دختر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و همسر ایشان را چنان تنها گذاشتند که حضرت زهرا (علیها السلام) همراه عده‌ای از زنان و بانوان خویشاوند، برای اعتراض نزد ابوبکر رفت.

ابوبکر با عده زیادی از مهاجر و انصار و دیگر افراد در مسجد نشسته بود که حضرت زهرا (علیها السلام) وارد شد. با آمدن حضرت، پرده‌ای بین ایشان و مردم آویخته شد. حضرت زهرا (علیها السلام) نشست و چنان از سوز دل ناله زد که قلب‌ها به لرزه درآمد و اشک‌ها جاری شد. پس از آرامش مجلس، حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود:

شما بندگان خدا، پرچم و عَلَم امر و نهی الهی، و دربردارنده دین و وحی او و پاسداران خدا بر خود، و رساننده احکام الهی به امت‌هایی هستید که در اطراف شمایند. در بین شما شخصی است که استحقاق

۱- الإمامهٔ والسیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۹.

ص:۱۲۰

زعامت دارد و او کسی است که قبلاً در مورد او متعهد شده‌اید.

آگاه باشید! به خدا قسم شما را می‌بینم که به زندگی راحت میل کرده‌اید و کسی که سزاوار منصب حل و فصل امور است، از جایگاهش دور گردانده‌اید. تن به راحتی در داده‌اید و از جای وسیع به‌جای تنگ پناه آورده‌اید. از دین برگشته‌اید. آنچه را که حفظ می‌کردید، دور افکنده‌اید و چیزی را که به آسانی خورده‌بودید، برگردانده‌اید. . .

آن‌گاه حضرت زهرا (علیها السلام) برخاستند و به راه افتادند. «رافع‌بن‌فارعه» به دنبال حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) آمد و گفت: «ای برترین بانوان! اگر حضرت ابوالحسن علی (علیه السلام) در رابطه با این مسئله، قبل از بیعتی که با ابوبکر شد، صحبتی می‌کرد و این مطلب را به مردم تذکر می‌داد، ما شخص دیگری را به‌جای او نمی‌پذیرفتیم» . حضرت با حالت غضب به او فرمود: «از من دور شو! خداوند بعد از واقعه غدیر خم برای احدی، دلیل و عذری باقی نگذارده است» .(۱)

هنگامی که حضرت زهرا (علیها السلام) به خانه بازگشت، مریض شد. زنان مهاجر و انصار به عیادت حضرت آمدند و گفتند: «ای دختر پیامبر حالتان چگونه است؟» حضرت زهرا (علیها السلام) حمد الهی به‌جای آورد و بر پدر بزرگوارش درود فرستاد و سپس فرمود:

صبح کرده‌ام درحالی‌که به خدا سوگند از دنیای شما متنفرم و آن را رها کرده‌ام و نسبت به مردان شما غضبناکم. با امتحان اول، آنان را به دور افکندم و با آزمایشِ عمقِ ایمانشان، آنان را مورد غضب و ملامت

۱- بحارالانوار، ج۸، ص۱۱۴.

ص:۱۲۱

قرار دادم. پس ننگ بر کندشدن شمشیر و بی‌استقامتی نیزه و اضطراب فکر و تزلزل روح و ترس از فتنه و جنگ! چه بد است آنچه برای آینده خود مهیا کرده‌اند که خداوند بر آنان غضب کرده و دائماً در عذاب خواهند بود.

بنابراین چاره جز این نبود که قلاده آن را بر گردنشان افکندم و سنگینی آن را بر دوششان قرار دادم و ننگ آن را بر سرشان افکندم. پس خیر از ظالمان دور باد و به بلا دچار شوند و از آثار نیک محروم باشند و از رحمت خدا دور گردند. وای بر آنان! خلافت را از کوه‌های بلند رسالت و پایه‌های نبوت و محل نزول روح‌الامین با وحی مبین و از عالمان آگاه و حاذق در امر دنیا و دین به کجا کشاندند. بدانید که این زیان آشکار است. از ابوالحسن، علی (علیه السلام) ، چه چیزی را نپسندیدند؟ به خدا قسم! ناراضی بودند از صلابت شمشیرش و بی‌پروایی او از مرگش و شدت حمله‌هایش و برخوردهای عبرت‌آموز او در جنگ، و از تبحر او در کتاب خدا و غضب او در امر الهی. به خدا سوگند! اگر از گرفتن مهاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را به او (علی (علیه السلام)) سپرده بود، خودداری نمی‌کردند، با او انس می‌گرفت و آنان را چنان به آرامی سیر می‌داد که محل بستن مهار را زخمی نکند و حرکت‌دهنده آن خسته نشود و سواره آن به اضطراب نیفتد و آنان را بر سر آبی فراوان و گوارا و زلال و وسیع می‌برد که آب آن از دو طرف نهر لبریز باشد و دو سوی آن گل‌آلود نشود، و آنان را از آنجا سیراب بیرون می‌آورد، و درحالی‌که برای آنان سیرابی را پسندیده، خود از آن استفاده نمی‌کرد مگر به قدر رفع عطش و دفع شدت گرسنگی، و اگر خلافت را به او می‌سپردند برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می‌شد. ولی آنان از حق روی

ص:۱۲۲

گردانیدند. پس به زودی خداوند آنان را به آنچه برای خود کسب کرده‌اند، مؤاخذه می‌کند و به زودی می‌رسد به کسانی که ظلم نموده‌اند، سزای آنچه کسب کرده‌اند و نمی‌توانند مانع چنین عاقبتی شوند.

به کدامین سو روی آورده‌اند و به کدام تکیه‌گاهی اتکا نموده‌اند و به کدام پایه‌ای اعتماد نموده‌اند و به کدام دستاویزی چنگ زده‌اند و بر ضد کدامین ذریه اقدام کرده‌اند و بر آنان چیره شده‌اند و چه کسی را انتخاب، و چه کسی را رها کرده‌اند؟! چه بد سرپرستی و چه بد دوستانی! و برای ظالمان چه بد جایگزینی است.(۱)

بنابراین بی‌یاور گذاشتن امیرمؤمنان (علیه السلام) مقدمه‌ای شد که جاه‌طلبان مهاجر و انصار، در سقیفه بنی‌ساعده، دور هم جمع شدند تا بر جانشین و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مسلط شوند. میان آنها یکی سخن آغاز کرد و گفت: «امیری از ما (مهاجر)، و امیری از شما (انصار)، باشد». خلاصه آنکه کشاکش دامنه‌داری درگرفت و مهاجر و انصار بر هم سبقت گرفتند. حتی کار به تهدید و مشاجره کشید. در این بین، عمربن‌خطاب، طبق نقشه قبلی، دست ابوبکر را گرفت و با او بیعت کرد و دیگران را نیز به زر و زور، و مخالفان را به نیروی شمشیر، وادار به بیعت کرد.

نتیجه‌گیری

بنابراین بسیاری از مهاجر و انصار، اگرچه در زمان رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) به ظاهر مطیع پیامبر بودند، اما به همان راحتی که پیمان خود را فراموش

۱- بحارالانوار، ج۴۳، صص۱۵۸ و ۱۵۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج۱۶، ص۲۳۴؛ دلائل الامامة، صص۴۰ و ۴۱؛ احتجاج، ج۱، صص۱۴۷ - ۱۴۹.

ص:۱۲۳

کردنـد و دختر پیـامبر (علیهـا السـلام) را غضـبناک کردنـد و تنهـا گذاشـتند، غـدیر را هم فراموش کردنـد و از حرص مـال یـا ترس حکومت، و به قول حضـرت زهرا (علیها السلام) برای اضطراب فکر، تزلزل روح و ترس از فتنه و جنگ، امیرمؤمنان (علیه السلام) را تنها گذاشتند!

ص:۱۲۴

ص:۱۲۵

نتیجه نهایی

اشاره

شیعیان درباره حقیقت ماجرای غدیر دروغ نگفته‌اند؛ زیرا هیچ‌کدام از طرف‌های مؤثر در ماجرای غدیر، نقش اثبات‌کننده و تأییدکننده‌ای برای حکومت غاصب نداشته‌اند. نه خداوند در قرآن کریم درباره حضرت علی (علیه السلام) و امامت ایشان سکوت کرده است و نه رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) در دفاع از حق ایشان کوتاهی کرده است. همچنین نه سابقه خلفا به حقانیت حکومتشان کمکی کرد و نه عملکرد مهاجر و انصار افسانه‌بودن ماجرای غدیر را ثابت کرد.

بنابراین از خواننده این کتاب که ادعای دو طرف دعوا را به دقت خوانده و بررسی کرده است، می‌خواهیم که قبل از پذیرش ادعای یکی از دو طرف، به یکی از اصول و قواعد رایج و پذیرفته‌شده توجه کند:

اصل عمل به قدر متیقّن

از اصول و قواعدی که قضات به آن عمل می‌کنند این است که به قدر متیقن ادعای طرفین که هر دو به آن رضایت داده‌اند، حکم می‌کنند

ص:۱۲۶

تا مطمئن شوند به حق رأی صادر کرد، و مورد غضب و عتاب خداوند واقع نمی‌شوند.

حالا در اینجا هم نویسنده کتاب و شیعیان هر دو با این مطلب که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خلیفه پیامبر بوده است و دوستی با او و اهلش واجب و لازم است موافق‌اند. اما شیعیان می‌گویند امیرالمؤمنین تنها خلیفه پیامبر اسلام است و تنها دوستی و اطاعت از ایشان لازم و واجب است. ولی نویسنده کتاب می‌گوید امیرالمؤمنین خلیفه چهارم رسول‌الله است و دوستی با هر چهار خلیفه لازم و واجب است.

پس اگر مخاطب برای یافتن راه صحیح و امان از عقاب اخروی بگوید که من پیرو و محب امیرالمؤمنین هستم، بی‌شک از او پذیرفته می‌شود؛ چرا که عقیده‌ای را پذیرفته که مورد قبول تمام مسلمانان است. اما آیا ادعای خلاف آنان هم می‌تواند این‌گونه بی‌تردید پذیرفته شود؟ !

اینک چند سؤال از نویسنده کتاب «راهی دیگر برای کشف حقیقت» :

۱. چرا خداوند اسم هیچ‌کدام از خلفای سه‌گانه را در هیچ آیه‌ای از قرآن ذکر نکرده است؟ این در حالی‌است که شما خلفا را بزرگ می‌دارید و آنان را جانشین به حق رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) می‌دانید!

۲. «ماوردی شافعی» و «ابویعلی حنبلی» به صراحت گفته‌اند: «در بیعت با ابوبکر، اجماعی در کار نبوده و هرگونه سخن از اجماع، گزاف است» . مفسر بزرگ اهل‌سنت، قرطبی، (متوفای ۶۷۱ه. ق) نیز مدعی است که خلافت ابوبکر فقط به‌واسطه بیعت عمر منعقد گردید. پس چرا شما ادعا می‌کنید که درباره خلافت ابوبکر اجماع شده است؟ !

۳. در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب معتبر آمده است که

۴.

ص:۱۲۷

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فاطمه پاره تن من است و هرکس او را بیازارد و غضبناک کند، مرا آزرده است» . از طرفی در همان صحیح بخاری و مسلم آمده است: «فاطمه (علیها السلام) از دست ابوبکر غضبناک شد و تا آخر عمر با وی سخن نگفت» . این دو روایت را چگونه با هم جمع می‌کنید؟ !

۵. در صحیح مسلم آمده است: «حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) و عباس، عموی پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) ، حکومت عمر و ابوبکر را حکومت صالح و به‌حقی نمی‌دانستند» . نویسنده کتاب، درباره این روایت چه می‌گویید؟ ! (۱)

۶. طبق حکم فقهی «ترمذی» که می‌گوید: «کسی که در بلاد اسلامی به حکومت برسد، چه به حق و چه به ناحق، اگر کسی علیه وی قیام کند، مرتد است» ، آیا این حکم نیز درباره عایشه که در زمان خلافت امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) قیام کرد، صادق است؛ یعنی عایشه مرتد شده است؟

۷. اگر آیه تطهیر زنان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را نیز شامل می‌شود، پس چرا عایشه با علی بن ابی‌طالب جنگ کرد؟ مگر دو معصوم که هدفشان فقط خداست، با هم جنگ می‌کنند؟ !

۸. آیا صحیح است که می‌گویند خلافت ابوبکر نه با شورا و نه با اجماع مسلمانان بوده است، بلکه فقط با اشاره عمربن‌خطاب محقق شده است؟ اگر چنین باشد، آیا بر تمام مسلمانان پیروی از یک نفر، که خود

.۹

۱- صحیح مسلم، ج۳، ص۱۴۳.

ص:۱۲۸

در آن وقت خلیفه نبوده، واجب است؟ ! اگر کسی پیروی نکند، آیا خونش حلال می‌شود؟ !

البته درخور توجه است جمعی از دانشمندان بزرگ اهل تسنن، مانند ابویعلی حنبلی(۱)، غزالی، قرطبی و عضدالدین ایجی، وجود هرگونه اجماعی را انکار کرده، بلکه غیر لازم دانسته‌اند.

والسلام علی من اتّبع الهدی.

۱- احکام السلطانیهٔ، صص۷- ۱۱.

ص:۱۲۹

کتابنامه

بیشتر منابع این کتاب از نرم‌افزار «مکتبهٔ اهل البیت» و تعدادی هم از نرم‌افزار «مکتبهٔ الشاملهٔ» استخراج شده است.

* قرآن کریم.

۱. اثبات الوصیهٔ للإمام علی‌بن‌ابی‌طالب، ابوالحسن مسعودی.

۲. اثبات الهداهٔ، شیخ حر عاملی.

۳. الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی.

۴. احقاق الحق، الشهید نورالله التستری.

۵. الإرشاد فی معرفهٔ حجج الله علی العباد، أبی عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی الشیخ المفید.

۶. ارشاد القلوب المنجی من عمل به من الیم العقاب، الحسن بن ابی الحسن محمد الدیلمی.

۷. الاستیعاب فی معرفهٔ الاصحاب، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر.

۸. اسدالغابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ، عزالدین ابی‌الحسن بن علی بن محمد بن عبدالکریم الجزیری معروف بابن‌اثیر.

۹. اسرار غدیر، محمدباقر انصاری.

۱۰. أسنی المطالب، محمد بن درویش البیروتی.

۱۱.

ص:۱۳۰

۱۲. الاقبال، سید بن طاووس.

۱۳. امالی، شیخ طوسی.

۱۴. امام شناسی، آیت‌الله سید محمد حسین حسینی تهرانی.

۱۵. الامامهٔ والخلافهٔ، مقاتل بن عطیه حنفی.

۱۶. الامامهٔ والسیاسهٔ، ابن قتیبه الدینوری.

۱۷. امتاع الأسـماع بما للنبی [(صلی الله علیه و آله)] من الأحوال والأموال والحفدهٔ والمتاع، تقی‌الدین أحمد بن علی بن عبدالقادر بن محمد المقریزی.

۱۸. انساب الأشراف، احمد بن یحیی بن جابر البلاذری.

۱۹. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی.

۲۰. البدایهٔ والنهایهٔ، حافظ أبی‌الفداء إسماعیل بن کثیر الدمشقی.

۲۱. بنات النبی ام ربائبه، جعفر مرتضی العاملی.

۲۲. البیان والتبیین، جاحظ.

۲۳. پیشوایی در اسلام، آیت‌الله جعفر سبحانی.

۲۴. تاریخ الأمم والملوک، أبوجعفر محمدبن‌جریر الطبری.

۲۵. تاریخ بغداد أو مدینهٔ السلام، حافظ أبی‌بکر أحمدبن‌علی الخطیب البغدادی.

۲۶. تاریخ مدینهٔ دمشق، حافظ أبی‌القاسم علی بن الحسن بن هبهٔ الله بن عبدالله الشافعی المعروف بابن‌عساکر.

۲۷. تاریخ موالید الائمه، ابن الخشاب البغدادی.

۲۸. التاریخ والاسلام، جعفر مرتضی العاملی.

۲۹. تذکرهٔالخواص، سبطبن‌جوزی.

۳۰. ترجمه امالی شیخ صدوق، محمد باقر کمره‌ای.

۳۱. تفسیر الصّافی، فیض کاشانی.

۳۲. تفسیر القرآن العظیم، حافظ عمادالدین أبوالفداء إسماعیل بن کثیر القرشی الدمشقی.

۳۳. تفسیر القمی، أبی‌الحسن علی بن إبراهیم القمی.

۳۴.

ص:۱۳۱

۳۵. تفسیر روح المعانی، آلوسی.

۳۶. تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه الحویزی.

۳۷. تفسیر ثعلبی، الثعلبی.

۳۸. تفسیرعیاشی، أبی‌النظر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی المعروف بالعیاشی.

۳۹. تفسیرفخر رازی، الرازی.

۴۰. تلخیص الشافی، شیخ طوسی.

۴۱. تنویر الحوالک شرح علی موطأ مالک، جلال‌الدین عبدالرحمن بن أبی‌بکر السیوطی الشافعی.

۴۲. جامع البیان عن تأویل آی القرآن، أبی‌جعفر محمد بن جریر الطبری.

۴۳. الجامع الصحیح وهو سنن الترمذی، ابی‌عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی.

۴۴. حدیث الغدیر و شبهة شکوی جیش الیمن، السید محمد الحسینی القزوینی.

۴۵. حلیة الاولیا و طبقات الأصفیاء، ابونعیم احمد بن عبدالله الاصبهانی.

۴۶. خصائص امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب، کرم الله وجهه، حافظ أبی‌عبدالرحمان أحمد بن شعیب النسائی الشافعی.

۴۷. خلاصه عبقات الانوار فی إمامة الأئمة الأطهار، آیت‌الله سید علی الحسینی المیلانی.

۴۸. الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر السیوطی.

۴۹. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، حافظ محب‌الدین أحمد بن عبدالله الطبری.

۵۰. الریاض النّضرة، المحب الطبری.

۵۱. زاد المعاد، ا بن القیم.

۵۲. زین الفتی، الحافظ العاصمی.

۵۳. السقیفة، مرتضی عسکری.

۵۴. سنن ابن ماجه، حافظ أبی‌عبدالله محمد بن یزید القزوینی ابن‌ماجه.

۵۵.

ص:۱۳۲

۵۶. سنن البیهقی، احمد بن الحسین البیهقی.

۵۷. سنن الترمذی وهو الجامع الصحیح، حافظ أبی‌عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی.

۵۸. السیرة الحلبیه، الحلبی.

۵۹. سیرة النبوّیة، ابن هشام.

۶۰. الشافی فی الإمامة، الشریف المرتضی.

۶۱. الشافی، عبدالله بن حمزه زیدی.

۶۲. شرح المقاصد فی علم الکلام، التفتازانی.

۶۳. شرح المواقف، میر شریف الجرجانی.

۶۴. شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید.

۶۵. شرف المصطفی، حافظ ابو سعید نیشابوری.

۶۶. شرف الموید لآل محمد، شیخ علامه یوسف نبهانی.

۶۷. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی أهل البیت: ، حافظ الکبیر عبیدالله بن أحمد المعروف بالحاکم الحسکانی الحذاء الحنفی النیسابوری.

۶۸. صحیح ابن‌حبان بترتیب ابن‌بلبان، الأمیر علاءالدین علی بن بلبان الفارسی.

۶۹. صحیح البخاری، أبی‌عبدالله محمد بن إسماعیل بن إبراهیم ا بن المغیرة بن بردزبة البخاری الجعفی.

۷۰. صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج النیسابوری.

۷۱. الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم، علامة المتکلم الشیخ زین‌الدین أبی‌محمد علی بن یونس العاملی النباطی البیاضی.

۷۲. الطبقات الکبری، محمد بن سعد.

۷۳. الطرائف، ابن طاووس.

۷۴. العقدالفرید، ا بن عبدربه اندلسی.

۷۵. علل الشرایع، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق) .

۷۶. عمدةالقاری، العینی.

۷۷.

ص:۱۳۳

۷۸. غایهٔ المرام وحجهٔ الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص والعام، السید هاشم البحرانی الموسوی التوبلی.

۷۹. الغدیر فی الکتاب والسنهٔ والأدب، الشیخ عبدالحسین احمد الأمینی النجفی.

۸۰. الفرائد السمطین فی فضائل مرتضی والبطول والسبطین، ابراهیم بن سعدالدین محمد بن ابی‌بکر بن حمویه بن محمد جوینی.

۸۱. فضائل الخمسهٔ، محقق فیروزآبادی.

۸۲. فضایل الصحابه، احمد بن شعیب النسائی.

۸۳. الفوائد الرضویهٔ فی احوال علماءالمذهب الجعفریهٔ، محدث قمی.

۸۴. فیض القدیر، محمد عبدالرؤوف المناوی.

۸۵. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی.

۸۶. کامل بهایی.

۸۷. الکامل فی التاریخ، الشیخ عزالدین أبی‌الحسن علی بن أبی‌الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی المعروف بابن الأثیر.

۸۸. کتاب المواقف، القاضی عضدالدین عبدالرحمن‌بن‌أحمد الإیجی.

۸۹. کتاب سلیم‌بن‌قیس الهلالی، سلیم‌بن‌قیس هلالی.

۹۰. الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، أبی‌القاسم جارالله محمودبن‌عمر الزمخشری الخوارزمی.

۹۱. الکشف والبیان، ابواسحاق احمدبن‌محمد ابراهیم الثعلبی النیسابوری.

۹۲. کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، علاءالدین علی المتقی بن حسام‌الدین الهندی البرهان فوری المتوفی.

۹۳. المبسوط، محمد بن الحسن الطوسی.

۹۴. مثالب النواصب، ابن شهرآشوب.

۹۵. المجال السنیهٔ، سید محسن امین.

۹۶. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، حافظ نورالدین علی بن أبی‌بکر الهیثمی.

۹۷. مجمع النورین وملتقی البحرین، شیخ ابوالحسن مرندی.

۹۸.

ص:۱۳۴

۹۹. المحلی، ابن حزم.

۱۰۰. محمد پیامبری که از نو باید شناخت، کنستان ویرژیل گیورگیو.

۱۰۱. مختصر تاریخ مدینه دمشق، ابن منظور.

۱۰۲. مدینهٔ المعاجز، السید هاشم بحرانی.

۱۰۳. مرآهٔ العقول فی شرح اخبار آل الرسول، العلامهٔ شیخ الاسلام المولی محمدباقر مجلسی.

۱۰۴. مستدرک الوسایل، میرزا حسین النوری.

۱۰۵. مسند احمد، أحمدبن‌حنبل.

۱۰۶. مصنف ابن‌أبی‌شیبهٔ فی الأحادیث والآثار، حافظ عبدالله بن محمد بن أبی شیبهٔ الکوفی العبسی.

۱۰۷. المصنف، حافظ الکبیر أبی‌بکر عبدالرزاق بن همام الصنعانی.

۱۰۸. المعجم الأوسط، حافظ أبی‌القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی.

۱۰۹. المعجم الصغیر، سلیمان بن احمد الطبرانی.

۱۱۰. المعجم الکبیر، سلیمان بن احمد الطبرانی.

۱۱۱. المغنی، ابن قدامهٔ.

۱۱۲. مقتل الحسین، ابوالمعید الموفق بن احمد المکی اخطب خوارزمی.

۱۱۳. الملل والنحل، أبی‌الفتح محمد بن عبدالکریم بن أبی‌بکر أحمد الشهرستانی.

۱۱۴. مناقب آل أبی‌طالب، ابن‌شهرآشوب مشیرالدین أبی‌عبدالله محمدبن‌علی‌بن شهرآشوب بن ابی نصر بن أبی‌حبیشی السروی المازندرانی.

۱۱۵. مناقب امیرالمؤمنین، ابوالمعید الموفق‌بن‌احمد المکی اخطب خوارزمی.

۱۱۶. مناقب علی بن ابی‌طالب وما نزل من القرآن فی علی، ملک الحفاظ أبی‌بکر أحمدبن‌موسی ابن‌مردویه الإصفهان.

۱۱۷. مناقب علی‌بن‌ابی‌طالب، علی‌بن‌محمد مغازلی.

۱۱۸. المناقب، الموفق بن أحمد بن محمد المکی الخوارزمی.

۱۱۹. منتخب کنز العمال.

۱۲۰.

ص:۱۳۵

۱۲۱. موطأ، مالک بن انس.

۱۲۲. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، أبی‌عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان.

۱۲۳. نزهۀ الکرام، محمد بن حسین الرازی.

۱۲۴. نورالابصار، شیخ مؤمن بن حسن بن مؤمن الشبلنجی.

۱۲۵. نهایۀالارب فی فنون الادب، شهاب‌الدین نویری.

۱۲۶. نهج الحق و کشف الصدّق، حسن بن یوسف الحلی.

۱۲۷. الیقین باختصاص مولانا علی [(علیه السلام)]، الورع التقی السید رضی‌الدین علی بن الطاووس الحلی.

۱۲۸. ینابیع المودۀ لذوی القربی، شیخ سلیمان‌بن‌إبراهیم القندوزی الحنفی.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۶۲۱-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۰۹-۵۳-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».